

بساط شطرنج

قیس و حسن رضا چنگیزی

مشخصات کتاب

نام کتاب	بساطِ شطرنج
نویسندگان	قیس و حسن رضا چنگیزی
ناشر	هزاره گی اکادمی پست بکس ۵۳۹ کوئٹہ پاکستان
طرح روی جلد	قیس / حسن رضا چنگیزی
نوبت چاپ (اول)	حمل ۱۳۸۰ (اپریل ۲۰۰۱ء)
تعداد	۱۰۰۰ جلد

حق چاپ برای نویسندگان محفوظ است

فهرست مطالب

۳	مقدمه
	بخش اول
۹	جنگ سرد و تحولات در منطقه
	بخش دوم
	منافع و سیاستهای کشورهای خارجی در افغانستان
۱۶۵	امریکا
۱۸۳	پاکستان
۱۹۹	ایران
۲۱۸	عربستان سعودی
	بخش سوم
۲۲۵	حرف آخر
۲۴۶	منابع

مقدمه

اکنون، در عصری هستیم که هزاریهٔ دوم پایان رسیده و جهان در قرن بیست و یکم پا گذاشته است. تغییرات و تحولاتیکه در اطراف ما رخ داده یا در حال وقوع است چه از نظر ارتباطی، اقتصادی، صنعتی و یا سیاسی را کاملاً میتوان دید و یا احساس کرد. (با گذشت سریع زمان و سرعت پیشرفتهای در جهان، آیا میتوانیم بگوئیم که ما در کجای این دنیا قرار داریم...؟)

ملتهای بیدار و پیشرفته، این هزاریهٔ نو را جشن گرفتند، و این خوشی و بدرقهٔ آنها از آغاز هزاریهٔ جدید بیانگر این امر است که آنها میدانند که دیروزشان با امروزشان کاملاً فرق دارد، یعنی در واقع سرعت پیشرفت و ترقی آنها در تمام شئون زندگی آنها را وادار کرده است که آیندهٔ خود را با اندیشهٔ امروز خود آنطور که میخواهند، رقم بزنند.

تمام کشورها، ملتها و سازمانها چه پیشرفته و چه در حال رشد و ترقی در رابطه با پدیدههای جدید، تحولات و انقلابات برخوردارند.

میکنند یعنی آن چیزی که رخ میدهد آنرا با دید عمیق نگاه کرده فرق بنیادی و اساسی واقعیات و حقائق آنرا تشخیص داده و با آن بگونه ای برخورد میکنند که اگر منافع شان در راستای آن باشد چگونه آنرا کسب کنند و یا اگر در جهت مقابل آن پدیده قرار میگیرند، چگونه موضعی را انتخاب کنند و یا حرکتی را انجام دهند تا از زیان و ضرر آن بدور بمانند. ما معتقد هستیم حوادثی که در دنیا رخ میدهند تصادفی نیستند، بقول پریزیدنت روزولت که گفته بود "در عالم سیاست، هیچ چیز تصادفاً روی نمیدهد. اگر اتفاقی رخ داد، مطمئن باشید که طرح آن قبلاً به همان صورت ریخته شده است."

کشورها و ملت‌های که بخاطر سرنوشت شان بسیار حساس هستند، هر تحولی را که در دنیا چه در ساحت سیاسی، عقیدتی، اقتصادی و یا اجتماعی رخ میدهد با متخصصینی که در آن رشته دارند از نظر اساسی تجزیه و تحلیل کرده و با آن پدیده و تحول بگونه ای که منافع شان اقتضا کنند برخورد می نمایند. متخصصین خارجی هر کشور در دنیا با در نظر داشت منافع ملی شان همیشه با رویدادها و تحولات جدید سیاسی بطور علمی و منطقی برخورد کرده نظرات شانرا ارائه میدارند که اکثر پالیسی و سیاست دولتها بر اساس آن پایه گذاری میگردد.

با در نظر داشت نکاتی که ذکر شد. لازم است ما هم با پدیده ها و تحولات سیاسی برخورد منطقی کنیم و ارزیابی کنیم که در گذشته

تحولاتی که رخ داده چه تأثیری در حرکت ملی و منافع ملت ما وارد کرده است و ضمناً چه تحولات را برای آینده پیش بینی می‌توانیم که بر سرنوشت ما تأثیر مستقیم خواهد داشت. بنا بر این لازم است که گذشته خود را بطور خلاصه مورد بحث قرار بدهیم. بر اساس تحلیل دقیق واقعات و حقائق بنای آینده خود را بگزاریم، بقول معروف، آنچه امروز هستیم، ثمره اندیشه‌های دیروز ماست، و فردا چیزی جز اندیشه‌های امروز ما نخواهد بود.

گرچه ماهر گزاردها نمی‌توانیم که متخصص هستیم ولی با اطلاعاتی که هر روز با آن روبرو می‌شویم، ما را هم مثل یک فرد حساس و آگاه کرده است که در رابطه با مسایل مردمیکه مامتعلق با آن هستیم، بی تفاوت نباشیم. لذا تلاش کرده ایم تا چهره پشت این حوادث و واقعات را که از مردم ما پوشیده مانده تا حد توان آشکارا سازیم تا مردم با حقیقت‌های آن چهره آشنا شده حرکتهای خود را برای آینده شان تنظیم و ترسیم نمایند. بنیاد این نوشته را اخباری که همه ما آن را شنیده ایم و یا از نظر ما گذشته است تشکیل می‌دهد. اما بخاطر اینکه به عیب آن اخبار پی برده شود به بعضی از کتب مراجعه نموده ایم تا حقایق از آن دریابیم. لذا این نوشته را نه یک کتاب تاریخی بلکه یک نوشته تحلیلی از اخبار (News Analysis) باید دانست. گرچه در این نوشته حوادث و رویدادهای تاریخی هم بطور خلاصه و بعضاً تکراری ذکر

شده است لکن ما سعی کرده ایم تا این رویدادهای تاریخی را به ترتیب خاصی برای خوانندگان قرار بدهیم تا آنها به سادگی حقایق پشت آن را پی ببرند.

بنظر ما تحلیل اخبار (News Analysis) و نتیجه گیری از آن مانند حل معمای می باشد که دقت فراوانی لازم دارد. لذا اگر در کدام مرحله آن توجه دقیق صورت نگیرد ممکن است از آن نتیجه درست بدست نیاید. بطور مثال اگر بخواهیم عکس پاره پاره شخصی را دوباره به حالت اولش برگردانیم لازم است هر تکه آن بجای اصلی اش قرار بگیرد و گرنه چهره اصلی آن شخص شناخته نخواهد شد. ما هم تلاش کرده ایم تا با این شیوه چهره اصلی سیاست و سیاستمداران را در منطقه (پاکستان، افغانستان، ایران و کشورهای همجوار) آشکار سازیم، با این باور که در میدان سیاست هیچ چیز دارای ثبات نیست و هیچ حرف را نمی توان حرف آخر دانست.

نام این کتاب را چرا بساط شطرنج گذاشته ایم؟

بخاطر اینکه ما معتقد هستیم از سالها بدین سودر این منطقه تحولاتی که بوقوع پیوسته هیچ وقت بخواست مردم آن نبوده است بلکه ابر قدرتها این منطقه را به یک صفحه شطرنج تبدیل کرده برای حصول منافع شان، طبق میل خود در مواقع مختلف از مهره ها استفاده نموده اند. زمانی که خواسته اند در بازی حتماً باید برنده شوند، حتی

مهره مهم خود را هم بدون کدام احساس همدردی به سادگی قربانی کرده اند. این شیوه بازی ممکن است بعد از خواندن این کتاب واضح گردد.

شیوه تحریر این کتاب به زبان دری مستعمل انجام گرفته است و ضمناً کوشش شده است که اصطلاحات غیرمأنوس انگلیسی و اردو هم بدین شکل به زبان مستعمل دری تبدیل گردد. در بعضی از جاها که منابع اصلی آن در دسترس ما نبوده است، مجبور بودیم تا از ترجمه و یا نقد آن استفاده به عمل آوریم.

این شیوه تحلیل از اخبار (News Analysis) اگر در میان مردم ما نو نیست شاید نمونه های زیادی هم نداشته باشد. مقصد ما از این شیوه این بوده است که تحولات سیاسی و بالخصوص تحولات اخیر در افغانستان را مورد بررسی قرار بدهیم تا توسط آن در برابر ظواهر، چهره حقیقی سیاستها و سیاستمداران آن را برای مردم آشکار ساخته باشیم. تلاش شده است تا احساسات خود را شامل این نوشته نکرده و بی طرفانه بررسی کنیم لذا امید می رود کسی احساس نکند که توهین شده است، بخاطریکه بدون شک قصد ما توهین نبوده بلکه بیان حقایق بوده است.

از دوستانی که بخاطر نوشتن این کتاب، منابع از جمله بریدگی ای روزنامه ها، مجلات و کتب در اختیار ما گذاشته اند اظهار سپاس می

نمائیم. بدون شک اگر تشوق این دوستان نمی بود شاید قادر به نوشتن آن نمی شدیم. ضمناً دوستانی که برای چاپ این کتاب کمک مالی نموده اند صمیمانه تشکر میکنیم.

قیس و حسن رضا چنگیزی

نوامبر ۲۰۰۰ / عقرب ۱۳۷۹

جنگ سرد و تحولات در منطقه

جنگ سرد یعنی جنگی را که امریکا و شوروی بخاطر منافع شان در جهان توسط ایادی شان برپا داشته بودند اگر از یک سو تعیین کننده سیاست جهانیان بود از سوی دیگر در این کشمکشها کشورهای این منطقه (افغانستان، ایران، پاکستان) از تأثیرات آن نیز بدور نماندند. آغاز این کشمکشها را می توان در دوران حکومت ظاهرشاه در افغانستان آشکارا مشاهده کرد. در آن هنگام دنیا به طور کامل دوقطبی نشده بود و کشورهای وجود داشت که خود را در کشمکشهای شوروی و امریکا "بی طرف" تلقی میکردند، و مجموعه ای داشتند که بنام جنبش غیرمنسلک (N.A.M.) یاد میشد. گرچه ظاهراً افغانستان، پاکستان و ایران هم عضو این جنبش بودند لیکن در حقیقت این کشورها دچار کشمکشهای درونی جنگ سرد هم بودند. ظاهرشاه در

و اواخر سلطنت اش شدیداً مواجه با این تحولات بود. چون افغانستان با شوروی مرز طولانی داشت لذا مورد توجه بیشتر امریکا قرار گرفته بود. ایران نه تنها در آن زمان به طرفداری امریکا لقب ژاندارم منطقه را بخود گرفته بود بلکه پاکستان هم یکی از متحدین امریکا به شمار میرفت. بنا براین افغانستان بخاطر موقعیت جغرافیائی اش در منطقه، حیثیت بزرگترین میدان مبارزه و یا خط مقدم بین امریکا و شوروی را به خود گرفته بود. هر دو قدرت تلاش داشتند که نه تنها نفوذ بیشتر در افغانستان داشته باشند بلکه در میدان سیاست، بخشهای توسعه اقتصادی، انکشافی و آموزشی هم، رقیب همدیگر بودند. بطور مثال پروژه فارم زراعتی هده، فارم مالت، فارم زیتون ولایت ننگرهار، کارخانه جات جنگلک، پروژه اعمار شاهراه سالنگ، شاهراه هرات و قندهار، فاکولته پولی تخنیک و مرکز تربیتی تخنیکم جنگلک توسط شوروی و در مقابل پروژه بند کجکی، نهر بغرا هلمند، لشکرگاه، میدان هوائی قندهار و منزل باغ، شاهراه کابل قندهار و مرکز تعلیمی دانشگاه کابل و تخنیک ثانوی توسط امریکائی ها اعمار گردیدند. این امر اگر از یک سو بیانگر رقابتهای امریکا و شوروی برای حصول منافع و نفوذ بیشترشان در افغانستان بود از سوی دیگر سیاست ظاهرشاه را هم ترسیم میکرد که مبنی بر سیاست معروف "سگرت امریکائی و گوگرد

روسی“ بود. در اثر این فعالیتهای امریکا و شوروی در افغانستان جوی ایجاد میشود که ظاهرشاه مجبور شده در ماه اسد ۱۳۴۴ (اگست ۱۹۶۵) اولین انتخابات آزاد را برگزار میکند. در نتیجه این انتخابات برای اولین بار حزبی بنام حزب دیموکراتیک خلق افغانستان که تمایلات چپی طرفدار شوروی داشت ۳/۵ حصه چوکی های مجلس شورای ملی را تصاحب میکند که این امر بیانگر تحول بزرگی در سیاست داخلی افغانستان محسوب میگردد. این پیشرفت سریع حزب دیموکراتیک خلق افغانستان زنگ خطر را در منطقه برای امریکا و طرفدارانش بصدا در میآورد که در نتیجه حکومت وقت حزب مساوات را با اندیشه لیبرال بوجود میآورد تا بتواند از این طریق توازن قدرت را حفظ کند. اما آن حزب نمیتواند جای برایش باز کند لذا دولت مجبور میشود به تقویه احزاب اسلامی با اندیشه ای اخوان المسلمین برای مبارزه با احزاب چپی دست بزنند. در همین احوال جنبشها و تحركات سیاسی در بین مردم هزاره هم وجود داشت. اولیورروا در کتابش می نویسد که در سالهای ۱۹۵۰ جنبشهای احیاء گری در بین مردم هزاره ظهور میکند. در آن زمان در کنار این جریانات، گروههای مترقی مائوستی و ستم ملی اکثر در بین ملیتهای هزاره، تاجیک و ازبک فعالیت داشتند“ ناگفته نماند که عده از روشنفکران هزاره در حزب دیموکراتیک خلق افغانستان حضور فعال داشتند.

ظاهرشاه هم در دهه ۱۹۶۰ تحت فشار جو دیموکراسی تعداد اندکی از رهبران سنتی هزاره را در انتخابات سهم داده و وارد مجلس شورای ملی کرده بود.^۱

در ادامه جنگ سرد میتوان به فعالیت گسترده 'ساواک ایران' اشاره کرد که با 'ک.گ.ب' رقابت میکرد. ضمناً عوامل مخفی عربستان سعودی، پاکستان، هند، چین و کشورهای خلیج فارس نیز در طول سالهای پس از ۱۹۷۳ (۱۳۵۲) در پایتخت افغانستان نفوذ کرده بودند. 'ساواک' و 'سیا' دست در دست یکدیگر کار میکردند و بعضی وقتها با گروههای زیرزمینی "بنیاد گرایان اسلامی" بخاطر جهت گیری مشترک ضد شوروی همکاری داشتند. بنیاد گرایان اسلامی به نوبه خود با اخوان المسلمین ریشه گرفته با قاهره، مصر و 'ربیطاط العالم الاسلامی' (مجمع جهان اسلام) که نماینده وهابیت خالص سعودی بودند ارتباط نزدیکی داشتند.

در سال ۱۳۵۲ (۱۹۷۳) تحول مهمی که در افغانستان رخ میدهد سقوط ظاهرشاه بوسیله پسر عمویش محمد داؤد میباشد که به کمک افسران نظامی آموزش دیده در شوروی و حزب دیموکراتیک خلق افغانستان بعد از یک کودتا قدرت را بدست میگیرد.

در این احوال وضع سیاسی پاکستان طوری است که

۱ - افغانستان و بیداری جهان اسلام ترجمه اسماعیل حکیمی چاپ سراج سال ششم شماره ۱۶ و ۱۷

ذوالفقار علی بوتو مؤسس حزب مردم پاکستان (پاکستان پیپلز پارتی) با شعار: نان، خانه و لباس موفق شده است با کثرت آراء، قدرت را در دست بگیرد. دو شعار مهمی که بوتو برای مردم پاکستان اعلام داشت چنین بود "اسلام ضابطه حیات ما و سوسیالیزم نظام اقتصادی ما است". اکثر دانشمندان پاکستان بر این عقیده هستند که بوتو شعاری را که میداد به آن ایمان داشت. نکاتی مهمی که در سیاست بوتو نمایان بود یکی بهبود بخشیدن وضعیت مردم پاکستان با حفظ عقیده آنها مبنی بر نظام اقتصادی سوسیالیستی و دوم تشکیل سازمانهای کوچک به مقیاس منطقوی بود تا بتوانند بدون اعمال نفوذ ابر قدرتها مسایل شان را خود شان حل نمایند. بوتو با چین روابط نزدیکی داشت چون منافع چین ایجاب میکرد تا با پاکستان روابط خوبی داشته باشد. چین که رقابتهای سیاسی و اختلافات مرزی با هند داشت در جنگهای بین پاکستان و هندوستان در سالهای ۱۹۶۵ (۱۳۴۴) و ۱۹۷۱ (۱۳۵۰) از پاکستان کاملاً جانبداری کرد. وقتی بوتو برنامه اتمی خود را آغاز کرد چین تنها کشوری بود که نه فقط از او حمایت کرد بلکه گفته میشود که کمک فنی هم انجام داده است. در نتیجه فعالیتهای سیاسی بوتو و نزدیکی بیش از حدش با چین امریکا را پریشان میسازد و او مجبور می شود تا دست به اقدامی بزند. در نتیجه حکومت ذوالفقار علی بوتو در ۵ جولای ۱۹۷۷ توسط رئیس ارتش جنرال ضیاء الحق سقوط داده میشود.

دگروال سید احمد ارشاد ترمزی رئیس اسبق مدیریت عمومی آی. ایس. آی در این مورد در کتابش درباره کودتای ضیاءالحق و اعدام ذوالفقار علی بوتو چنین مینویسد: "سیاست خارجی او (بوتو) بحدی کامیاب بود که موفق شد بزودی در بین ملت‌های جهان برایش مقام کسب کند و این یکی از معجزه‌های او بود که کشورهای چین، کوریای شمالی، لیبی، سوریه و سازمان آزادی بخش فلسطین را در صف نزدیکترین دوستان پاکستان قرار دهد. در سال ۱۹۷۴ کنفرانس سران کشورهای اسلامی که در لاهور برگزار شده بود یکی از افتخارات بوتو و پاکستان بود. او تصور داشت که برای حفظ پاکستان دست یابی به تکنالوژی اتمی نهایت لازم می باشد. بخاطریکه بوتو بحیث یک رهبر جهان سوم و اسلام معرفی می شد. لذا این گونه فعالیت‌های او برای امریکا غیر قابل تحمل بود. امریکا بخاطر جلوگیری از این گونه فعالیت‌های بوتو، وزیر خارجه اش هینری کسینجر را در سال ۱۹۷۶ در پاکستان اعزام میدارد. او بر بوتو فشار وارد میکند که از برنامه‌های اتمی اش منصرف گردد. ولی زمانیکه می بیند بوتو در تصمیم اش قاطع است، قبل از پرواز طیاره اش برای بوتو میگوید آقای بوتو "ما شما را یک الگوی عبرتناک خواهیم ساخت". ضمناً توضیح می دهد "زمانیکه از روبرو ریل (قطار) می آید، آدم عقلمند از روی خط ریل (راه آهن) کنار می‌رود". درباره اعدام بوتو بتاريخ ۴ اپریل ۱۹۷۹ (۱۵ حمل

۱۳۵۸) توسط ضیاء الحق می نویسد "روزیکه در محکمه عالی پاکستان در مورد دوسیه بوتو بحث میشد یک پیغام تبلیگرافی که از واشنگتن برای سفارتخانه امریکا در اسلام آباد فرستاده شده بود بدست ما افتاد. با خواندن آن حیرت شدیدی برآیم دست داد. در آن برای دفترش در پاکستان این دستور را داده بودند که اعدام بوتو را حتمی بسازید^۱."

در همین هنگام شاه ایران محمد رضا شاه به قوت خود باقی بود، و بزرگترین نگرانیان منافع امریکا در منطقه محسوب می شد. با وجود فضای نیمه دیموکراسی که در ایران بوجود آمده بود، (پارلمان وجود داشت) احزاب طرفدار شوروی، حزب توده و حزب مجاهدین خلق و احزاب اسلامی دیگر نیز فعالیت داشتند. حزب توده در بین افراد روشن فکر و طبقه دانشجو دارای نفوذ بیشتری بود. در حالیکه گروه مجاهدین خلق اکثراً بین دانشجویان و روحانیون نفوذ داشت. احزاب اسلامی دیگر نیز بین روحانیون و قشری از دانشجویان تحت تأثیری اندیشه دکتتر شریعتی و اسلامی فعالیت میکردند. حزبی دیگری که در سیاست نقش فعال ایفاء می کرد حزب آزادی مهدی بازرگان با اندیشه ملی اسلامی لیبرال بود. در مجموع بیشتر احزاب اندیشه ضد امریکائی

داشتند. حزب توده که یکی از باسابقه ترین احزاب طرفدار شوروی و ضد امریکائی بود مبارزات منظم اش را بیشتر سرعت میداد. در رابطه با عواملی که به سرعت آن می افزود ضد امریکائی بودن احزاب اسلامی را میتوان متذکر شد. در سال ۱۹۷۴ شاه ایران تلاش جدی کرد که کابل را وارد حلقه امنیتی و اقتصادی متمایل به غرب نماید که تهران مرکز آن بود و شامل کشورهای هند، پاکستان و دولتهای خلیج فارس می شد. در همین سال او یک اعتبار چهل میلون دالری را برای کابل به عنوان اولین بخش برنامه کمک اقتصادی دو میلیارد دالری که طی ده سال انجام میشد اختصاص داد. ایران در نظر داشت جای اتحاد شوروی را به عنوان بزرگترین اعطا کننده کمک به افغانستان بگیرد و پروژه یک شبکه خط آهن و جاده که افغانستان را به بنادر خلیج فارس متصل می کرد وابستگی خارجی این کشور به مجرای حمل و نقل و تجارت شوروی را از بین می برد. بناءً شاه ایران موفق شد که بر محمد داؤد تأثیر بگذارد. از سوی دیگر داؤد هم بعد از به قدرت رسیدن در سیاستهای خود تغییراتی را بوجود آورد. بطور مثال در جولای ۱۹۷۴ او دو صد افسر آموزش دیده در شوروی را برکنار کرد و در سال آینده هم چهل نفر دیگر از آن افسران نظامی را برکنار نمود. در این زمان ساواک ایران مجرای برای رساندن تسلیحات امریکائی وسایل و تجهیزات ارتباطی و کمکهای غیر نظامی به گروههای ضد رژیم افغانستان شده بود.

بعضی از این کمکها مستقیماً توسط ایران به ناراضیان قبیله ای که در مجاورت ایران در غرب افغانستان فعالیت میکردند داده میشد. باید خاطر نشان کرد زمانیکه داؤد به قدرت میرسد شعار "پشتونستان بزرگ" را سر میدهد. مقصد داؤد از شعار مذکور این بود که در رابطه با مناطق پشتون نشین پاکستان که توسط عبدالرحمان در نتیجه 'معاهده دیورند' در قرن نوزده به انگلیسها واگذار شده بود، نه تنها برای پاکستان مسئله ایجاد کند بلکه طرحی که از پشتونستان بزرگ در ذهن داشت آنرا هم عملی کند. دولت پاکستان در برابر این سیاست داؤد نه فقط شعار آزادی هزارستان را سر میدهد بلکه کمکهای به گروههای مخفی اسلامی و ستمی ها می‌رساند که در گیری های دره پنجشیر را به همراه داشت. ضمناً برنامه هزارگی رادیو پاکستان هم در همین راستا آغاز میگردد. تغییر موضع داؤد زمانی آشکار میگردد که روابط رسمی اش را با حزب دیموکراتیک خلق افغانستان قطع میکند و "جبهه ملی انقلابی" اش را اعلام میدارد و حرف از انحلال حزب دیموکراتیک خلق افغانستان زده از تمام کمونیستها میخواهد که به حزب جدیدش بپیوندند. موقعیکه داؤد در اوائل دسامبر ۱۹۷۵ (قوس ۱۳۵۴) اقدام به ترمیم کابینه اش می نماید و چند اعضای باقی مانده چپی را از آن بیرون میکند، رئیس جمهور شوروی (نیکولای پادگورنی) فوراً از کابل دیدار

میکنند تا نگرانی فراوان این کشور را متذکر شود. در سال ۱۳۵۵ (۱۹۷۶) داؤد به کمک ایران آخرین تلاشهایش را در جهت فروپاشی چپی ها آغاز میکند. این سیاست داؤد شوروی را مجبور میسازد تا تغییرات اساسی در مورد حزب دیموکراتیک خلق افغانستان بوجود بیاورد. شوروی بیشتر با جناح پرچم هم آهنگ بود. با وجود اینکه جناح خلق سازمان یافته تر و قوی تر در بین قوای مسلح و ادارات دولتی حضور داشت. با در نظر داشت این وضع شوروی مواضع جدیدی را اتخاذ میکند و بتاريخ ۲۳ جون ۱۹۷۶ توسط روزنامه (طریق الشعب) حزب کمونیست عراق که سخن گوی شوروی در مورد مسائل افغانستان بود از چپی های افغانستان یعنی خلق و پرچم جداً میخواهد تا باهم متحد شوند و نورمحمد تره کی را به عنوان رهبر حزب انتخاب کنند. شوروی با تلاشهایش بالاخره موفق میشود و در ماه ثور ۱۳۵۶ (می ۱۹۷۷) اتحاد دو جناح خلق و پرچم را بوجود می آورد. این در هنگامی بود که داؤد کاملاً به طرف ایران و یا غرب متمایل گردیده بود گرچه بظاهر روابط شوروی و افغانستان نورمال (عادی) دیده می شد لیکن بخاطر سیاستهای داؤد شوروی بیش از حد احساس نگرانی میکرد. بطور مثال برخورد تند و تلخ داؤد با برژنیف در مسکو ۱۲ اپریل ۱۹۷۷ را میتوان ذکر کرد که اصطحکاک شان به حدی انفلاق رسید.

در این ایام در ایران از یک سو مبارزات اسلامی ضد شاه و ضد امریکا و از سوی دیگر مبارزات احزاب چپی ضد امپریالیزم هم آهنگ شده روز بروز اوج میگرفت. اسلام گرایان همان طرفداران ولایت فقیه بودند که عقیده داشتند "همان مسئولیتی که امامها به عهده داشتند یعنی شریعت حاکم شود و کسی از آن انحراف نکند اکنون به عهده ولی فقیه میباشد. چون در مذهب شیعه مرجعیت و ولایت رهبر دینی و دنیائی بوده و تصور ادغام دین و سیاست را همیشه دارا بوده است لذا شاه بخاطریکه از نظر ولایت فقیه پابند شریعت نبوده لذا حق حکمرانی نداشته و باید نظام شاهنشاهی اش سرنگون گردد. در کنار اینها چپی ها شاه را نه تنها یگانه دست پرورده امپریالیزم میدانستند بلکه میخواستند از نفوذ روز افزون امپریالیزم در منطقه و خصوصاً در ایران جلوگیری کنند. با این حال زمانی که مبارزات علیه رژیم شاهنشاهی به اوج خود میرسید، بخاطر شعار مشترک ضد امریکائی، بین این دو جناح هم آهنگی ایجاد میگردد. باید خاطر نشان کرد که چپی ها با سابقه مبارزات طولانی رول عمده را در سازمان دهی، نظم مبارزات و تظاهرات ایفاء میکردند.

بخاطر بررسی بهتر از تحولاتی که در منطقه پیش می آمد لازم است در همین ایام وضع سیاسی پاکستان را از نظر بگذرانیم. قبلاً ذکر شد سیاستی را که ذوالفقار علی بوتو اتخاذ کرده بود باعث شد تا امریکادر منطقه حرکت جدیدی را آغاز کند که در نتیجه احزاب مخالف

ذوالفقار علی بوتو چه اسلامی و چه لیبرال با هم متحد میشوند یک اتحادیه بنام اتحادیه ملی پاکستان را بوجود آورده مبارزات شان را بر علیه بوتو شدت می دهند. بگفته دگروال سید احمد ارشاد ترمزی "امریکا در تظاهراتی که بر خلاف بوتو انجام میگرفت مستقیماً دست داشت و آنرا اداره میکرد. در این تظاهرات از همه بیشتر جماعت اسلامی نقش داشت، جماعت اسلامی کمکهای کلان مالی از خارج دریافت میکرد که از آن جمله یک چک سه ملیون کلداری بدست ما افتاده بود. در همین هنگام شخصی از مخالفین بوتو بنام نواب محمد احمد خان ترور میگردد و در نتیجه مبارزات خشونت آمیز اتحادیه ملی پاکستان جوی ناامنی در پاکستان ایجاد میشود. لذا این وضعیت و خصوصاً قتل نواب محمد احمد خان بهانه ای بدست ضیاء الحق میدهد که کودتا ای علیه بوتو را انجام دهد. بعد از کودتای نظامی اولین بیانیه ای را که جنرال ضیاء الحق ایراد میدارد در آن میگوید "رهبران سیاسی خلاً ای را که ایجاد کرده بودند، من برای پر کردن آن خلا مجبور شدم دست به چنین اقدامی بزنم". ضمناً در بیانیه اش اضافه کرده میگوید که: "من من حیث یک عسکر راستین اسلام این مسئولیت را پذیرفته ام".

قابل توجه اینجاست که این تحول در پاکستان با نظریه

مذکور زمانی رخ میدهد که در افغانستان جناح خلق و پرچم متحد شده و افغانستان آستان یک انقلاب ضد امریکائی (امپریالیزم) میباشد. همچنان در ایران هم وضعیت به مرحله ای رسیده که سقوط شاه را میتوان پیش بینی کرد. لذا بعد از تحلیل و ارزیابی تحولات میتوان گفت که کودتای ضیاءالحق یک امر اتفاقی نبوده بلکه توسط امریکا برای حفظ منافع اش طرح ریزی شده بود. ضیاءالحق بخاطر تحکیم پایه های حکومتش اولین کاری که انجام میدهد قانون اساسی پاکستان را که در سال ۱۹۷۳ (۱۳۵۲) ساخته شده بود لغو میکند و ضمناً پارلمان های مرکزی و ایالتی را هم برمیدارد. گرچه در بیانیه خود با مردم پاکستان وعده میکند که در مدت ۹۰ روز انتخابات آزاد و سرتاسری را برگزار کند لکن نه تنها او به وعده اش وفا نمیکند بلکه بعد از چند مدت یک مجلس شورای تشکیل میدهد تا کار پارلمان را انجام دهد. در تشکیل این مجلس از سرتاسر پاکستان اشخاص متنفذ قومی و بعضی از اعضای سازمانهای سیاسی با مشورت خود ضیاءالحق انتخاب میگردند. ضیاءالحق ظاهراً به طرز تفکر اسلامی کارهایش را به پیش میرد که از آن جمله طرز بانکداری اسلامی، عشروز کوة و ناظم صلوة را میتوان ذکر کرد. در دوران حکومت ضیاءالحق در بین مردم پاکستان از یک طرف فرقه گرایی به اوج خود میرسد و از طرف دیگر گرایشات لسانی در بین اقوام مختلف ظهور میکند که این پدیده هارا میتوان بخشی از سیاستهای

ضیاء الحق نامید. در پیشبرد اهداف سیاسی ضیاء الحق احزاب اسلامی پاکستان باالخصوص جماعت اسلامی نقش فعالی را بازی کرد. تغییر اوضاع طوریکه در افغانستان و ایران پیش بینی میشد بناً امریکه در منطقه به حکومتی نیاز داشت تا بتواند توسط او منافعش را حفظ کند که این طرح امریکا به شکل دیکتاتوری اسلامی ضیاء الحق در پاکستان عملی گردید.

سال ۱۹۷۸ در تاریخ منطقه از اهمیت زیادی برخوردار است. طوری که قبلاً ذکر شد که بعد از تلاشهای زیاد شوروی جناح خلق و پرچم متحداً فعالیت شان را آغاز کردند. گرچه حفیظ الله امین قبلاً هم در اوایل سال ۱۹۷۷ (۱۳۵۵) مبنی بر عصبانیتی که داؤد موجب شده بود قصد کودتا کرده بود ولی از طرف مسکو حمایت نشد. اما زمانی که سران حزب دیموکراتیک خلق افغانستان توسط داود زندانی میگردد در هفت ثور ۱۳۵۷ (۲۷ اپریل ۱۹۷۸) حفیظ الله امین به کمک اعضای حزب که در اردوی افغانستان سهم فعال داشتند دست به کودتای خونین زده رژیم داود را سرنگون میکند. این تحول زمانی صورت میگیرد که در پاکستان دیکتاتوری اسلامی ضیاء الحق پایه هایش را مستحکم نموده است و در ایران هم انقلاب اسلامی در حال زبانه کشیدن است و هر لحظه ممکن است شاه را سرنگون کند.

”زمان بندی کودتای هفت ثور در حقیقت توسط شوروی

انتخاب نشده بود بلکه توسط امین صورت گرفته بود.“ حزب دیموکراتیک خلق افغانستان طوری که قبلاً ذکر شد از دو جناح خلق و پرچم تشکیل شده بود. نام خلق و پرچم روی آنها بخاطر نشریه های گذاشته شده بود که توسط آنها پخش میگردید. خلقی ها نسبت به پرچمی ها تندروتر بودند و اکثراً از طبقات متوسط و دیهاتی قوم پشتون تشکیل شده بودند. آنها تلاش میکردند به زبان پشتو تکلم کنند. در حالیکه پرچمی ها که اکثراً متشکل از مردم شهری بودند و حتی پشتونهای که در آن عضویت داشتند به زبان دری تکلم میکردند و اعضای آن را بیشتر افراد غیر پشتون تشکیل میدادند. هزاره ها در هر دو حزب خلق و پرچم عضویت داشتند. البته در پرچم بیشتر از خلق سهم داشتند. بطور مثال سلطان علی کشتمند یکی از کادرهای رهبری پرچم بود در حالیکه کریم میثاق از کادرهای رهبری خلق به حساب می آمد. این دو در کابینه دولت در دوره خلقی ها و هم در دوره پرچمی ها رول مهم داشتند. ناگفته نماند که سلطان علی کشتمند دوره طویل را به حیث صدراعظم در دولت افغانستان سپری کرد. بعد از پیروزی کودتای امین نور محمد تره کی اولین رئیس جمهور دولت دیموکراتیک افغانستان انتخاب شد که متعلق به جناح خلق بود. بخاطریکه جناح خلق تندتر عمل میکرد لذا در جامعه بسته و سنتی افغانستان با صدور فرامین پی در پی و برخورد خشین با قشر مذهبی و

سنتی مردم که با دستگیری و اعدام همراه بود نارضایتی مردم را که در اوایل این تحول ذهنیت نسبتاً خوب داشتند روز بروز افزایش میداد. در بین فرامینی که دولت تره کی اعلان کرده بود خصوصاً مسایل اصلاحات ارضی که در آن به طرفداری از طبقه دهقانان بی زمین ذکر شده بود (یعنی هر دهقانی که هر زمینی را میکارد مالک آن می باشد) حساسیت شدیدی در بین زمینداران به وجود آورد که نفوذ زیادی بر طبقات پائین داشتند. ضمناً بخاطر یک شعار میدادند "دین افیون توده هاست" دست به دستگیری و اعدام نه تنها ملاهای سیاسی بلکه ملاهای سنتی و غیرسیاسی هم زدند. این حرکت تند آنها سبب شد که مردم دولت تره کی را یک دولت ضد مذهبی تلقی کنند. در واقع این برخورد خلقیها با مردم باعث شد تا جوی را در افغانستان ایجاد کند که زمینه مداخله خارجی فراهم گردد. این جو سبب شد تا مهاجرتها آغاز گردد که در بین آنها سیاسیون با اندیشه اسلامی نیز شامل بودند.

نور محمد تره کی به تاریخ ۲۱ سنبه ۱۳۵۸ (۱۴ سپتامبر ۱۹۷۹) توسط شاگرد وفادارش حفیظ الله امین کشته میشود. در حقیقت این عمل اختلافات شدید درونی حزب دیموکراتیک خلق را نشان میدهد. طبق "اسناد لانه جاسوسی" که بعد از گروگان گیری سفارت امریکا در تهران در آغاز پیروزی انقلاب اسلامی چاپ و پخش شد، حفیظ الله امین با سفیر امریکا در کابل روابط مخفی داشت ضمناً او یک

شخص کاملاً قدرت طلب بود.

انقلاب اسلامی ایران ده روز بعد از آمدن آقای خمینی از فرانسه به تهران بتاريخ ۲۲ دلو ۱۳۵۷ (۱۱ فیروی ۱۹۷۹) پیروزی می‌رسد. شاه در حالیکه بنام زاندارم منطقه یاد میشد و ده دستگاه قوی ساواک را نیز در دست داشت به سادگی حکومتش را رها کرده فرار می‌کند. بنظر ما فرار شاه را به این سادگی، میتوان به دلایلی ذیل مربوط دانست.

- ۱ نفوذ سریع شوروی و مبارزات گسترده ضد امپریالیزم در ایران.
- ۲ سیاست شاه در رابطه با صنعتی کردن کشور او میخواست تا از این طریق نه تنها پایه های اقتصاد کشور را مستقل و مستحکم تر سازد بلکه متکی بر خویش شده در منطقه نقش ابر قدرت را نیز بازی کند.

چون این وضعیت به مذاق امریکا خوش نمی خورد لذا او مجبور بود قبل از اینکه چپی ها در ایران تحولی بوجود بیاورند دست به اقدامی بزنند. در نتیجه آقای خمینی را که در فرانسه به اصطلاح تبعید شده بود انقلاب اسلامی را با شعار "نه شرقی نه غربی جمهوری اسلامی، و مرگ بر امریکا" به پیروزی می‌رساند. برای اینکه خویشتر تحولات را درک کنیم بدنیست تغییراتی را که سه سال پی در پی در منطقه رخ میدهد از نظر بگذرانیم.

بتاریخ ۵ جولای ۱۹۷۷ (۱۴ سرطان ۱۳۵۶) جنرال ضیاالحق با اندیشه اسلامی در پاکستان توسط یک کودتا نظامی به پیروزی میرسد. در پی این تحول در افغانستان در سال آینده بتاریخ هفت ثور ۱۳۵۷ (۲۷ اپریل ۱۹۷۷) داؤدخان که متمایل به غرب شده بود توسط حزب دیموکراتیک خلق افغانستان با کودتای خونین سرنگون میگردد و ۹ ماه بعد بتاریخ ۲۲ دلو ۱۳۵۷ (۱۱ فیروزی ۱۹۷۹) در ایران هم دولت شاه توسط آقای خمینی سرنگون میگردد.

با در نظر داشت تحولاتی که ذکر شد، ما معتقد هستیم که تمام این تحولات زاده جنگهای سرد مبنی بر منافع شوروی و امریکا بوده. بالخصوص تحولات که با اندیشه بنیادگرایی اسلامی در پاکستان و ایران بوجود میاید، تنها وسیله و یا سد محکم در برابر اندیشه سوسیالیستی، کمونیستی که در منطقه در حال رشد سریع بود، می باشد. که این امر را بعداً دخالت علنی پاکستان و ایران با شعار جهاد اسلامی در افغانستان به اثبات میرساند.

زمانیکه حفیظ الله امین به قدرت میرسد، او تندرو تر و خشین تر از تره کی عمل میکند و با زندانی کردنها، قتل عامها، زنده بگور کردنها، توهین به مقدسات مردم، نابود کردن هر کسی که سرش به تنش می ارزید خشونت مردم را به او جش میرساند و مردم را مجبور به مبارزات مسلحانه میکند. اولین قیام مسلحانه که در افغانستان

در مقابل دولت رخ میدهد، در دره صوف توسط هزاره ها صورت میگیرد، و این اتفاق عجیبی و قابل ذکر است که این قیام به تاریخ ۲۶ دلو ۱۳۵۷ (۱۵ فیروزی ۱۹۷۹) فقط چهار روز بعد از پیروزی انقلاب اسلامی ایران رخ میدهد که آغاز گرجنگهای مسلحانه علیه دولت خلقی ها میباشد. این اوضاع متشنج و درگیری های مسلحانه اوضاع را برای دخالت امریکا، پاکستان و ایران مساعد میسازد. لهذا پاکستان با کمک عربستان سعودی، اخوان المسلمین و راهنمایی های سیا (C.I.A.) توسط نیروهای اسلامی افغانستان که قبل از کودتای هفت ثور با آنها رابطه داشت توانست هفت احزاب اسلامی را بوجود بیاورد و افراد آنها بعد از آموزش نظامی و کمکهای تسلیحاتی و غیر تسلیحاتی وارد افغانستان کند تا به جهادشان ادامه بدهند. ناگفته نماند که روزنامه ها در پاکستان بارها علناً ذکر کرده اند که در زمینه های تأسیس احزاب جهادی اسلامی افغانستان در پاکستان سیا (C.I.A) اولین رابطه که انجام داد با جنرال نصیرالله بابر بود که پشتون میباشد. او قبلاً هم رابطه نزدیک با بعضی از رهبران جهادی بالخصوص گلبدین حکمت یار و احمد شاه مسعود داشت. نصیرالله بابر در این مورد اعتراف نموده میگوید "ارتباط گلبدین حکمت یار، ربانی و مسعود را با امریکا بنده برقرار ساخته ام، ما برای آنها عموماً از شفر (رمز)

گلکار و مزدور استفاده می‌کردیم.“

هفت گروه جهادی که در پاکستان بوجود آمد عبارت بودند از:

- ۱- حزب اسلامی افغانستان به رهبری گلبدین حکمت یار
- ۲- اتحاد اسلامی افغانستان به رهبری عبدالرب رسول سیاف
- ۳- حزب اسلامی افغانستان (یونس خالص) به رهبری مولوی یونس خالص
- ۴- حرکت انقلاب اسلامی افغانستان به رهبری مولوی محمد نبی محمدی
- ۵- جبهه نجات ملی اسلامی افغانستان به رهبری صبغت الله مجددی
- ۶- محاذ ملی اسلامی افغانستان به رهبری پیر سید احمد گیلانی
- ۷- جمعیت اسلامی افغانستان به رهبری برهان الدین ربانی

این احزاب مذکور که بعداً بنام اتحاد هفت گانه معروف گردید تماماً سنی مذهب و به استثناء جمعیت اسلامی همه پشتون بودند و در آن هیچ حزبی متعلق به ملیت هزاره یا ازبک وجود نداشت. این نکته می‌تواند بیانگر سیاستهای پاکستان در قبال باقی ملیتهای افغانستان باشد و سوالی را در ذهن مطرح میکند که چرا پاکستان همیشه پشتیبانی از پشتونهای افغانستان میکند....؟ این سوال را با مواضع اخیر دولت پاکستان در ادامه بحث جواب خواهیم داد.

در مقابل ایران هم در آغاز در حدود ۲۴ حزب اسلامی شیعی بوجود آورده به مرور ایام بعض شان منحل شده و بعض دیگر باهم ائتلافها و اتحادیه هائی را بوجود می‌آورند. در آخر به هشت حزب تقلیل

یافته و بنام ائتلاف هشت گانه معروف میگردند که به عبارت ذیل میباشد.

۱. سازمان نصر افغانستان، شورائی اداره میشد و کادر رهبری آنرا ۱۰ نفر روحانی تشکیل میداد.
۲. حرکت اسلامی افغانستان به رهبری آیت الله شیخ آصف محسنی
۳. پاسداران جهاد اسلامی افغانستان (سپاه، پنج نفری که روحانی (ملا) بودند اداره میشد.
۴. نهضت اسلامی افغانستان با شورای هفت نفری اداره میشد که تماماً روحانی (ملا) بودند.
۵. جبهه متحد اسلامی افغانستان با چهار عضو روحانی (ملا) بطور شورائی اداره میشد.
۶. سازمان نیروی اسلامی افغانستان با چهار نفر روحانی (ملا) بطور شورائی اداره میشد.
۷. شورای اتفاق اسلامی افغانستان بر رهبری آیت الله سید بهشتی
۸. حزب دعوت اسلامی افغانستان با پنج عضو روحانی (ملا) اداره میشد.^۱

پایه های مبارزاتی، سیاسی، عقیدتی و فکری این احزاب را اصل ولایت فقیه تشکیل میداد چون تمام این احزاب بعد از پیروزی انقلاب

اسلامی در ایران ظهور کرده بودند.

بخاطر درک و فهم بیشتر از ماهیت این احزاب لازم است ولایت فقیه را قدری بشناسیم. علماء شیعه بر این عقیده هستند که مسئولیت امام زمان بعد از غیبت اش (۳۲۹ هجری) بردوش روحانیون و فقهاء قرار گرفته است، این مسئولیت عبارت است از رهبری و قیادت مردم در تمام امور دینی و دنیائی، حفاظت دین و برپا کردن شریعت. و مردم باید الزاماً از او (ولی فقیه) تقلید نموده و به او امرش گردن نهند. ضمناً ولی فقیه به کس اجازه نمیدهد که از خط او انحراف کند. ولی فقیه بنا بر این عقیده حکمران مطلق مسلمین بوده و بر هر مسلمان فرض است که در هر جای از دنیا که هستند باید به فرمان او گردن نهند.

شعار ولایت فقیه خالصتاً شعار دولت اسلامی ایران بود تا از این طریق نه تنها قدرت مطلقه روحانیون را که شکل آمریت مذهبی را بخود گرفته بود مستحکم بگرداند بلکه با این شعار روشنفکران را که در دوران انقلاب با آنها هم آهنگ بودند از سر راه خود بردارند. آنها با شعار "مرگ بر ضد ولایت فقیه" و "منافقین از کفار بدتراند" موفق شدند مخالفین خود را پاکسازی کنند. بطور مثال با وجود اینکه آقای خمینی در آغاز پیروزی انقلاب اسلامی می گفت که "کمونیستها در اظهار عقیده شان آزاد هستند" حزب توده را به عنوان حزب شیطان معرفی کرده با آنها برخورد انقلابی نمود و آنها را در پشت میله های زندان متوقف

ساخت. از جانب دیگر گروه‌های اسلامی ائتلاف هشت گانه بدون با در نظر داشت وضعیت سیاسی، اجتماعی و مذهبی افغانستان همین شعارها را در هزارستان سودا دهند که باعث اختلافات شدید در جامعه هزاره‌ها گردید. نکته قابل توجه این است که رهبران ائتلاف تماماً روحانی (ملا) بودند. بعضی از این رهبران سابقه مبارزاتی قبل از پیروزی انقلاب اسلامی ایران هم داشتند. بقول اولیور روا "بسیاری از کادر فعلی جنبش شیعه در افغانستان از اعقاب همان نسل اند که بین دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۸۰ وارد سیاست شدند، اشاعه عقاید احیا گرانه به دهه ۱۹۵۰ بر میگردد.... عنصر مهم دیگر این است که جوانان شیعه (هزاره) تحت تاثیر جنبشهای چپ گرا (مائویستها) و ملی گرا نیز قرار داشتند. قابل توجه اینکه بر خلاف سنی‌ها بین جنبشهای چپ گرا، ملی گرا و مذهبی هزاره تمایز آشکارا وجود نداشت. علت آن است که تمام این جنبشها یک خصوصیت هزارگی را بیش از هر چیز ابراز میداشتند، به استثناء آنهای که مورد حمایت تعداد معدودی از روحانیون مثل محسنی که هزاره نیست، بود. این نکته روشن میسازد که چرا در آغاز قیام علیه رژیم کمونیست هزاره‌ها تنها گروه نژادی بودند که سازمان سیاسی بنام شورای انقلابی اتفاق اسلامی افغانستان به پایه نژادی تشکیل دادند. روشنفکران تحصیل کرده هزاره بیشتر متمایل به

مائوئیستها بودند و نشریه ای داشتند بنام 'شعله جاوید' که بعداً به آن نام معروف یا مسما گردیدند. آنها با وجودیکه اندیشه مارکسیستی داشتند با تحول هفت ثور که توسط طرفداران شوروی بوجود آمده بود نه تنها مخالفت کردند بلکه همگام با گروههای جهادی اسلامی سلاح برداشته بر علیه دشمن مشترک یعنی دولت دست نشانده شوروی به مبارزه مسلحانه دست زدند. باید فراموش نشود که حفیظ الله امین ضربات مهلکی بر پیکر آنها وارد کرده بود.

آیت الله خمینی زمانی که پایه های حکومتش را در ایران مستحکم میسازد دست به تصفیه مخالفینش میزند که در نتیجه انشعابی در حزب مجاهدین خلق صورت میگیرد و قشری بنام پیکارازا و انشعاب میکند که تاثیر مستقیم در افغانستان بر افراد روحانی که ارتباط با مجاهدین خلق داشتند، می گذارد. روحانیونی که با مجاهدین خلق قبل از انقلاب اسلامی ایران رابطه داشتند حتی حزبی که بنام مجاهدین خلق در افغانستان فعال بود، تحت جو حکومت ولایت فقیه قرار گرفته نامش را از مجاهدین خلق به گروه مجاهدین مستضعفین افغانستان تغییر میدهد. شعارهای مرگ بر ضد ولایت فقیه، منافقین بدتر از کفار اند و اسلام خلاف ملی گرائی است در همین ایام به اوج خود میرسد که درز عمیقی در بین اندیشه های اسلامی، ملی و مترقی ایجاد کرده مذهب یون را کاملاً در راستای خط ولایت فقیه قرار میدهد. پیروزی انقلاب اسلامی

ایران و تحکیم پایه های قدرت روحانیون با شعار ولایت فقیه اگر از یک سو خوشبینی شوروی رانقش بر آب میکند از سوی دیگر قیامهای محلی بر ضد دولت 'کمونیستی' در افغانستان هم افزایش می یابد. نا گفته نماند که ابر قدرتها از تاثیر پذیری وابستگان خود بدور نبودند. حفیظ الله امین روش خصمانه و خشین را که برای حفظ قدرتش اتخاذ کرده بود و در برابر آن موج جهاد اسلامی که از طرف پاکستان و ایران تقویه میشد، شوروی را مجبور کرد تا دست به یک اقدام عجولانه بزند. بقول دیگر کوردویز و سلیگ اس هریسن "اوج مسئله افغانستان زمانی است که برژنیف بیمار و الکولی بطور سری و بدون تشکیل جلسه پوالت بیرو و با بی اعتنائی به مخالفت سه جنرال مهم ستاد ارتش تصمیم به اشغال افغانستان میگیرد."

نتیجتاً در نیمه شب ۶ جدی ۱۳۵۸ (۲۷ دسامبر ۱۹۷۹) در پایان آتش بازی بالای قصر دارالامان توسط نیروهای ارتش شوروی که یکروز قبل رسماً داخل افغانستان شده بودند حفیظ الله امین بدست نظامی های شوروی کشته میشود و صدای ببرک کارمل از رادیو تاشقند به روی موج متوسط پخش میشود او بیانیه اش را چنین آغاز میکند.

"اینجانب ببرک کارمل از طرف کمیته مرکزی حزب واحد

۱. پشت پرده افغانستان (دیگو کوردویز و سلیگ اس هریسن) ترجمه اسد الله شقای سراج ۱۶ و ۱۷

حزب دیموکراتیک خلق افغانستان و به مناسبت سقوط مرگبار و واژگون شدن رژیم فاشیستی حفیظ الله امین این جاسوس سفاک امپریالیزم امریکا و دیکتاتور جبار و عوام فریب، به شما وطنداران عذاب دیده و مسلمانان مستضعف افغانستان اعم از اهل تسنن و تشیع، علماء و روحانیون پاک نهاد و با تقوی کشور، سربازان و افسران اردوی قهرمان وطن، تاجران ملی و سرمایه داران ملی درود میفرستیم و شاد باش میگوییم^۱.

کشته شدن حفیظ الله امین و به قدرت رسیدن ببرک کارمل تغییر بزرگی را در سیاست افغانستان ترسیم میکند. این تحول حاکمیت خلقی هارا به پایان رسانده جناح پرچمی هارا به قدرت میرساند. بعد از به قدرت رسیدن ببرک کارمل می کوشد تا نفرت و انزجاری را که در اثر خشونت و قتل عامهای تره کی و امین بوجود آمده بود با اقدامات جدید از بین ببرد. طوریکه از سخنرانی اش پیداست موضع کاملاً متضاد با خلقی ها گرفته تلاش دارد تا برجوی جهاد اسلامی که بر ضد دولت در حال رشد بود کنترول حاصل کند. ببرک کارمل تصور میکرد با کمک نظامی شوروی شاید بتواند بر تشنجات افغانستان غالب شود. اما آمدن قوای شوروی نه تنها تشنج زدائی نمیکند بلکه وسیله دخالت مستقیم امریکا از طریق پاکستان و غیرمستقیم از طریق ایران قرار میگیرد.

قریباً ۱۸ روز بعد از اشغال افغانستان توسط شوروی، بتاريخ ۲۴ جدی ۱۳۵۸ (۱۴ جنوری ۱۹۸۰) سازمان ملل متحد در جلسه نوبتی خود با یکصد و چهار رای موافق، هزده رای مخالف و هزده رای ممتنع خروج قشون سرخ شوروی را از افغانستان تاکید نموده و در هفت جلسه بعدی نیز این مسئله را با بیش از یکصد رای محکوم میکند. این موقف سازمان ملل متحده اهمیت مسئله را آشکار میکند. چون امریکا تلاش داشت تا از دست رسی اتحاد جماهیر شوروی به آبهای گرم هند و دهانه هرمز خلیج فارس که واقعاً شهرگ حیاتی برایش بود، جلوگیری به عمل بیاورد. لهذا افغانستان را سدی در برابر شوروی ساخت. و سعی کرد تا افغانستان را برای شوروی ویتنام بسازد. بهمین خاطر جو جهاد اسلامی را شدیداً در بین کشورهای اسلامی ایجاد کرده و هزاران داو طلب را از سراسر جهان برای جهاد اسلامی در افغانستان سرازیر کرد که بیشترین آنها را عربها تشکیل میدادند. برای تایید این مدعا مصاحبه وزیر خارجه پاکستان عبدالستار را میتوان ذکر کرد. در این مصاحبه وزیر خارجه پاکستان صریحاً اظهار میدارد که سیا (C.I.A.) بخاطر بیرون راندن ارتش شوروی از افغانستان در حدود بیست و پنج هزار مجاهدین عرب را استخدام کرده بود ولی زمانیکه ارتش شوروی از افغانستان خارج شد امریکا هیچ گونه اقدامی برای خروج مجاهدین

عرب انجام نداد. که این امر فعلاً یک مشکل بزرگ را برای امنیت منطقه بوجود آورده است. ناگفته نماند که در بین داوطلبان که اکثریت آنها را عربها تشکیل میدادند ترکها، کردها، پاکستانی ها، افریقائی ها، بنگالی ها و حتی مسلمانان امریکائی، المانی و انگلیسی نیز حضور داشتند. آنها نه تنها از طرف امریکا، غرب، پاکستان و کشورهای عربی تقویه میشدند بلکه از طرف سازمانها و تشکیلات اسلامی در سراسر جهان نیز تقویه و حمایت میگردیدند.

در این دوران در پاکستان هم در رابطه با ایجاد مکاتب دینی فعالیتها آغاز شدند. بقول اولیور و "جماعت اسلامی پاکستان در محافل اطراف ضیاء الحق بسیار مؤثر بوده است. جنرال ضیاء الحق به منظور بالا بردن اعتبار وجهه اسلامی جماعت اسلامی، همان مقام مدرسه را به دانشگاه جماعت اسلامی در منصوره لاهور داد. بهمین شکل در سراسر کشورهای اسلامی مدارس دینی تقویت شد. در ایران هم جوانان هزاره اجازه نداشت که به دانشگاهها راه یابند. ولی تشویق میشدند که جذب حوزات علمیه شوند. در نتیجه آن فعلاً ملت هزاره دارای هزاران ملا و روحانی میباشد.

در دوران ضیاء الحق برای حصول منافع امریکا نه تنها ارتش پاکستان مسئولیت خود را که تنهاراهنمائی و تربیت مجاهدین بود با

موفقیت ایفا کرد، بلکه همان مسئولیت را دقیقاً رژیم ولایت فقیه به رهبری آیت الله خمینی با شعار مرگ بر آمریکا در افغانستان انجام داد که در حقیقت به منافع آمریکا انجامید.

ببرک کارمل در دوره حکومتش از دسمبر ۱۹۷۹ تا می ۱۹۸۶ موفق نشد آنطوریکه میخواست در برابر جو اسلامی و جنگهای مسلحانه مجاهدین ایستادگی کند. ضمناً در اواخر حکومت ببرک کارمل تحولی در رهبری اتحاد جماهیر شوروی هم رخ داد که تأثیر مستقیم در سیاستهای منطقه و حضور نیروهای نظامی ارتش سرخ در افغانستان داشت. گرباچف برخلاف رهبران پیشین شوروی سیاست جدیدی را در رابطه با منطقه و افغانستان اتخاذ نمود که تأثیر مستقیم بر سیاست افغانستان داشت. بنقل از کتاب هزاره ها "مدتها بود شوروی ها از رهبری راکد و غیر پویای ببرک کارمل ناراضی و جداً دنبال جانشین جای او بودند. یکی از کاندیدهای جانشین ببرک صدراعظم، سلطان علی کشتمند هم بود. اما بخاطر هزاره بودن او مورد پذیرش پشتونها و دیگر اقلیتهای قومی قرار نمی گرفت. اگرچه او زیرک ترین و با تجربه ترین عضو پولت بورو بود. سرانجام شوروی ها کارمل را با یک پشتون دیگر نجیب الله جابجا کردند، در حالیکه کشتمند به پست صدراعظمی باقی ماند. با آمدن گرباچف تحول در دیپلماسی منطقه

ایجاد میگردد و این دپلماسی بر مذاکرات ژنو تاکید کرده شدت می بخشد. لازم به تذکر است که در پیشنهاد مذاکرات ژنو در سال ۱۹۸۳ روسها مایل بودند که به همین بهانه نیرهای نظامی اش را از افغانستان خارج کنند. در این مورد دیگو کوردووز میگوید که "آندروپف در پیشنهاد مذاکره ۱۹۸۳ جدی بود، اما وزیر خارجه آندره گرومیکو و وزیر دفاع دیمتری دوستینوف و نیز رهبر کمونیست افغانستان ببرک کارمل پس از موضع گیری منفی امریکا در برابر مذاکرات ژنو باوی مخالفت زیادی میکردند". در جای دیگر می افزاید "اینکه بگوئیم جنگ افغانستان اتحاد شوروی را از پا در آورده و باعث از هم پاشیدن سیستم آن شد، آنچنانکه بعضی محققان گفته اند واقع بینانه نیست. حقیقت این است که آندروپف و گرباچف قصور سیستم شوروی را تشخیص دادند، مناسب بودن مدل شوروی برای دیگر کشورها و بطور مشخص افغانستان را زیر سوال بردند و در جستجوی راه خلاصی برآمدند."

بعد از به قدرت رسیدن، نجیب الله بر علاوه طرحهای که داشت فشار روی پروسه صلح ژنو میاورد. در همین هنگام است که "آقای کوردوویز نماینده خاص سرمنشی سازمان ملل متحد به تهران، اسلام آباد، کابل، ژنو و سایر پایتخت های کشورهای ذی دخل و یا ذی علاقه

در امور افغانستان مسافرتهاى داشت و جالب اينكه خرج اين مسافرتها را دولت جاپان پرداخت ميكرد.^۱ در اين دوران قريباً تمام وزراى خارجه كشورهاي ذى دخل در امور افغانستان به رفت و آمدهاى سرگرم كننده مشغول بودند. هيئت هاى روسى، امريكائى و ايرانى هر کدام بطور جداگانه از پاكستان كه محل بر دو باخته هاى سياسى در مورد افغانستان شده بود، ديدن كردند. وزير خارجه عربستان سعودى به مسكو رفت يك هيئت روسى وارد تهران شد وزير خارجه افغانستان از كويت، سوريه و اردن ديدن نمود. سفير جمهورى اسلامى ايران در مسكو بتاريخ ۱۳۶۶-۱-۱۹ (۱۹۸۷-۴-۸) با رئيس كميته روابط خارجى حزب كمونيست روسيه ملاقات كرده در مورد افغانستان به بحث و گفتگو نشست. در همين تاريخ نجيب الله رئيس جمهور افغانستان پروسه مذاكرات ژنورا كه به مرحله قاطع و نهائى خود نزديك شده بود حمايت كرده گفت "در رابطه با عودت قطعات محدود اتحاد شوروى به كشورشان و چوكات زمانى عودت آنها در مذاكرات رهبرى افغانى و رهبرى شوروى مورد توافق قرار گرفته است در صورتى كه موافقت نامه ژنوبتاريخ ۲۶ حوت ۱۳۶۶ (۱۵ مارچ ۱۹۸۸) امضاء گردد عودت قواى شوروى بتاريخ ۲۵ ثور ۱۳۶۷ (۱۵ مى ۱۹۸۸) آغاز و در ظرف دو ماه تكميل ميگردد." جنرال نبي عظيمى خروج ارتش

۱. پشت پرده افغانستان (ديگو كوردوويز و سليگ اس هيريسن) ترجمه اسد الله شفاى سراج ۱۶ و ۱۷

سرخ شوروی را چنین بیان میدارد "بالاخره روز موعود فرا رسید یکصد و بیست هزار جنرال، افسر و سرباز قشون سرخ پس از قریب نه سال اقامت در افغانستان آن کشور را ترک گفتند و آخرین فرد آنها جنرال بوریس گرومف قوماندان عمومی اردوی چهل بتاریخ ۱۶ فیبروری پل دوستی حیرتان را عبور کرد. در نیمه پل بوریس گرومف پسر جوانش را ملاقات کرد، هر دوی آنها در حال پیاده پل دوستی را عبور کردند. بارفتن وی خروج نیروهای شوروی که از هفته ها و ماهها بدین سو ادامه داشت تکمیل گردید."

باید در نظر داشت که پروسترایکا و گلاستنوست گرباجف بیانگر تغییرات در مواضع سیاستهای داخلی و خارجی اتحاد شوروی بود که در نتیجه آن تحولاتی در منطقه نیز ایجاد شد. امریکا در برابر تحولاتی که گرباجف باعث شده بود دست به یک سری اقداماتی در منطقه زد. بطور مثال آمدن محمد خان جونیجو را به حیث صدراعظم پاکستان در یک نظام نیمه دیموکراسی، میتوان ذکر کرد. جونیجو یک شخص نسبتاً غیر معروف سیاسی بود و یکی از زمینداران بسیار بزرگ ولایت سند محسوب میشد. او در نتیجه یک انتخابات غیر حزبی در سال ۱۹۸۸ (۱۳۶۷) بمقام صدراعظمی منسوب گردید. او بر علاوه اینکه آزادی نسبی به مطبوعات و سازمانهای سیاسی داد ضمناً

مهرتائید بر عملکردهای ضیاء الحق هم زد. جونيجو بظاہر برخلاف میل ضیاء الحق معاهده صلح ژنو را امضاء کرد تا زمینه را برای خروج قشون سرخ شوروی آماده سازد.

بعد از خروج نیروهای نظامی شوروی رژیم نجیب الله چهار سال بر سر اقتدار میماند. "گرچه طبق موافقت نامه ژنو امریکا و شوروی هر دو مکلف بودند نه تنها در ایجاد یک حکومت ائتلافی در افغانستان با سازمان ملل متحد همکاری کنند بلکه تمام کمکهای نظامی طرفین را نیز قطع کنند. لکن مسکو در اوایل ۱۹۸۸ اعلام کرد که حق ادامه کمکهای نظامی به کابل را پس از پایان خروج ارتش سرخ برای خود محفوظ نگهداشته است. در مقابل وزیر خارجه امریکا جورج شلتز نیز اعلام کرد که ایالات متحده حق ادامه کمکها را برای خود محفوظ نگهداشته است. ضمناً برای پاکستان از طرف امریکا هدایت شد که اگر مسکو به تقویت نظامی کابل ادامه دهد اسلام آباد میتواند معاهدات ژنو را نادیده بگیرد."

قابل یادآوری است که قبل از توافقنامه ژنو بتاريخ ۱۳۶۶-۱۱-۱۰ (۳۰ جنوری ۱۹۸۸) آقای رفسنجانی رئیس مجلس جمهوری اسلامی ایران در دیدار خود با سفیر شوروی در تهران راجع به مسایل افغانستان گفته بود، اگر شما مصمم به خروج از افغانستان باشید

ما حاضریم برای خروج شما کمک کنیم بر علاوه ما حاضریم کمک کنیم تا بعد از شما سلطه آمریکا بر افغانستان نباشد. لکن زمانی که موافقتنامه ژنو امضاء میگردد دولت ایران صریحاً موضع خلاف آنرا گرفته مذاکرات ژنو را محکوم میکند و از ملت مجاهد افغانستان میخواهد تا سقوط کامل ایادی کمونیزم به مبارزه شان ادامه دهند.

نجیب الله بعد از خروج قوای شوروی پالیسی مش مصالحه ملی خود را اعلام میکند. در آن از مهاجرین افغانی که در طی سالهای گذشته به خارج پناهنده شده بودند تقاضا میگردد که به وطن خود عودت نموده و برای بازسازی کشور عملاً سهم بگیرند. از جانب دیگر از نیروهای نظامی که علیه دولت او جنگ مسلحانه میکردند میخواهد طبق این مش بدامان وطن برگشته از عفو عمومی برخوردار گردند تا جلو مداخله ایادی خارجی گرفته شود و جنگ داخلی به پایان برسد. دولت نجیب عملاً دست به هم آهنگ کردن ملیتهای مختلف افغانستان زده گردهمائی ملی را ایجاد میکند که از آن جمله مرکز انسجام ملیت هزاره را میتوان نامبرد. نجیب الله به پالیسی مش مصالحه ملی و با همکاری مراکز که به این سبب ایجاد کرده بود، موفق میشود تا توجه بعضی از پناهندگان افغانی و مجاهدین مسلح را جلب کند. ضمناً او بخاطر استحکام پایه های قدرتش و جلب نیروهای مخالف به بهانه مش مصالحه ملی در کابینه اش تغییری بوجود میآورد. بطور مثال داکتر محمد

حسن شرق را بتاريخ ۶ جوزا ۱۳۶۷ بجای سلطانعلی کشتمند صدر اعظم تعیین میکند. ضمناً چندین نفر از چهره های غیر حزبی را هم شامل کابینه اش میکند. بقول جنرال نبی عظیمی "نجیب الله حاضر بود تمام پستهای عالی دولتی را به استثنای ریاست جمهوری، وزارت خارجه و وزارت های قوای مسلح در دولت ائتلافی آینده به مخالفین واگذار نماید". مزید می افزاید "نجیب الله حاضر شد حتی پست وزارت دفاع را به یکی از چهره های معروف مجاهدین احمد شاه مسعود واگذار نماید".

بر اساس همین پالیسی و حضور سلطان علی کشتمند که بحیث معاون رئیس جمهور مقرر گردیده بود یک هیئت روسی به سرپرستی آقای ورنتسف معاون وزیر خارجه شوروی بتاريخ ۱۳۶۷.۱۰.۱۱ در تهران ملاقاتی با ائتلاف هشت گانه به سرپرستی محمد کریم خلیلی صورت میدهد. آقای ورنتسف پیشنهاد میکند در صورت پذیرش مش مصالحه ملی هزاره جات را خود مختاری خواهد داد. داکتر حسن شرق صدر اعظم اسبق افغانستان زمانیکه در مسکو میروود در طی یک بازدید با گرباجف در این مورد چنین میگوید... رفقای حزبی آخرین تلاشهای خود را توسط آقای کشتمند تحت رهبری رئیس جمهور برای خود مختاری سمت شمال و خود مختاری مردم هزاره به خرج داده اند... اما جواب آنها یکی بود و آن اینکه ما با رهبران حزب دیموکراتیک

خلق افغانستان مذاکره نخواهیم کرد. در حقیقت این پیشنهاد میتواند یکی از بزرگترین آرمانهای نا گفته ملیت هزاره محسوب شود. و آقای ورنتسوف مخصوص همین آجندا (خودمختاری هزارستان) وارد تهران شده بود. این یک مسئله عادی نبود لهذا هیئت ائتلاف هشت گانه باید بسیار دقیق روی این پیشنهاد فکر میکرد و با برخورد عاقلانه و منطقی بخاطر منافع مردمش از این پیشنهاد حد اکثر استفاده میکرد و هر گز اجازه نمیداد که این پیشنهاد افشا گردد اما منافع ایران و بعضی از آقایونی که در ائتلاف هشت گانه بودند هر گز ایجاب نمیکرد که این پیشنهاد پوشیده بماند لهذا ایران که هیچ وقت تحمل یکپارچگی ملی و سیاسی هزاره ها را نداشته است این پیشنهاد را همان روز توسط سید جاوید نماینده حرکت اسلامی افشا میکند. و در همان شب آقای محسنی بارادیو بی بی سی تماس گرفته طی مصاحبه ای این پیشنهاد را رد کرده شدیداً محکوم میکند. در نتیجه این پیشنهاد تاریخی بر اساس یک توطئه منظم توسط ایرانی ها و حرکت اسلامی افغانستان کاملاً نابود گشته زیر آوار زمان دفن میگردد. این افشاگیری در پشاور سر و صدای عجیبی بوجود میآورد و از آن بنام طرح "روسی ایرانی" یاد میکنند آقای ورنتسوف بعد از ملاقاتی که با شورای ائتلاف هشت گانه در تهران مینماید در اجلاسی که با دولت دیموکراتیک افغانستان داشت نتیجه مذاکرات را ارزیابی کرده چنین میگوید "من هیئت

شورای ائتلاف هشت گانه را نسبت به هیئت هفت گانه پیشاور منظم تر و دارای یک دیسپلن پنداشته ام علیرغم برخورد هیئت هفت گانه زمانیکه سخنگوی ائتلاف هشت گانه در حال گفتن می بود متباقی هیئت با دقت به حرفهای او توجه میکردند، هیچ گاهی اتفاق نیفتاد که نظم مجلس برهم بخورد و حرف یکدیگر شانرا قطع کنند. البته نکته دیگری را که آقای ورنسوف بیشتر روی آن تکیه میکرد و قابل تشویش میدانست از این قرار بود که سیاستها، پالیسی ها و قوه تصمیم گیری شورای ائتلاف هشت گانه کاملاً تحت تاثیر مقامات ایرانی میباشد و احتمال نمیرود آنها بتوانند در مورد این پیشنهاد تصمیمی اتخاذ کنند. این حرفهای آقای ورنسوف ماهیت این شوری را از نظر بنیادی کاملاً تشخیص کرده و تحت تاثیر بودن یا عدم استقلال فکری و سیاسی آنها را ثابت مینماید. این تاثیر پذیری از ایران نه تنها در مبانی فکری و سیاسی ائتلاف هشتگانه وجود داشت بلکه این فاکتور را در آغاز تشکیل حزب وحدت اسلامی هم میتوان مشاهده کرد.

هنگامیکه نجیب الله با پالیسی مش مصالحه ملی تلاش میکرد توجه احزاب مخالف را بخود جلب کند ائتلاف هشتگانه بالخصوص نصر و سپاه هم جستجو میکردند تا یک حزب واحد (حزب وحدت) را به وجود بیاورند قبل از اینکه به بحث در مورد تشکیل حزب وحدت بپردازیم بدنیت وضعیت داخلی هزارستان را در اثر اختلافات درونی

احزاب ائتلاف هشت گانه بطور خلاصه از نظر بگذرانیم. طوریکه از نام ائتلاف هشت گانه آشکار است در این ائتلاف هشت گروه مختلف اسلامی شیعی عضو بودند و با وجود مبانی مشترک فکری عقیدتی، اختلافات در عملکردهای شان کاملاً آشکار بود که باعث جنگهای داخلی در هزارستان گردیده بود. جالب توجه این است که گروههای متخاصم در سنگر گیریهای مسلحانه شان، هر دو طرف شعار "الله اکبر خمینی رهبر" را سرمیدادند و یکی دیگر شانرا "کافر" میخواندند. در نتیجه این جنگها هزاران تن از جوانان هزاره قربانی گردیدند. جمهوری اسلامی ایران که تنها پشتیبان این احزاب بود نه تنها جلو این فاجعه جنگهای داخلی را نمیگرفت بلکه با کمکهای تسلیحاتی به تمام احزاب این جنگهارا بیشتر شعله ور می ساخت. بادر نظر داشت این نکته که مبانی فکری و عقیدتی تمام این احزاب یکی بود، تنها مرجع عقیدتی آنها را ایران تشکیل میداد و نیز یگانه منبع کمک کننده اقتصادی، تسلیحاتی آنها هم ایران بود دولت جمهوری اسلامی قادر بود که آن احزاب را منحل کرده یک حزب واحد و پر قدرت شیعی بوجود بیاورد تا تحت قومانده واحد مثل خود ایران منظم و منسجم عمل کند و با این طرح میتوانست بر جنگهای خانمانسوز داخلی کنترل حاصل کند. اما بخاطر یک وحدت و انسجام این مردم هرگز به نفع ایران نبوده و آنها خوب میدانستند که هرگاه در بین این احزاب کسی شعار استقلال

فکری و سیاسی سردهد، با حزب دیگر میتوان اورا سرکوب کرد. لذا تلاش کردند تا با این کار دشمنی های ناشی از جنگهای داخلی زمینه دائمی وحدت ملی و سیاسی این مردم را کاملاً از بین ببرند و عملاً چنین هم کرد. در این دوران در حالیکه مسئولین شورای ائتلاف هشت گانه خارج از کشور دوستانه دور میز نشسته پیرامون مسایل سیاسی در رابطه با افغانستان تبادل نظر میکردند در داخل کشور بین همین نیروهای مؤتلفه اختلافات و کشمکشهای حادی وجود داشت که گهگاه به زد و خورد منجر میشد. در حالیکه جنگهای داخلی در بین تمام احزاب ائتلاف هشت گانه در سراسر هزارستان رخ میداد، جنگهای شدید بین دو حزب مقتدر ائتلاف سازمان نصر افغانستان و پاسداران جهاد اسلامی افغانستان (سپاه) همچنان جاری بود.

از سوی دیگر در همین هنگام در نتیجه تلاشهای میانجی سازمان ملل متحد در رابطه با مذاکرات ژنو در پاکستان دولت موقت بیطرف تشکیل میگردد که ریاست آنرا به عهده انجنیر احمد شاه احمدزائی میسپارند. در تشکیل این دولت موقت نه تنها هزاره ها سهم نداشتند بلکه مورد توهین هم قرار گرفته بودند. این برخورد اتحاد هفت گانه احساسات مردم هزاره را بسجای تحریک کرد که آنها مجبور شدند دست به اقدامی بزنند. آقای قربانعلی عرفانی وضعیت سیاسی و

اجتماعی آنروز را چنین بیان میدارد "اگر آتش خانمان سوز نفاق را از گوشه ای فرو می‌نشانیدیم متأسفانه از گوشه دیگر شعله ور میشد و خرمن هستی ملت هزاره رامی سوزاند و موجودیت آنرا به خطر می‌انداخت و هویت مردمی را زیر سوال می‌کشید" ضمناً می‌افزاید "فعل و انفعالات سیاسی در سطح بین‌المللی در رابطه با حل سیاسی قضایای افغانستان از یک طرف، تشکیل دولت موقت از سوی احزاب مقیم پیشاور پاکستان به ریاست احمدشاه احمدزائی، نادیده گرفتن حق تشیع در افغانستان از سوی دیگر مسایل و مشکلاتی بود که همواره افکار مسئولین و رهبران جهادی را بخود متوجه ساخته بود و همه در اندیشه این که "چه باید کرد...؟" تا از این پراگندگی‌ها رهائی یابیم و از وضعیت تأسف‌بار موجود بوضع مطلوب برسیم و نقش خود را به درستی ایفا نمائیم."

با بررسی مسایل فوق‌الذکر رهبران احزاب سازمان‌نصرو پاسداران جهاد اسلامی افغانستان بعد از مذاکراتی موفق میشوند کنگره رابتاریخ ۲۱ سرطان ۱۳۶۷ (۱۲ جولای ۱۹۸۸) در اولسوالی ولایت پنجاو ولایت بامیان برآزار کنند که بنام کنگره پنجاو معروف است. این کنگره زیر نظر هیئت رئیسه مشتمل بر چهار نفر که دو نفر آن از سازمان نصر افغانستان بنامهای آیت الله میرحسین صادقی پروانی و حجت

الاسلام قربانعلی عرفانی و دو نفر از پاسداران جهاد اسلامی افغانستان (سپاه) بنامهای حجت الاسلام محمد اکبری و ضامن علی محقق، برگزار میگردد، که درواقع این نقطه قدم بزرگ در آغاز تشکیل حزب وحدت محسوب میگردد. درپایان کنگره پنجاو، با اتفاق آراء قطعنامه ای به تصویب میرسد که دارای ۱۶ ماده می باشد. بطور خلاصه آنرا ذکر میکنیم.

۱. توافق نامه ژنورا که به عنوان یک حیلۀ زیرکانه شرق و غرب بخاهر فرو نشانیدن خشم توفندۀ ملت قهرمان و مسلمان افغانستان صورت گرفته با قاطعیت تمام محکوم نموده ملغی اعلام کردند.
۲. طرح پیشنهاد کوردوز مبنی بر تشکیل دولت بیطرف ها را نیرنگ دیگر استکبار جهانی دانسته قویاً محکوم کردند.
۳. دولت موقت انتقالی اتحادیه هفتگانه رادرپیشاور به خاطر عدم حضور نماینده های احزاب رد کردند.
۴. درخط نه شرقی و نه غربی بودن ائتلاف هشت گانه را تایید کردند.
۵. از مردم خواسته شد تا آخرین ضربات را بردشمن وارد کرده و فاز عملیات جنگی شانرا بالا ببرند.
۶. اعلام کردند که تا تشکیل حکومت اسلامی به نبرد بی امان خود ادامه می دهیم.

۷. خواستار حکومت اسلامی با معیارهای اسلامی شدند.
 ۸. به برچیدن جنگهای داخلی تاکید کردند.
 ۹. برپایهٔ بینش ناب اسلامی هرگونه تفرقه و حساسیت های مذهبی را محکوم کردند.
 ۱۰. آمدن دوباره ظاهر شاه را باتبانی امریکا و شوروی، محکوم کردند.
 ۱۱. عفو عمومی برای افرادی که در دولت کمونیستها بدلائل مختلفی خدمت کردند در صورت بازگشت اعلام نمودند.
 ۱۲. کشتار حجاج ایرانی را در مکه محکوم نمودند.
 ۱۳. سقوط طیاره مسافری ایران و تجاوز امریکا در خلیج فارس را محکوم نمودند.
 ۱۴. پشتیبانی خود را از نهضت های اسلامی جهان اعلام نمودند.
 ۱۵. هرگونه مداخله استکبار جهانی را در امور داخلی افغانستان محکوم نمودند.
 ۱۶. از موضع گیری اصولی و مکتبی جمهوری اسلامی ایران در قبال حل مسئله افغانستان که تا کنون اتخاذ نموده پشتیبانی نمودند.
- قریباً دو ماه بعد از تشکیل این کنگره سازمان نصر افغانستان و پاسداران اسلامی جهاد افغانستان طی جلسه ای مورخ ۱۶ سنبله ۱۳۶۷ (۷ سپتامبر ۱۹۸۸) در اولسوالی لعل ولایت غور اتحاد کامل

خود را اعلام میدارند و منشوری را تدوین میکنند که خلاصه آن قرار ذیل است.

۱. اتحاد کامل سازمان نصر و پاسداران جهاد و تلاش برای اتحاد نیروهای مؤتلفه (اتحاد هشت گانه) و جذب نیروهای سالم شیعی.
۲. اقدام برای تشکیل شورای مرکزی بعد از ختم جلسه ۲۰ سنبله در ولایت میدان (یکماه بعد).
۳. لغو عناوین و آرمها بعد از تشکیل شورای مرکزی اتحاد.
۴. سپردن امور تشکیلات بعدی بر اساس لیاقت، شائستگی، سابقه مبارزاتی و تعهد اسلامی.
۵. تصفیه دقیق و حساب شده افراد نامطلوب از چو کات اتحاد.
۶. اتخاذ مواضع فکری، سیاسی و عملی... در چو کات "اصل ولایت فقیه".
۷. تلاش برای اتحاد کامل نیروهای مبارز مسلمان افغانستان اعم از شیعی و سنی.
۸. مبارزه با عوامل منافی تداوم وحدت.
۹. تشدید عملیات علیه اشغالگران روسی، دولت الحادی کابل و عوامل داخلی آن.
۱۰. ادامه مبارزه تا تشکیل حکومت اسلامی در افغانستان.

۱۱. مبارزه با اندیشه های "انحرافی" و "التقاتی" و هر گونه وابستگی به شرق و غرب.

۱۲. همبستگی با نهضت های اسلامی و حمایت از جنبش های ضد استکباری جهان.

گرچه در آغاز فقط گروه های نصر و سپاه با هم اتحاد کردند اما بعداً طبق ماده شماره ۱۲ این دو گروه تلاش های شانرا برای اتحاد کامل گروه ها آغاز میکنند که جلسات حصه اول بهسود بتاريخ ۲۲ سنبله ۱۳۶۷، سیاه سنگ (آب نقره) بتاريخ ۲۳ سنبله ۱۳۶۷ و در اولسوالی شهرستان بتاريخ ۱۵ عقرب ۱۳۶۷ را در پی دارد. باید در نظر داشت که حرکت اسلامی با وجودیکه در تمام این جلسات حضور داشت بالاخره حاضر نمیشود که شامل این پروسه گردد.

بتاریخ ۱۲ قوس ۱۳۶۷ (۳ دسامبر ۱۹۸۸) در غجور جاغوری ولایت غزنی جلسه ای دایر میگردد که در آن سازمان نصر، پاسداران جهاد (سپاه)، نهضت اسلامی، نیروی اسلامی و جبهه متحد شرکت داشتند. در این جلسه موافقت نامه اتحاد امضاء میگردد. طبق این موافقتنامه شورای مرکزی مشتمل بر ۳۶ نفر میباشد که سهم گروه ها در آن به قرار ذیل است:

۱. پاسداران جهاد (سپاه) ۹ نفر

۲. سازمان نصر ۹ نفر

۳. نهضت اسلامی ۷ نفر

۴. جبهه متحد ۶ نفر

۵. نیروی اسلامی ۵ نفر

در متن این توافقنامه دو نکته مهم که قابل توجه است این است:

۱. اعضای شورای مرکزی باید "مؤمن به اسلام" و "معتدبه ولایت فقیه" باشند.

۲. مقر شورای مرکزی شهر مهم و تاریخی بامیان انتخاب میگردد.

حرکت اسلامی افغانستان به رهبری آیت الله شیخ آصف محسنی که در تمام جلسات اتحاد حضور داشت ولی عملاً وارد پرونده وحدت نشده بود در همین تاریخ زمانی که در غجور موافقتنامه اتحاد امضاء میگردید، همراه با هیئت جهادی اتحاد هفت گانه مقیم پیشاور راه عربستان سعودی را به پیش گرفته و در طائف با هیئت رسمی روسیه به سرپرستی یوری ورنتسف وارد مذاکره میشود. آجندای آن مذاکره تا کنون پنهان مانده و هیچ گونه اطلاعی در دست نیست. ولی نکته قابل توجه این است و قتی که آقای ورنتسف با ائتلاف هشت گانه در تهران مذاکره انجام میدهد نماینده حرکت اسلامی شیخ آصف، آقای سید جاوید در اولین فرصت طرح خود مختاری هزارستان را افشا میکند با وجودیکه بین اعضای هیئت ائتلاف هشت گانه در مورد حفظ این پیشنهاد تعهد شده بود که در حقیقت این عملکرد بیانگر ماهیت و

سیاست حرکت اسلامی میباشد. در همین ایام گروههای هفت گانه پیشاور که از گروههای هشتگانه تهران هیچ راضی نبودند و وجود آنها را بر ضد منافع سیاسی خود میدانستند ولی بخاطریکه نیاز به حمایت دولت ایران هم داشتند بتاريخ ۳ جدی ۱۳۶۷ هیئتی به سرپرستی آقای ربانی به تهران می فرستند و در نتیجه مذاکرات موافقتنامه ای بین آقای خلیلی سخنگوی ائتلاف هشتگانه و آقای ربانی امضاء میگردد. بر اساس آن ائتلاف هشتگانه باید در شورای مشورتی آینده و حکومت موقت شرکت میکرد در حالیکه احزاب پیشاور شورای مشورتی را قبلاً سهمیه بندی کرده بودند و برای هر حزب اتحاد هفتگانه ۶۰ چوکی در نظر گرفته بودند. در مقابل برای تمام احزاب ائتلاف هشتگانه فقط ۶۰ چوکی مختص کردند که آن هم با مخالفت برخی از احزاب هفت گانه واقع بود. در حقیقت مقصد فرستادن ربانی به تهران و امضاء توافقنامه خنثی ساختن طرح خود مختاری هزارستان بود. ائتلاف هشتگانه بتاريخ یک دلو ۱۳۶۷ (۲۱ جنوری ۱۹۸۹) این طرح شورای مشورتی را رد میکند. یک و نیم ماه بعد ائتلاف هفت گانه آقای مجددی را برای مذاکره با آنها به تهران میفرستد که در نتیجه بتاريخ ۱۶ دلو ۱۳۶۷ (۵ فیبروری ۱۹۸۹) توافقنامه ای بین آقای مجددی و آقای خلیلی امضاء میگردد. در این توافقنامه از ائتلاف هشتگانه صد نفر در شورای مشورتی در برابر چهار صد و بیست نفر در نظر میگیرند. از بیست و هشت

وزیر هفت وزیر و در شورای عالی ۲۱ نفره شش نفر از ائتلاف هشت گانه اضافه میکنند که جمعاً تعداد شان به بیست و هفت نفر میرسد. با وجود آن این توافقنامه باز هم از طرف بعضی از گروههای هفت گانه پیشاور قبول نمیشود. احزاب هفت گانه پیشاور هژده روز بعد بتاريخ ۴ حوت ۱۳۶۷ بدون در نظر گرفتن این توافقنامه حکومت موقت خود را در پیشاور تشکیل میدهند. عربستان سعودی که مهمترین پشتیبان این احزاب پیشاور بود فوری بعد از تشکیل حکومت موقت آنرا برسمیت میشناسد. ایران با این احساس و موضع گیری که گروههای تحت حمایت اش را در آن سهم نداده اند، آنرا برسمیت نمیشناسد. باید تذکر داد گروه هایکه عربستان سعودی از آن حمایت میکند کاملاً سنی هستند و گروههای را که ایران از آن حمایت میکند کاملاً شیعه هستند. در واقع این امر سیاست این دو کشور را در امور داخلی افغانستان بیان میکند که پیشتر رفته فاجعه های بزرگی را در افغانستان خلق میکند.

زمانیکه پاکستان تلاش میکرد حکومت موقت تشکیل بدهد بتاريخ ۱۵ اپریل سال ۱۹۸۸ در شهر راولپندی در او جری کمپ یک انفجار بزرگ رخ میدهد که در نتیجه آن نه تنها مقادر بسیار زیاد اسلحه و مهمات نابود میگردد بلکه در اثر انفجارات موشکها، بمبها و مینها صدها نفر از اهالی شهر راولپندی و اسلام آباد به هلاکت میرسند.

علت انفجار او جری کمپ را مردم از سه نظر میدیدند. یکی اینکه عملیات مخفی ک. گ. ب. بوده است تا مهم ترین دیوی اسلحه مجاهدین را از بین ببرد. دوم این کار خود امریکا بوده است تا توسط آن پروسه صلح ژنو را به کامیابی برساند و جنگ را در افغانستان خاتمه بدهد. سوم اینکه این انفجار توسط خود ضیاء الحق صورت گرفته است تا ازین طریق توانسته باشد جلو محاسبه و کنترل اسلحه و مهمات را بگیرد. باید یاد آور شد در آن زمان شایعات بود اسلحه را که امریکا برائی مجاهدین میفرستد مقدار زیاد آن در مسیر پاکستان و افغانستان ناپدید میگردد. قرار بود یک هیئت آمریکای بیاید و این پیش آمدها را تحقیق کند. با این حال اگر ما نظر سوم را علت اصلی انفجار او جری کمپ بدانیم اشتباه نخواهد بود. این نقطه نظر را واقعات بعدی هم به اثبات میرساند. محمد خان جونیجو اعلام میدارد برائی تحقیق از این انفجار یک کمیته را مقرر خواهد کرد. لاکن قبل ازینکه او موفق شود کمیته مزکور را تشکیل بدهد بتاريخ ۲۹ می ۱۹۸۸ حکومت او توسط ضیاء الحق لغو میگردد. جنرال ضیاء الحق که در طول "جهاد مقدس" کمکهای بزرگی از امریکا و کشورهای عربی دریافت میکرد بظاهر از قرارداد صلح ژنو راضی نه بود. چون او فکر میکرد در صورتیکه مسئله افغانستان حل گردد از اهمیت من و پاکستان کاسته خواهد شد. ضیاء الحق می پنداشت که جونیجو بر

خلاف میل او و منافع پاکستان قرارداد مزکور را امضاء نموده است که این امر باعث اختلاف بین آنها گردید. بهانه ای دیگری که برای لغو کردن حکومت جونجو کمک کرد اختلافات جونجو با ضیاء الحق بود. آقای جونجو سیستم دولت پاکستان را چنین بررسی میکرد که من بحیث صدر اعظم و وزیر دفاع مقام بالاتر از رئیس ارتش (جنرال ضیاء الحق) را دارا میباشم در حالیکه جنرال ضیاء الحق بحیث رئیس جمهور مقام اول مملکت را دارا میباشد. لهذا ضیاء الحق یا از مقام ریاست ارتش استعفی بدهد و یا از مقام ریاست جمهوری تا سیستم اداره دولت و اختیارات واضح گردد. ضیاء الحق گرچه ظاهراً مانع راهش را بر میدارد ولی او غافل است از اینکه ابرقدرتها اطراف بساط شطرنج در حال بازی و تبدیل مهره می باشند و تقدیر او را نوشته اند که چه خواهد شد . . . ؟

هنوز واقعه او جری کمپ و لغو حکومت جونجو در اذهان مردم نقش دارد که یک حادثه غیر قابل باور در پاکستان اتفاق می افتد. در این حادثه به تاریخ ۱۷ اگست ۱۹۸۸ (۲۶ اسد ۱۳۶۷) جنرال محمد ضیاء الحق با همراهانش جنرال اختر عبدالرحمن، دگروال صدیق سالک، دگروال جنرال واصم و سفیر امریکا در پاکستان ارنالد رافیل در بهاولپور ولایت پنجاب در اثر انفجار طیاره به هلاکت میرسند. بخاطریکه حقائق پشت پرده این حادثه را خوبتر درک کنیم

بهتر است به مقاله آقای سرمد سالک (پسر دگروال صدیق سالک) مراجعه کنیم. او مینویسد "۱۷ اگست ۱۹۸۸ در تاریخ پاکستان از اهمیت زیادی برخوردار است. در این روز رئیس جمهور پاکستان جنرال ضیاء الحق با همراهانش که دگروال صدیق سالک هم شامل آنها بود در یک حادثه پراسرار طیاره به هلاکت رسیدند.

یکی از پیروزی دسیسه های بین المللی توسط دوستان خود ما فاجعه بهاولپور است که در نتیجه آن رئیس جمهور مملکت و رئیس ارتش جنرال ضیاء الحق و تعدادی ۲۸ نفر از افسران عالی رتبه قوای مسلح همراه با سفیر امریکا آقای آرنالد رافیل و مشاور نظامی آقای دگروال جنرال واصم به هلاکت رسیده و تکه های گوشت بدن شان در فضای دهکده ای لال کمال پخش میگردد. با وجود اینکه این یک عمل تروریسم ثابت شده است هیچ کسی برای پیدا کردن عاملان اصلی آن کوشش نکرده است، نه در آمریکا و نه در پاکستان بلکه مانند دسیسه های سابق حقائق این دسیسه را هم در سرد خانه جادادند.

برای درک اصل حقیقت فاجعه بهاولپور لازم است پس منظر این فاجعه را بدانیم. جنرال محمد ضیاء الحق در این منطقه بزرگترین دوست امریکا محسوب میشد. مخصوصاً زمانی که ارتش شوروی داخل خاک افغانستان میشود روایت امریکا و پاکستان به نقطه اوج خود میرسد. ولی آهسته آهسته مناسبات ضیاء الحق و دولت امریکا دست

خوش اختلافات شدید می‌گردد. برقراری حکومت اسلامی مجاهدین در افغانستان، همکاری با مجاهدین کشمیر و کمک به سکهای هند، پروگرام اتمی و کمک عملی بطرفداری ایران در جنگ ایران و عراق عواملی بودند که بین دولت امریکا و ضیاء الحق یک خلیج غیر قابل عبور پیدا کند و جنرال ضیاء بجای اینکه در منطقه بزرگترین دوست امریکا باشد به بزرگترین رقیب امریکا تبدیل می‌گردد. لذا امریکا در پی جان ضیاء الحق شده و در نتیجه دسیسه فاجعه بهاولپور طرح می‌گردد. گرچه این طرح در امریکا پی ریزی گردیده بود ولی آنرا جاسوسان امریکای در پاکستان عملی کردند. در منطقه خیرپور تا میوالی در حضور جنرال ضیاء الحق و دیگر جنرال افضال نمونه ای یک تانک AI, MI رابه نمائش می‌گزارند که قسمت پائین این مودل چوبی از میان خالی بود. کسی در این قسمت به اندازه یک قطی سگرت بمب گازی گذاشته بود. این بمب که از جای دور کنترل میشد توسط یک میجر آی.اس. آی بنام عامر از یک پاکستانی متعلق به موساد (سازمان استخبارات اسرائیل) کشف می‌گردد که بعداً جنرال اسلم بیگ او را از نزد آی.اس. آی تحویل می‌گیرد. بهر حال این مودل تانک را در کابین پیلوت طیاره سی ۱۳۰ می‌گذارند. در بهاولپور علاوه بر این مودل تحائف دیگری هم برای ضیاء الحق و سفیر امریکا تقدیم کردند که در بین آنها هفت کریت آم‌هم وجود داشت. هر کدام از آنها در کاغذهای

رنگارنگ پیچانده شده در کربت جاگذاری شده بود. در بین یک کربت از آنها جای آم بمب دوم در یک کاغذ رنگی پیچانده شده قرار داده بودند. کربتهای آم را همراه دیگر اثاثه ها در قسمت عقب طیاره قرار دادند. در آن هنگام و شاید فعلاً هم قبل از پرواز اشخاص بسیار مهم یک طیاره مشاق به پرواز درمی آید که در آن همراه پیلوت نیروی هوای یک افسر استخباراتی اداره F.I.U. موجود است. مسئولیت او ادای آخرین تدابیر امنیتی از جایگاه پرواز طیاره تا پایان میدان هوای مییاشد و بااعلان او که از هر نظر خیریت است طیاره اشخاص بسیار مهم میتواند پرواز کند. بعد از پرواز طیاره مزکور وظیفه آنها این است که جهت مخالف پرواز اشخاص مهم را اختیار کند. لاکن در قضیه سی ۱۳۰ پیلوت طیاره مشاق کپتان اسلم و میجرافضال بجای اینکه کاملاً مخالف طیاره مزکور پرواز کرده و در ملتان به زمین می نشست طبق پلان یک دور کوتاهی کرده بالای دهکده لال کمال در انتظار سی ۱۳۰ میماند. زمانی که سی ۱۳۰ در نزدیکی دریای ستلج میرسد او زیاد اوج نگرفته است. در این هنگام از منطقه کجری کچار یک موشک با برد کوتاه فیر میگردد که به دروازه عقب باربرداری طیاره اثابت میکند و سوراخی در آن ایجاد میگردد. لاکن سی ۱۳۰ بنا به صلاحیت مخصوص اش به پرواز اش ادامه میدهد. در این دوران میجرافضال که در طیاره مشاق حضور داشت توسط کنترل از راه دور اول بمب کارگذاری

شده در کابین پیلوت را و بعداً بمب که در کریتهای آم جای گذاری شده بود انفجار میدهد. از این انفجار به طیاره کدام صدمه ای نمیرسد ولی تمام مسافرین آن بشمول پیلوتها بی هوش می گردند. زمانیکه برای کنترل سی ۱۳۰ کسی باقی نه میماند او باصلاحات مخصوص اش اول راست بطرف بالا جهت اختیار کرده و بعد بانوک طیاره مستقیماً بطرف زمین سقوط میکند. بعد از تصادم با زمین تانک تیل آن منفجر میشود و تمام طیاره را آتش میگیرد. خاموش کردن آتش چندین ساعت را دربر میگیرد و تمام سرنشینان آن به هلاکت میرسند.

قاعده آن است که در نتیجه کدام تخریب کاری و ترور اشخاص بسیار مهم تحقیقات طبی لازم مییابد ولی باوجودیکه از هر مقام عالی رتبه بارها خواسته شد و در تمام روزنامه ها بطور بی حساب بچاپ رسید هیچگونه جواب قانع کننده به دست نیامد بلکه در جواب گفته شد که وضعیت جسد ها طوری نبود که مورد معائنه طبی قرار گیرد. بعداً راپورهای جعلی ترتیب داده شد تا فشارهای داخلی و بین المللی را کاهش دهند. این موضوع غیر قابل درک است که معائنه طبی ۲۹ جسد در ظرف ۱۰ ساعت چگونه مکمل گردید؟ و با این تفصیلات که باوجود وضع خراب جسد ها از سرتا پای تمام ضربات وارده بر جسم آنها را تفصیلاً ذکر کرده بودند.

در رابطه با فاجعه بهاولپور در ضمن سواها و شکوک که در

اذهان مردم خلق گردید این معما هم حل نشد که در دوران حکومت
 پسر خوانده ضیاء الحق نواز شریف و پسر حقیقی ضیاء الحق اعجاز الحق
 عاملین فاجعه بهاولپور چرا به کیفر کردار خود نه رسیدند. بخاطریکه
 پاسخ این سوال را یافته باشیم لازم است که سیستم سیاسی کشور را
 بشناسیم. هر شخص باشعور به خوبی میداند که بخاطر کسب قدرت در
 سیستم سیاسی کشور رضایت امریکا و ارتش یک ضرورت بنیادی
 میباشد. بدون آن هیچکس حتی تصور به قدرت رسیدن را هم نمیتواند.
 بهر حال خلاصه اینکه مثل دیگر حکمرانها نواز شریف هم به این نتیجه
 رسیده بود که ارتش پاکستان به هیچ وجه اجازه نخواهد داد که عاملین
 فاجعه بهاولپور محاکمه شوند. اگر در این رابطه کدام فشار وارد گردد
 سفر سیاسی آقای نواز شریف قبل از وقت به پایان خواهد رسید. لکن
 بخاطریکه از طرف مردم بر او فشار بیش از حد بود لذا او مجبور گردید که
 بخاطر انجام وظیفه و برقرار گذاشتن قدرت اش کمیته چوهدری
 شجاعت حسین و بعداً کمسیون شفیع الرحمن را تشکیل دهد مگر در
 نزد هر دو هیچ اختیاری وجود نه داشت. آقای سرمد سالک در
 آخر مقاله اش مینویسد که "جنرال آصف نواز تنها کسی بود که با
 صراحت بامن وعده همکاری را اعلام نمود. او اسمهای عاملین که من
 شک داشتم از من پرسید و من برایش گفتم. از قضای بد چند هفته بعد
 از این ملاقات آقای آصف نواز فوت گردید و تحقیقات این فاجعه

بار دیگر به سرد خانه انتقال داده شد. این سوال بگونه است که من بصورت فوری و مثبت بی صبرانه منتظر جواب آن هستم. بنظر من این تا آن وقت ممکن نخواهد بود تا ما از تسلط امریکا آزاد نشویم.

از سوی دیگر در افغانستان پالیسی را که نجیب اختیار کرده بود نه تنها نتیجه دلخواه نداد بلکه یکماه بعد از خروج نیروهای شوروی حمله بزرگی از طرف مجاهدین اتحاد هفت گانه بر جلال آباد صورت گرفت تا با تصرف آن مرکز حکومت موقت را از پیشاور به جلال آباد انتقال بدهند. جنرال نبی عظیمی در این مورد مینویسد "من معتقدم که جنرال حمید گل بدین باور شده بود که این اقدام از نگاه عسکری پیشنهاد خوبی خصوصاً از طرف پرسونل عملیاتی جوان او، از طرف رهبران تنظیمها و همچنان در اثر فشار دولت پاکستان بود که میکوشید کلیه سیاسیون و پیروان بی شمار آنها بدینگونه از پیشاور به افغانستان منتقل شوند. تصرف آسان قشله های نسبتاً خورد بربیکوت، اسمار و اسعد آباد واقع در دره کنر، اعتماد به نفس مجاهدین را بیشتر از پیش ساخت. ضمناً می افزاید که: مجاهدین تا ماه مارچ ۱۹۸۹ در حدود پنج تا هفت هزار تن افراد خویش را در تپه های اطراف جلال آباد جمع نمودند. اتحاد هفت گانه متیقن بود که نجیب الله بعد از خروج نیروهای شوروی اصلاً توان مقاومت را نخواهد داشت، لذا با غرور

تمام بالای جلال آباد یورش بردند. این جنگ تقریباً چار ماه ادامه داشت که در نتیجه مجاهدین با شکست فاحش روبرو شده و تلفات سنگینی را متحمل شدند. دگروال یوسف این واقعه را چنین بیان میدارد: "مجاهدین در نتیجه این جنگ چار ماهه نتوانست جلال آباد را اشغال نمایند. این شکست مایه تعجب من و سایر کسانی که با مطالعه وضعیت مشکل افغانستان سروکار داشت، نبود. مجاهدین بیش از سه هزار تن کشته و مجروح بجای گذاشت. آنها همه ذخایر دست داشته مهمات را در طی این جنگ به مصرف رسانید و عدم توانائی آنها در عبور از ساحات مین گذاری و رخنه به مواضع دفاعی باعث شد تا مورال دشمن سریعاً بلند گردد. نبرد جلال آباد اعتماد به نفس ارتش افغان را بیشتر از پیش گردانید و به جهانیان چنین فهماند که مجاهدین هنوز قدرت پیشروی به کابل، ندارند. این یک ضربه بزرگ به جهاد در سراسر جهان تلقی گردید که مجاهدین تا امروز آنرا جبران نتوانسته اند و جای تأسف است که رهبری آنها از آن درس عبرت نگرفته است.^۱ دخالت مستقیم پاکستان را در دوران حمله بر جلال آباد جنرال نبی عظیمی چنین بیان میدارد: "در میدان جنگ اجساد زیاد ملیشه ها، عربها و اسناد گوناگون بدست آمد که دخالت پاکستان را به اثبات

۱ - اردو و سیاست نوشته جنرال محمد نبی عظیمی صفحه ۳۷۹

۲ - شکست روس نوشته دگروال محمد یوسف صفحه ۳۰۸

میرساند. ضمناً در رابطه با این دخالتها آقای دگروال یوسف رئیس اسبق مدیریت عمومی آی. ایس. آی اعترافاتی داشته است که بعداً تذکر خواهیم داد. ناگفته نماند که در مقابل حملات مجاهدین هفت گانه از جانب اردوی دولت نجیب برای دفع و شکست فاحش آنها نیروهای که نقش اساسی و مهم را ایفا کردند و سرسختانه از جلال آباد دفاع نمودند هزاره ها و ازبکها بودند که در نتیجه جنرال دوستم، سید کیان و جنرال اسدالله قهرمانان ملی شناخته شده و نامهای شان سر زبانها افتاد.

گرچه نجیب الله اتحاد هفت گانه را در جلال آباد شکست داد ولی این انجام کار محسوب نشد بلکه فصل نو از مسایل جدیدی برایش باز شد. قریباً شش ماه بعد از پایان جنگ جلال آباد مسئله مخاطره آمیز و بزرگی را که نجیب الله با آن روبرو شد کودتای وزیر دفاع جنرال تنئی بود که برای براندازی اش صورت گرفته بود. شاهنواز تنئی ظهور قدرتهای ملی هزاره و ازبک را در نتیجه پالیسی غلط نجیب الله میدانست و برایش قابل تحمل نبود. لذا تلاش میکرد تا با کمک دوستان خود در اردوی افغانستان و ارتباط با مجاهدین هفت گانه دست به اقدامی برای براندازی نجیب بزنند. طرز تفکر تنئی را نبی عظیمی در کتابش چنین بیان میدارد "تنئی در دفتر کارش به من گفت: معاون صاحب همراه این

گاو (نجیب الله) دیوانه شده ام درهمه کارها دست میزند، هر چه دلش میخواهد انجام میدهد. آخر من وزیر دفاع هستم یا او...؟ بیا که او را پس کنیم و قدرت را با مجاهدین تقسیم نمائیم که هم در تاریخ نامی خوبی از ما به یادگار بماند و هم در آینده رفقای خود را تضمین کرده باشیم. در مقابل گلبدین حکمتیار از ریشه گیری آزادی خواهی ملیتهای محروم و احساس توانمندی و قدرت آنها مجبور میگردد رقبای سیاسی خود را با طرح کودتا علیه رژیم کابل تهدید کند. سیاف هم با حکمتیار هم عقیده شده چنین میگوید "من یقین دارم تنها کسانی قادر به انجام کودتا در افغانستان هستند که در حال حاضر نیز قدرت بالفعل دارند و همگی از کمونیستهای پخته و حزبی میباشند. چون تننی و حکمتیار هر دوی شان در یک خط فکری مبنی بر فاشیسم فکر میکردند خیلی زود با هم کنار آمدند و در صدد تصاحب قدرت از یک طرف و احیای سلطه اجدادی از طرف دیگر شدند و در نتیجه طرح کودتای درون حزبی توسط تننی را پی ریزی کردند. درباره این همکاری دو جانبه جنرال عظیمی میگوید "تبدیلی ها و تغییرات افسران در قلمرو تننی و قطعات تحت فرمانش با سرعت عجیبی اجرا میشد و مایه تعجب من بود که این همه کادر جوان و وفادار به او از کجا پیدا شده است. بعدها معلوم شد که بعضی از این افسران

۱ - اردو و سیاست نوشته جنرال محمد نبی عظیمی صفحه ۳۹۰

۲ - سراج سال سوم شماره نهم و دهم صفحه ۴۶

مربوط به سازمانهای نظامی مجاهدین، خاصاً حکمتیار بودند که لست آنها برای تننی داده شده بود. تعینات یکروز تننی بیشتر از ده تا بیست نفر را دربر میگرفت^۱.

بالاخره تننی بتاريخ ۱۶ حوت ۱۳۶۸ (۷ مارچ ۱۹۹۰) طبق پلان طرح شده برای براندازی نجیب الله دست به کودتا میزنند ولی موفق نشده توسط هیلی کاپتر از میدان هوایی بگرام با چند تن از همکارانش به پاکستان فرار میکند. تقریباً چهار ماه بعد از کودتای تننی نجیب الله تبدیلی دیگری در ساختار دولت ایجاد میکند و درلوی جرگه جوزای ۱۳۶۹ (می- جون ۱۹۹۰) سلطانعلی کشتمند را که بعد از حسن شرق مکرراً صدراعظم مقرر شده بود بار دوم برطرف نموده شخص معلولی بنام فضل حق خالق یار را بمقام صدراعظمی مقرر میکند. او با کابینه ۳۶ نفری کارش را آغاز میکند که ۱۳ نفر اعضای این کابینه را افراد حزب دیموکراتیک خلق تشکیل میدادند. برکناری سلطانعلی کشتمند که با سیاست و عملکردهایش در بین ملیتهای محروم خصوصاً ملیت هزاره و ازبک محبوبیت زیادی کسب کرده بود باعث ناراضی شدن هزاره ها و ازبکها میگردد. در جنوری ۱۹۹۲ هیئتی از محصلین هزاره های کویت به پاکستان که جهت دعوت رسمی از طرف دولت جمهوری دیموکراتیک افغانستان وارد کابل شده بودند در دیداری که با

آقای کشتمند در خانه‌شان در میکروریان داشتند بعد از تبادل نظر آقای کشتمند آخرین برخورد نجیب الله را چنین بیان کردند "آقای نجیب الله همراه با سفیر شوروی در خانه ام تشریف آوردند، نجیب با لحن اخطار آمیز برایم گفت شما استاد من هستید و برایم بسیار محترم هستید، نمیخواهم از دست من صدمه‌ای به شما برسد. لذا امیدوار هستم هر چه زودتر افغانستان را ترک بگوئید. به هر کشوری که می‌خواهید بروید زمینه رفتن شما را فراهم میکنم و سرمایه کافی هم در اختیار شما قرار میدهم تا بتوانید راحت و آرام زندگی کنید. لکن من در جواب او گفتم "من به هیچ صورت مردم خود را تنها گذاشته جایی نخواهم رفت". همینکه آقای کشتمند پیشنهاد نجیب را قبول نمیکند این امر زمینه سوی قصد بجان کشتمند را فراهم میکند که بعد از مدت کوتاهی در یکی از روزهای زمستان بتاریخ ۱۸ دلو ۱۳۷۰ (۷) فیبروری ۱۹۹۲) در حالیکه آقای کشتمند بعد از یک فاتحه خوانی مسجد امام حسن مجتبی در پل سوخته قلعه شهاده را ترک میگفت مورد اصابت چند گلوله قرا گرفته شدیداً مجروح میگردد. او بعداً در شفاخانه چهار صد بستر انتقال یافته زیر مداوی قرار میگیرد. مردم هزاره و ازبک با الخصوص محصلین بر خلاف این سوء قصد تظاهراتهای بر علیه عاملین آن در شهر کابل صورت میدهند که چند روز ادامه می یابد. روز آخر تظاهرات، محصلین و مردم در آخر راه پیمانی که از

شفاخانه چار صد بستر بسوی دفتر سازمان ملل متحد انجام میدهند یک یاد داشت اعتراضیه به ضد ترور آقای کشتمند و ضد تبعیض نژادی تسلیم نماینده آن سازمان کرده به تظاهرات شان خاتمه میدهند. دولت نجیب به اصطلاح برای تداوی بهتر، آقای کشتمند را به مسکو انتقال میدهد و ازین طریق در واقع به مقصدی که داشت میرسد یعنی کشتمند را به خارج فرستاده از صحنه سیاست دور میکند. هزاره ها و ازبکها کاملاً معتقد بودند که این سوی قصد از طرف خود نجیب صورت گرفته بود. این راز توسط خادیستهای که مسئول تحقیق این ترور بودند نیز کشف شد. لهذا نهایتاً دوسیه توسط خود نجیب توقیف گردید. طوریکه بعداً توسط خادیستهای سابق افشا شد سید حسن گردیزی رئیس ریاست ۳۳ خاد که وظیفه استخباراتی و کنترل هزاره ها را به عهده داشت مسئول پلان این ترور بوده است. این طرح توسط تروریست معروف حرکت اسلامی بنام مسلمی که رابطه نزدیک با ایرانی ها داشت انجام گردیده بود. باید تذکر داد که مسلمی همان شخصی بود که بعداً در غرب کابل به امر ایرانیها در فراکسیونهای که برای نابودی حزب وحدت طرح ریزی شده بود نه تنها نقش مهمی را ادا کرد بلکه در صدد ترور آقای مزاری هم برآمد. لکن پیشتر از اینکه او پلان سوء قصد اش را عملی کند در جنگهای داخلی کشته شد.

نجیب الله بعد از آنکه حمله بر جلال آباد را دفع نموده و همچنان

کودتای تننی را خنثی میکند یک نوع خود اعتمادی را در خود میبیند که او میتواند بدون کمک شوروی با مشکلات و معضلات با قاطعیت برخورد کرده بر آن غالب شود. ضمناً در گوشه ذهنش متوجه است که این غندهای قومی همانطوریکه برای استحکام پایه های دولتش مفید واقع گردیده یکروز میتواند مشکلاتی هم برایش بوجود بیاورند. لذا دست به تضعیف کردن آن قوتها میزند که در نتیجه بدگمانی های بین آنها ایجاد میگردد. سوء قصد کشتن این بی اعتمادیها را به نقطه اوجش میرساند. مناسبات جنرال دوستم با نجیب بحدی خراب میشود که رابطه بین شمال و کابل کاملاً قطع میگردد. این قطع رابطه و ناامیدی از سمت شمال روحیه نجیب را کاملاً تضعیف میکند. لذا او مجبور میگردد جلسه کمیته مرکزی را فوری تشکیل بدهد. در آن جلسه ضمن این که طرح سازمان ملل را برای یک حکومت بیطرف میپذیرد او استعفیای را هم در صورت تشکیل حکومت بیطرفها اعلام میدارد.

در این احوال میثاق وحدت طبق توافقنامه غجور جاغوری بتاريخ ۲۷ سرطان ۱۳۶۸ (۱۸ جولای ۱۹۸۹) بعد از جلسه سه روزه در میان تدوین و امضا میگردد. بخاطریکه خط مشی این تشکیل را بهتر درک کنیم بعضی از ماده های که در این میثاق آمده است متذکر می شویم.

”تداوم و تشدید مبارزه برای ایجاد حکومت اسلامی مبتنی بر قرآن و سنت و ”اصل ولایت فقیهه“، مبارزه جدی با افکار الحادی، غیر

اسلامی و التقاطی، نفی هر گونه مذاکره و سازش و معامله پیدا و پنهان با رژیم مزدور کابل و تشدید جهاد مسلحانه تا سرنگونی آن و اتخاذ مواضع سیاسی در برابر بلوکها و اقطاب استکباری براساس اصل نه شرقی نه غربی و نفی سلطه گری و سلطه پذیری.

با وجود یککه این حرکت یعنی تشکیل حزب وحدت اسلامی نسبتاً یک حرکت استقلال طلبانه بود اما اساسی که حزب وحدت بر آن استوار میگردید بامبانی حزابی که قبلاً در ایران تشکیل شده بودند کدام فرق اساسی و بنیادی نداشت، باوصف این همانطوریکه از ایران توقع میرفت تشکیل چنین یک حزب واحد برای او قابل تحمل نبود. لهذا دولت ایران آقای آیت الله ابراهیمی نماینده ولایت فقیه در افغانستان را فوراً در افغانستان اعزام میکند تا از تشکیل حزب وحدت جلوگیری بوجود بیاورد. آقای مزاری به نمایندگی این تشکیل نوپا با آقای ابراهیمی وارد مذاکره میگردد. آقای ابراهیمی بخاطر خنثی ساختن این پروسه استدلال میکند که چون ائتلاف هشت گانه فعلاً در دنیا برایش جای پا پیدا کرده است و در مجامع و محافل سیاسی بین المللی مطرح شده است، این زمان و شرایط حاکم بر آن هرگز تقاضا نمیکند که شما حزب و یا تشکیل جدیدی را در افغانستان به راه بیندازید. مراحل تکاملی را که شورای ائتلاف پیموده و در جایگاهی که قرار گرفته است شما نمیتوانید به این زودی با این تشکیل نو جای آنرا گرفته در

محافل سیاسی جهان مقام آنرا کسب کنید. آقای ابراهیمی که میخواست با این استدلال جلو پروسه وحدت را بیگیرد موفق نمیشود. بالاخره حزب وحدت بتاريخ ۱۰ اسنبله ۱۳۷۰ (۱ سپتامبر ۱۹۹۱) در بامیان با مشارکت ۳۱۱ نفر از مسئولین این حزب با صدور قطعنامه ای کارشانرا در هزارستان رسماً آغاز میکند. ایران بعد از تلاشهای ناموفق خود برای برپا نگهداشتن شورای ائتلاف، زمانی که میبیند تمام گروهها در قالب حزب وحدت ادغام شده اند مجبوراً حمایت کامل خود را از حزب وحدت اسلامی اعلام میکند. باید فراموش نشود ایران هیچگاه مردم هزاره را با داشتن یک حزب واحد تحمل نمیتوانست. لذا با وجود کنترول کامل بر حزب وحدت فراکسیونهای در درون آن بوجود میآورد که بعداً چهره های آنها در زمان جنگهای کابل کاملاً آشکار میگردد.

آقای عبدالعلی مزاری بعد از امضای میثاق وحدت در بامیان اولین رهبر حزب وحدت اسلامی افغانستان انتخاب میگردد. آقای مزاری که متولد شمال (ترکستان) بود مثل اکثر مردم هزاره دارای تعلیم دینی بوده و جهت ادامه آن بخارج ایران و عراق مراجعت کرده بود. مزاری نه تنها یک روحانی بود بلکه فعالانه در مبارزات سیاسی سهم میگرفت. قبل از انقلاب جمهوری اسلامی ایران زمانی که آقای خمینی در عراق بود آقای مزاری در مبارزات ضد شاهنشاهی ایران همراه با او

سهم فعال داشت. که در این رابطه مدتی زندانی ساواک شاه بوده و شکنجه های سختی را متحمل شده بود. همانطوریکه آقای مزاری در ایران به مبارزات اش ادامه میداد همزمان در افغانستان هم حلقات مبارزاتی تشکیل داده بود و مصروف تشکل بزرگتر بود که در نتیجه بعد از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، سازمان نصر را که یکی از بزرگترین و فعالترین تشکیلاتها محسوب میشد در ایران تشکیل داد. آقای مزاری ضمن اینکه درس خوانده حوزه های علمی ایران و عراق بود و پایه تشکل حزب اش را همان اصل ولایت فقیه قرار میداد یک فرد دلسوز به مردم اش هم بود. این مدعا را پایه گذاری حزب وحدت در افغانستان برای جلوگیری از جنگهای داخلی به اثبات میرساند. در تشکیل حزب وحدت اسلامی افغانستان آقای مزاری نقش عمده و مهم داشت. این تشکیل در حقیقت قاطعیت و استقلال طلبی او و همفکران اش را آشکار میسازد. او سوی دیگر این قاطعیت در استقلال طلبی چهره اصلی جمهوری اسلامی ایران را هم نمایان میسازد و دولت ایران عملاً سیاست و دیپلماسی اش را برای تضعیف این تشکل آغاز میکند. آقای مزاری نه تنها به فشارهای ایران تن در نمیدهد بلکه بعد از امضای میثاق وحدت در میان عملای برای متحد کردن ملیتهای محروم افغانستان در جهت استقلال طلبی دست به اعزام هیئت ها به مناطق مختلف افغانستان میزند. آقای مزاری در این مورد چنین ابراز داشته

است "بعد از تشکیل وحدت در بامیان ما ۱۰ هیئت برای ۱۰ ولایت تعیین کردیم اما سه نفر را بعنوان اولین هیئت به سرپرستی اکبرخان نرگس نزد آقای مسعود فرستادیم که بیاد باره آینده افغانستان مشترکاً فکر کنیم و تفاهم کنیم، چون ما و شما بودیم که جهاد کردیم و روسهار از این خاک بیرون کردیم، میبینید که روی همین مسئله تاریخی که میگوئیم تاریخ مشترک داریم، محرومیت مشترک داریم و دو جامعه مستضعف هستیم اولین هیئت را آنجا فرستادیم." چرا این هیئت به سرپرستی اکبرخان نرگس فرستاده شده بود؟ در این رابطه آقای مزاری در ادامه صحبت اش میگوید که "اکبرخان نرگس برای تاریخ محرومیت‌های مردم و تاریخ جوامع محروم خودش یک دوره تاریخ است، ما او را فرستادیم، البته در جلسه خیلی از دوستان اعتراض میکردند که آقای مسعود یک قوماندان نظامی است چرا یک قوماندان سرشناس هزاره را نفرستادی که اکبرخان نرگس را فرستادی...؟ اما من در آن جلسه استدلال کردم که من میخواهم برای "هدفی این هیئت را بفرستم که آن هدف از اکبرخان برمی آید". آن محرومیت‌ها را اکبرخان میدانند و او باید برود و به آقای مسعود بگوید که ما و شما دو جامعه محروم هستیم اگر ما فکر نکنیم کار افغانستان از خارج ساخته نمیشود. آقای مسعود از این طرح استقبال کرد و گفت که کاری خوبی است، گامی را که من میخواستم بردارم شما برداشته اید و وعده کرد که هیئت بعدی را وی میفرستد". لکن

مسعود طبق وعده اش وفا نکرده و هیچ هیئتی را به بامیان نفرستاد.^۱

زمانیکه در پاکستان طرح حکومت بیطرفها توسط سازمان ملل متحد اعلام میگردد ضمن اینکه هزاره ها و ازبکهارا در تشکیل آن نادیده میگیرند، همراه با پاکستان، عربستان سعودی و ایران هم که به اصطلاح یگانه حامی و پشتیبان تشیع افغانستان در جهان محسوب میشد این حکومت بیطرفها را حمایت میکند که ضربه بزرگی بر پیکر استقلال طلبانه حزب وحدت تلقی میگردد. در مورد تشکیل حکومت بیطرفها آقای مزاری چنین میگوید: راستی اش من هم آنروز از حکومت بیطرفها خیلی خوشم نمی آمد برای ما بسیار سخت بود که چهارده سال جهاد را ما کنیم، چهارده سال مازجر بکشیم ولی در آخر آن کسیکه رفته در اروپا نشسته بیاید حکومت کند این برای ما ذلت بود و از آن احساس ذلت میکردیم. در همین هنگام بود که جنرالهای سمت شمال بالخصوص جنرال رشید دوستم، تورن جنرال احسام الدین (متعلق به سید کیان) و برید جنرال مومن با نجیب الله رابطه شانرا قطع کرده با حزب وحدت تماس برقرار میکند. طبق صحبت خود آقای مزاری "جنرالها گفتند که ما همه امکانات را داریم فقط حمایت سیاسی میخواهیم، و اگر شما این حمایت را بکنید اول مزار را ساقط میکنیم بعد همه کابل میرویم.^۲ باز هم آقای مزاری با همان ذهنیت سابق خود در

۱. عصری برای عدالت شماره دهم مارچ ۱۹۹۷

۲. عصری برای عدالت شماره دهم مارچ ۱۹۹۷

رابطه با ملیتهای محروم هیئتی رابه پنجشیر نزد آقای مسعود میفرستد و این قضیه را چنین شرح میدهد "حالا که همه میگویند حکومت بیطرفها...! بیائید ما و شما از داخل حکومت را ساقط میکنیم، دو جامعه محروم هم هستیم و حرکت هم از شمال شروع میشود، این مسئله برای ما اهمیت تاریخی دارد". در نتیجه این ارتباطات و مذاکرات دو قطعنامه بین آقای مزاری و آقای مسعود امضا میگردد که یکی آن دارای ۱۵ ماده و دیگری دارای ۸ ماده میباشد.

بتاریخ ۲۷ حوت ۱۳۷۰ (۱۸ مارچ ۱۹۹۲) جنرالهای شمال که با حزب وحدت تماس برقرار کرده بودند با حمایت و کمک حزب وحدت پس از دوروز جنگ مزار را سقوط میدهند. خبر این سقوط اولین بار بتاریخ مذکور توسط حزب وحدت پخش میگردد. باید تذکر داد که چون در سقوط مزار حزب حرکت اسلامی و جمعیت اسلامی سهم نداشتند لذا این خبر را در همان زمان تکذیب کردند. بعداً در ادامه مذاکرات پنجشیر که قطعنامه ۱۵ ماده ای امضاء میگردد در چاریکار جلسه ای دیگری دایر میگردد که در نتیجه آن شورای جهادی و شورای نظامی تشکیل داده میشود. احمد شاه مسعود بحیث رئیس شورای جهادی، آقای محقق بحیث معاون شورای جهادی و جنرال رشید دوستم بحیث رئیس شورای نظامی انتخاب میگردد که بیست نفر عضو دارد. در

پایان جلسه به توافق می‌رسند که چهار هزار نفر از چاریکار داخل کابل شوند که یک هزار آن مربوط حزب وحدت و متباقی مربوط جنبش اسلامی و جمعیت اسلامی باشند. ضمناً از طرف میدان شهر به تعداد چهار هزار تا شش هزار داخل کابل شوند اما آقای مسعود عهدنامه را تخلف کرده بدون اینکه حزب وحدت را در جریان قرار بدهد در اولین فرصت نه تنها از چاریکار بر کابل عملیات اش را آغاز میکند بلکه تلاش می‌ورزد تاراهای ورودی حزب وحدت را از میدان شهر به کابل مسدود سازد. چون تمام هم و غم آقای مسعود این بود که سلاحهای موجود در کابل در دست مردم هزاره نیفتد تا مبادا فردا هزاره ها برایش در دسر ایجاد کنند. لهذا بعد از ورود نیروهای مسعود به کابل نیروهای حزب وحدت در میدان شهر یک هفته گرسنه به سر بردند. در همین هنگام نیروهای سمت شمال در میدان هوایی کابل حضور داشتند. نیروهای مذکور بنا بر دعوت عده ای از اعضای حزب وطن (حزب دیموکراتیک خلق افغانستان) توسط طیاره ها در حدود هشت صد نفر وارد میدان هوایی شده و در آنجا مستقر گردیده بودند. مستقر شدن این نیروها در میدان هوایی کابل در نتیجه شائعاتی بود که نجیب با گلبدین تماس گرفته تا طبق پلان قبل از اینکه او از قدرت استعفی بدهد و حکومت بیطرفها دایر گردد، قدرت را توسط یک کودتا به گلبدین

تحويل بدهد. "تا در تاريخ نام خوبي از او به يادگار بماند و هم آينده رفقای خود را تضمين کرده باشد". پلان اين کوتايرای دست بدست کردن قدرت تنها شایعات نبود. بلکه یک حقيقت محض بود که بعداً توسط خود آقای گلبدين در طی مصاحبه ای با روزنامه های ايران در سالهای بعدی تأييد و اعتراف شده است. برای تأييد بیشتر اين ارتباطات نجيب و گلبدين از کتاب اردو و سياست نقل میکنيم " گلبدين حکمتيار ميگويد از طرف نجيب برای من پيغامهای بسيار رسيد. هيئتها يکی بعد ديگر می آمدند. حتی فقط پنج روز قبل از استعفی نجيب آخرين هيئت با مکتوب رسمی آمد و برای من پيشهاد کرد که حل مسئله تنها اين است که ما و حزب اسلامی با هم آشتی کنیم، یک اداره ائتلافی بوجود بياوريم شمارا بحیث برادر بزرگ در حکومت قبول میکنيم.... اگر حزب اسلامی اين سخنان را قبول نمیکند شما خواهيد دید که ما اقتدار را به کسی می سپاريم^۱". اين تنها داکتر نجيب نبود که با گلبدين تماس گرفته بود بلکه تمام پشتونهای حزب و وطن از جمله جنرال رفيع، اسلم و طنجار، پکتين، منوکی منگل و..... هم با گلبدين رابطه قبلی داشتند و پلان مشترک حفظ حاکميت قبيلوی را دنبال میکردند. بالاخره بتاريخ ۲۷ حمل ۱۳۷۱ (۱۶ آپريل ۱۹۹۲) نجيب الله که با یک عده از دوستان نزديکش با طياره سازمان ملل قصد فرار داشت

در میدان هوایی کابل توسط جنرال مجید روزی دستگیر شده بعداً در دفتر سازمان ملل متحد در کابل پناهنده میشود. گلبدین حکمتیار با استفاده از روابطی که با پشتونهای حزب وطن داشت طبق پلان طرح شده موفق میشود تا از این خلاء سیاسی استفاده کرده نیروهایش را در شهر کابل وارد کند و بدین طریق نقاط مهم وزارتخانه‌ها و حتی ارگ ریاست جمهوری را تحت کنترل اش درآورد. آمدن نیروهای گلبدین در کابل و روبرو شدن مستقیم آنها با نیروهای سمت شمال، شورای نظار و حزب وحدت اسلامی جنگی را آتش میزند که در حقیقت فرجام جهاد و نقطه آغاز جنگهای ملی میباشد. بدون شک و تردید میتوان گفت که آغاز این جنگهای خونین قومی کدام امر تصادفی و اتفاقی نبوده بلکه اهدافی را دنبال نمیکرده که قبلاً طرح ریزی شده بود. مابه این عقیده هستیم که این جنگهای خونین بین ملیتهای افغانستان فقط بخاطر این طر حریزی شده بود که در نتیجه قتل عامها، غارتگریها، ویرانیهای ناموسیها نفرت، انزجار و دشمنی را بین ملیتهای مختلف ساکن در افغانستان بحدی برسانند که هیچگاه قابل آشتی و بخشش نباشد و زمینه اعتماد را برای همیشه از میان بردارند. برای اینکه ماهیت این جنگها را بصورت دقیق تر ارزیابی کرده باشیم گفتگوی مخابرویی آقای مسعود و گلبدین را متذکر میشویم که قبل از ورود مجاهدین به کابل صورت گرفته است. در این گفتگو که در کاست ویدئوئی بنام

“دوروزپی درپی” ساخته جمعیت اسلامی ثبت گردیده است چنین آمده است. “مسعود در جواب گلبدین که اسراره حمله بر کابل میوزرد با خونسردی میگوید اگر بگویم که درگیری همیشه همیالی بریتان میگویم که شدید درگیری میسه و شاید جنگی صورت بگیره که دیگه خون دهها و صدها مسلمان بریزه ... روزیکشنبه حتماً حمله میکنی ؟... مه دیگه آمادگی بیگیرم”. چیزیکه از این گفتگو آشکار است از این قرار است که این دو قهرمان به اصطلاح جهاد نه تنها یک جنگ خونین ملی را در آینده احساس میکنند بلکه برای آن آمادگی کامل هم دارند.

جنگی که بانفوذ نیروهای حزب اسلامی در شهر کابل بتاريخ ۵ ثور ۱۳۷۱ (۲۵ آپریل ۱۹۹۲) آغاز میشود بالاخره بعد از دوروز جنگ شدید حزب اسلامی با نیروهای مسلح پشتون حزب وطن کابل را تخلیه کرده در اطراف شهر منتقل میگردد و مبارزه خود را بعداً با موشک باران شهر کابل ادامه میدهند. حزب وحدت در این هنگام موفق شده بود نقاط کوتاه سنگی، افشار، سیلوی مرکز، پوهنتون کابل، وزارت داخله، کارته سه و کارته چهار، باغ وحش، سفارت اتحاد شوروی، قشله مهتاب قلعه، حربی شونخی و کاملاً غرب کابل را تحت کنترل خود در بیاورد و پایگاههایش را روز بروز مستحکم تر سازد. در مقابل بخاطریکه احمد شاه مسعود با تفکر تکروی و برتری نژادی خود هیچ گاه قوتهای دیگری را در کنارش تحمل نمیتوانست نه تنها معاهده جیل السراج

را که با حزب وحدت امضاء کرده بود زیر پا کرد بلکه چهار جنگ خونین را نیز بالای حزب وحدت تحمیل نمود. آقای مزاری در این مورد در یکی از سخنرانیهایش چنین فرموده است: "ما سند داریم و شما سلاح بدو شان هم میدانید که اگر شصت درصد دست آقای مسعود را در این جنگها که بر ما تحمیل شده اثبات نکنیم چهل درصدش را سند واضح داریم. مسئله ده بوری را هیچ کدام شما فراموش نمیکید که آقای مسعود قومانده داد و قندهاری ها سر شما حمله کرد. در این چهار جنگ مسعود نقش فوق العاده داشت".^۱ با وجود حملات مسعود و سیاف و بعد از قتل عام مردم افشار آقای مزاری با ریش سفیدان شمالی و برادران تاجیک اتمام حجت کرده گفته بود: "در وقت شدت جنگ با آقای حکمتیار که آقای ربانی از شدت 'سکر' در ارگ نشسته نمیتوانست، با آنکه مادر دولت شریک نبودیم یعنی در دولت عضویت نداشتیم چهار نفر هیئت فرستادیم و گفتیم که ما جوامع محروم هستیم، جنبش ملی و اسلامی شمال بخاطریکه نماینده مردم ازبک و ترکمن است ما برای اینها ارزش قایل هستیم و بعد هم دین شانرا نسبت به انقلاب ادا کرده اگر اینها همین حرکت را انجام نمیدادند حتماً حکومت بیطرف می آمد و کسی دیگر نبود که اینجا روی کار بیاید. بیا ما هر دو بیائیم در تصمیم گیری شریک باشیم. ما را در دولت شرکت

۱. احیای هویت مجموعه سخنرانی های شهید مزاری صفحه ۵۶ و ۵۷

بده، آنچه که حق ماست آنرا احترام کن، حاضریم که در کنار تو بجنگیم. اینرا برای شما مردم شمالی و مردم تاجیک میگوئیم که این اتمام حجتی باشد که ما چه قدر گرویده این محرومیت و این تاریخ مشترک بوده ایم. اما آقای ربانی در همین حال در جواب ما گفت که بعداً حرف میزنیم.“ برای اینکه ماهیت و سیاست آقای ربانی را در قبال سیاست حزب وحدت (ملیتهای محروم) دقیق تر درک کنیم از سخنان دیگر شهید مزارای استمداد میجوئیم. “در جریان یکی از جنگها (غرب کابل) شخص ربانی، زعیم جریان ملی به حکمتیار نامه میدهد که جهاد واقعی تازه شروع شده است همکاری کنید تا کابل را از منافقین (هزاره ها) و ملحدین (از بکها و ترکمنها) پاکسازی کنیم“. با وجود اینگونه طرز تفکر و سیاست ربانی، آقای مزاری بخاطر یک مسئولیت تاریخی اش را در قبال ملیتهای محروم انجام داده باشد باز هم بار دیگر آقای خلیلی را نزد مسعود میفرستد. مسعود در جوابش میگوید “من اینها را اصلاً بعنوان جنبش قبول ندارم و من یک اخوانی سنی هستم.“ سوالی که اینجا خلق میشود این است که چرا آقای ربانی چنین سیاستی را دنبال میکند و آقای مسعود خودش را یک اخوانی سنی خطاب میکند؟؟ جواب این سوال را در قول معروف و تاریخی آقای مزاری میتوان دریافت که فرموده بود“

۱- عصری برای عدالت شماره ۱ صفحه ۱۰

۲- سراج سال ششم شماره ۱۸ صفحه ۲۴۲

در افغانستان شعارها مذهبی است اما عملکردها نژادی. "عملکردهای آقای ربانی و مسعودنه تنها حقانیت این فرموده تاریخی را به اثبات میرساند بلکه سیاستهای تمام احزاب پیشاور حتی آیت الله شیخ آصف محسنی رهبر حرکت اسلامی افغانستان که رابطه نزدیک به پاکستان و خصوصاً ایران داشت راهم به اثبات میرساند. آقای محسنی که در قندهار متولد شده و بنام محسنی قندهاری معروف است درس علوم دینی را مانند تمام روحانیون شیعه افغانستان در ایران و عراق فرا گرفته است. خودش را آیت الله یا مرجع تقلید مینامد و نیز پیرو خط ولایت فقیه هم میباشد. او حزبی را بنام حرکت اسلامی افغانستان بعد از پیروزی انقلاب اسلامی ایران در قم تأسیس کرده بود. طوریکه قبلاً هم ذکر شد آقای آصف محسنی هیچ وقت حاضر نشد تا بخاطر خاموش کردن جنگهای داخلی و یک اتحاد همه جانبه در پیرویه تشکیل حزب وحدت سهم بگیرد. برعکس بعد از تشکیل حزب وحدت و قتیکه در پاکستان میروود با آنها میگوید "حزبی که در میان تشکیل شده حزب هزاره ها است و در آینده از شما حقوق میخواهد. شما باید مرا تقویت کنید، من از نگاه تشکیلاتی چهارده سال مبارزه کرده ام، آیت الله هم هستم امکانات بدهید از اینکه وحدت جایفتد جلواش را میگیرم من با شما هیچ اختلافی ندارم." گروههای هفت گانه پیشاور شخصیت و عملکرد آقای

محسنی را در نظر گرفته او را از دوستان نزدیک خود می پنداشتند. بطور مثال مولوی یونس خالص طی یک مصاحبه با خبرنگار خارجی در حالیکه آقای آصف محسنی کنار او نشسته بود در جواب این سوال که شما میگفتید من شیعه ها را قبول ندارم حالا که آقای محسنی در کنارت است چطور است؟ میگوید محسنی از ماست^۱. اینگونه موضعگیری آقای آصف محسنی تنها بخاطر جلب کمکها نبوده است او بخاطر پیش بردن اهداف خاص نه تنها در هزاره جات جنگهای داخلی را آتش زد بلکه در غرب کابل بعد از مستحکم شدن پایه های حزب وحدت و تثبیت هویتش عملاً برای تضعیف و نابود کردن حزب وحدت جنگهای خونین را با همکاری و همدستی احمد شاه مسعود، ربانی، سیاف و خائنین ملی براه انداخت. این اتحاد حرکت اسلامی، مسعود، سیاف و خائنین ملی برای تکمیل اهداف مخصوص که از طرف خارجیها خصوصاً ایران برای نابودی هزاره ها، ازبکها و ترکمنها (ترک مغلها) طرح ریزی شده بود به عمل آمده بود. ایران فراکسیونهای که در آغاز تشکیل حزب وحدت در داخل این حزب بوجود آورده بود، چهره های شان به مرور زمان باالخصوص در دوران جنگهای کابل کاملاً آشکار گردید. گرچه آقای اکبری در آغاز اتحاد سپاه و نصر در پنجوا که بعداً به تشکیل حزب وحدت انجامید نقش فعال داشت اما بعد از اینکه حزب وحدت در غرب

۱. احیای هویت مجموعه سخنرانی های شهید مرازی صفحه ۱۷۳

کابل به تثبیت هویت اش میپردازد و آجندای وحدت ملیتهای محروم را به پیش میگیرد چون ایران اینگونه سیاست را بر ضد منافع اش می پندارد لذا طبق پلان از پیش تعیین شده توسط آقای اکبری اقدام نموده و حزب وحدت را از درون ضربه زده به دو بخش تقسیم میکند. قابل یادآوری است که آقای محمد اکبری در آغاز در حزب پاسداران جهاد اسلامی (سپاه) بعد از آقای صادقی نیلی نقش نفردوم را به عهده داشت. بعد از تشکیل حزب وحدت و بعد از ترور آقای صادقی نیلی که هزاره بود بمقام رهبری پاسداران جهاد میرسد. در حقیقت این ترور آقای صادقی نیلی و رهبر شدن محمد اکبری را یک امر تصادفی نمیتوان پذیرفت. آقای اکبری عملاً در جهت مخالف آقای مزاری قرار گرفته بود و متحدان اتحاد حرکت اسلامی، مسعود، سیاف و باقی خائنین ملی در سقوط دادن حزب وحدت وارد جنگ گردید. در جنگهای که در غرب کابل بر هزاره ها تحمیل شد حرکت اسلامی و آقای اکبری نقش فعال داشتند که این جنگها فاجعه های بزرگ افشار، قتل عامها، غارتگریها، ویرانیها و بی ناموسی های زیاد را در برداشت. در مورد این خیانت بزرگ در برابر ملت هزاره از سخنرانی آقای مزاری در غرب کابل نقل میکنیم "بعد از قضیه افشار که من معتقد ام که این فاجعه هرگز از یاد ما نمیروند و از یاد مردم ما هم نمیروند در ظرف دو ساعت چهار نفر از برادر انیکه در رأس حرکت قرار دارند پشت دروازه آقای ربانی در ارگ

ایستاده بودند. در حالیکه ملت ما شاید یکسال روی خود را به آنطرف نمیگردوناراحت بود. در وقتیکه تعینات حزب وحدت پیش آمد در معامله ای که اینجا صورت گرفت آقای جاوید پولی کلانی را از ربانی گرفت. این مسئله از آقای انوری پنهان بود. وقتیکه آگاه میشود که آقای جاوید پولی زیادی را گرفته اما به خزانه حرکت تحویل نداده است از جاوید بازخواست میکند که چرا این کار را کردی؟ چرا پول را گرفتی و تحویل ندادی؟ آقای جاوید صریح گفته بود که من این را برای آقای اکبری و بخاطر تعینات حزب وحدت گرفته بودم نه برای حرکت. بعداً آقای انوری رفته از آقای اکبری بازخواست میکند که آیا آقای جاوید پول را گرفته بشما داده است؟ آقای اکبری جواب داده بود که نه ما از آقای جاوید پول را نگرفته ایم ولی دولت خودش مستقیم مرا پول میدهد. "در ادامه سخنانی آقای مزاری که فاجعه افشار را بیان میدارد می فرماید "آقای انوری آقای سلطانی را نزد مسعود دبر دو مبلغ دو صد میلیون پول گرفت تا برای چهار نفر قوماندانانیکه در افشار بودند توضیح کند. غیر از سلطانی و یک نفریکه اعدام شد فعلاً سه نفر دیگر که در دست ما است آنها (این خیانت را) اعتراف دارند. "ضمناً می افزاید که "آقای بلیغ بخاطر پیروزی افشار برای آقای انوری پیام تبریکی میفرستد.... چه پیروزی ای.....؟؟؟" در فاجعه افشار کشورهای ذیدخل

اختصاصاً ایران اهدافی را که دنبال میکردند از سخنان شخص انوری کاملاً
 پیداست که آقای مزاری در سخنرانی اش اشاره کرده میگوید "آقای
 انوری پس از قضیه افشار 'خارج' میرو و پس که بر میگردد دوستان
 نزدیک خود را از داخل حرکت جمع میکند و میگوید که ما بخاهر
 کوبیدن مزاری و جلوگیری از جمع شدن هزاره هادر دور او قضیه افشار
 را بوجود آورديم. ولی باز هم دیدیم که محبوبیت او بیشتر شده و مردم
 از او زیادتر حمایت میکند..... حالا چه کار کنیم...؟". شخصی دیگری
 از گردانندگان حرکت اسلامی آقای هادی بود که بامسعود سیاف
 مشترکاً فاجعه افشار را بوجود آورد که در نتیجه این خدمات بزرگش
 از مسعود انعام دریافت میدارد. آقای مزاری این خیانت را چنین ابراز
 میدارد "این آقای هادی است که خون بهای هفتصد نفر شهید و مفقود
 شمارا در افشار و بهای ویرانی و تاراج چهار هزار خانه را پنج غند
 میگیرد. اخیراً پیش از این حادثه هم جناب آقای هادی از بهسود برای
 آقای سیاف نماینده و نامه میفرستد که برای ما کمک کن که
 در بهسود اولسوالی ها را بوجود آوریم. در نامه اش خطاب به سیاف
 مینویسد که "عموی بزرگوارم". این در نامه اش قید است. آقای سیاف
 بعد از سیزده جنگی که با شما کرد برای آقای هادی عموی بزرگوار
 میشود". در رقابت نابود کردن انسجام ملیتهای محروم هزاره و از یک نه

تنها اشخاص مذکور وظیفه تاریخی اش را انجام دادند بلکه آقای حجت الاسلام جاوید، آقای آیت الله فاضل، آقای مصطفی کاظمی، آقای آیت الله عالمی بلخابی، آقای عالمی بلخی و نیز در انجام وظیفه شان دست کم از آنها نداشتند. تا اینکه بالاخره این باند نامرئی موفق شد آقای مزاری را طبق یک پلان از پیش تعیین شده توسط گروه نو تشکیل بنام طالبان به شهادت برساند و جنبش ملی هزاره هارا در غرب کابل به سقوط مواجه کند.

گروه طالبان در سال ۱۹۹۴ در قندهار بوجود می آید. این نام نا آشنا برای اولین مرتبه زمانی بگوش مردم میرسد که پاکستان تعدادی از موترهای حمل و نقل را با مواد غذایی، ادویه و پوشاک جهت کمک با آسیای میانه از طریق افغانستان عبور میدهد. وقتی که این قافله به قندهار میرسد توسط افراد نامعلوم اما مجاهد غارت شده و اموالش به تاراج میرود. هنگامیکه "طلبه های قندهار" از این غارت اموال پاکستانی توسط مجاهدین اطلاع میابند سماروق و ار ظهور کرده در موترهای موترها را آزاد ساخته اموال به سرقت رفته را باز میگردانند. بظاهر همین عملیات باعث تشکیلی بنام طالبان میشود. بتاريخ ۳ نوامبر ۱۹۹۴ عبدالمنان نیازی بحیث سخنگوی رسمی این جنبش در مصاحبه با رادیو بی بی سی موجودیت خود را اعلام میدارد. قابل توجه این است که در بین این قافله ژورنالیستهای پاکستان هم وجود داشتند که قهرمانی طالبان را در مطبوعات، رادیو و تلویزون پاکستان بصورت وسیع

گذارش میدهند. گرچه بوجود آمدن این طالبان بسیار ساده و اتفاقی بنظر میاید ولی هیچ جای شک نیست که این جنبش توسط پاکستان با کمک و همکاری عربستان سعودی کشورهای غربی و سرمایه داران خارجی برای دستیابی به اهداف دراز مدت شان طرح ریزی شده و عملی گردیده است. سوالی که در اذهان ما خلق میشود این است که چرا پاکستان بانی و پلان گذار این تشکیل نو بنام طالبان شده؟ در حالیکه حکومت مجاهدین را بعد از چهارده سال جهاد در پشاور خودش تشکیل داده بود که فعلاً در کابل قدرت را بدست داشت. برای اینکه جواب سوال طرح شده را بتوانیم دریابیم، لازم است نظری گذرا به وقایع بعد از سقوط دولت نجیب الله در کابل و برپائی دولت مجاهدین بیندازیم. بتاريخ (۸ ثور ۱۳۷۱) ۲۸ آپریل ۱۹۹۲ دقیق چهارده سال بعد از تحول ۷ ثور ۱۳۵۷ (۲۷ آپریل ۱۹۷۸) بانعره های الله اکبر و فیرهای شادیانه در کابل حکومت مجاهدین (حکومت اسلامی) تشکیل میگردد. صبغت الله مجددی که برای سه ماه بحیث نخستین رئیس جمهور دولت موقت اسلامی با تلاشهای پاکستان و متحدین اش در نتیجه مذاکرات پشاور انتخاب گردیده بود، چوکی را تصاحب میکند. سقوط دولت نجیب و برپائی دولت اسلامی مجاهدین در کابل برای پاکستان و متحدین اش "فتح" بسیار بزرگی محسوب میشد. لذا بتاريخ ۲۹ آپریل ۱۹۹۲ فقط یکروز بعد از حکومت مجددی

آقای نواز شریف صدر اعظم پاکستان توأم با احساس شادی و چهرهٔ خندان همراه با ترکی فیصل رئیس استخبارات عربستان سعودی وارد کابل شدند. این آقایان که در شادی و شغف فتح!!! غرق بودند، چنان عجله برای رفتن به کابل بخرج دادند که حتی فرصت جارو کردن ریاست جمهوری را برای آقای مجددی ندادند. نواز شریف در حالیکه لبانش از خنده جمع نمیشد چک مبلغ ده ملیون دالر و پنجاه تن گندم به آقای مجددی تحویل داد که مستقیماً از تلویزون پاکستان پخش شد. پاکستان و عربستان سعودی بعد از برگشت از کابل دولت اسلامی آقای مجددی را برسمیت می‌شناسند نکته جالب اینکه به تعقیب آن جمهوری اسلامی ایران هم آنرا برسمیت می‌شناسد. دو نکته که در این مورد باید ذکر شود از این قرار است:

۱. بر اساس موافقت نامه پیشاور رهبران هر حزب اتحاد هفت گانه بالنوبه باید بر ریاست جمهوری موقت میرسیدند.
 ۲. مثل همیشه اینبار هم حکومت موقت پیشاور حضور ملیت‌های هزاره و ازبک را بکلی نادیده گرفته و گفته بودند که "حرف اینهارا بعداً می‌زنیم".
- باید یاد آور شد که ایران در حالیکه خودش را یگانه طرفدار و محافظ حقوق تشیع افغانستان در جهان میدانست و با این تبلیغات گوش دنیا را کر کرده بود با وجود درک این مسئله که حقوق بخش عظیمی از ملیت‌های افغانستان را در این حکومت موقت اسلامی در نظر

نگرفته اند، در مورد برسمیت شناختن این حکومت هیچ درنگی نکرده
آنرا بیشرمانه برسمیت می‌شناسد.

آقای مجددی پس از پایان دوره سه ماهه اش بتاريخ هفت
سرطان ۱۳۷۱ (۲۸ جون ۱۹۹۲) چوکی ریاست جمهوری رابه برهان
الدین ربانی واگذار میکند. آقای ربانی طبق موافقت نامه پیشاور باید
چوکی ریاست جمهوری رابعداز وقت معین به کسی دیگری از رهبران
اتحاد هفت گانه تحویل میداد. اما وی بنا به خصلت سلطه جوئی مطلق،
یکه تازی و برتری طلبی نژادی نه تنها خود را از ریاست جمهوری جدا
نمی سازد بلکه تغییر فاحش در سیاست خارجی اش هم ایجاد مینماید.
ضمناً بمرور زمان بعد از تصاحب قدرت و برای تحکیم پایه های آن نه
تنها جنگهای برضد هزاره ها آغاز میکنند تا راههای نفوذی در کابل را
بروی گروهای باقی مانده جهادی مسدود کند بلکه تغییرات واضح در
سیاست خارجی اش هم ایجاد میکند که یکی دوری از پاکستان است که
چهارده سال میزبان جهادویگانه کمک کننده او محسوب میشد و دوم
ایجاد روابط نزدیکی با ایران و هندوستان میباشد. این سیاست ربانی
خوابهای پاکستان را نقش بر آب میکند که توقع داشت بعد از چهارده
سال جهاد در افغانستان حکومتی را به قدرت برساند که راه امن تجارتی
را به آسیای میانه برای او فراهم سازد. در نتیجه پاکستان مجبور میشود
تا دست به اقداماتی بزند. بنابراین روابط پاکستان و افغانستان به قدری

خراب میشود که تاجیکها در کابل بر سفارتخانه پاکستان حمله برده سفارت را تخریب و کارمندانش را همراه با سفیر شدیداً مجروح مینمایند. دولت پاکستان که در آن زمان خانم بینظیر بوتو صدراعظم آن بود مسئولیت این حمله را مستقیماً بدوش دولت ربانی میگذارد. وزیر خارجه پاکستان سردار آصف احمد علی در گفتگویی با خبرنگاران عکس العمل شدید خود را در این مورد چنین ابراز میکند "حمله ای را که بالای سفارت پاکستان و اعضای آن در کابل از طرف دولت ربانی صورت گرفته نه تنها دولت پاکستان بلکه ملت پاکستان هم هرگز فراموش نخواهند کرد". بعداً در ادامه این اختلافات شدید تاجیکها دست به اقدام گروگان گیری بچه های خور دسال مکتب در پاکستان میزنند. اما بقاء عملیات کوماندوئی ارتش پاکستان گروگان گیرهای تاجیک به هلاکت رسیده و اطفال خور دسال سالم آزاد میگردند. این دو حادثه برای اینکه روابط پاکستان و افغانستان را در آن هنگام خوبتر درک کنیم، کافی است.

در این هنگام که در پاکستان بینظیر بوتو برای بار دوم به قدرت رسیده بود وزیر خارجه اش سردار آصف احمد علی مسافرتها متعددی به کشورهای آسیای میانه بالخصوص از پاکستان و ترکمنستان داشت. آنزمان وی وضعیت آنجا را طوری ارزیابی میکرد که در آینده کشورهای آسیای میانه بهترین بازار برای کالای پاکستانی خواهد بود. با این وضع

تنه‌اراهی که پاکستان توسط آن قادر به تجارت با آسیای میانه می‌باشد افغانستان است که فعلاً آن هم در دست مخالفین او قرار دارد. بناءً لازم بود پاکستان برای حصول اهدافش در افغانستان حکومتی بوجود بیاورد که هیچگاه در راهش مانعی خلق نکند و باید توجه کنیم که بعد از سقوط دولت نجیب در افغانستان، از هم پاشیدن اتحاد جماهیر شوروی و تبدیل شدن جهان دو قطبی به یک قطبی همانند تمام جهان سیاستها و اهداف کشورهای دخیل در این منطقه نیز دستخوش تغییر و تحول می‌گردد. امریکا و کشورهای غرب که قبلاً در صدد جلوگیری از نفوذ شوروی فعالیت و سرمایه‌گذاری می‌کردند، بعد از فروپاشی شوروی و استقلال کشورهای آسیای میانه در صدد دستیابی و تسلط به ذخایر معدنی باالخصوص نفت و گاز آنها پلانهای جدیدی را روی دست می‌گیرند و در این راستا توسط کمپنی امریکائی 'اونو کال' با کمک پاکستان، خلقی‌ها و عربستان سعودی که یکی از بزرگترین مخالفین نفوذ ایران در افغانستان می‌باشد تشکیل یک جنبش جدید بنام طالبان را پایه‌گذاری می‌کند. طراح اصلی این جنبش وزیر داخله پاکستان در آن زمان جنرال نصیر الله بابر می‌باشد که متعلق به پشتون و متخصص امور افغانستان محسوب می‌شود. نصیر الله بابر شخصی است که حتی قبل از تحول هفت ثور ۱۳۵۷ هم با مخالفین دولت افغانستان ارتباط نزدیکی داشت. خصوصاً گلبدین حکمتیار و احمد شاه مسعود تربیت یافته همین شخص

میباشند. نصیر الله بابر بارها ارتباطش را با حکمتیار و مسعود در روزنامه های پاکستان اعتراف داشته است.

تشکیل طالبان در حالی صورت میگیرد که قهرمانان جهادی پشتون از قبیل گلبدین حکمتیار، مولوی یونس خالص، مولوی نبی، مولوی حقانی و... کاملاً تضعیف شده واکثراً از صحنه سیاست حذف گردیده بودند، لهذا وقتی که جنبش طالبان از قندهار آغاز میگردد، موج امیدواری بین پشتونها ایجاد شده و تعداد زیادی از پشتونها (به نام طلبه های مفسر سه دینی) گرد این جنبش جمع میگردد. به عقیده ما مقاصد یکه از تشکیل طالبان در نظر گرفته شده است قرار ذیل میباشد:

۱. کنترل کامل افغانستان
۲. باز کردن راههای تجارتی پاکستان با آسیای میانه
۳. راه اندازی پائپ لائن از ترکمنستان تا بندرگاه کراچی از طریق افغانستان.
۴. جلوگیری نفوذ ایران در افغانستان
۵. علم کردن امیر المومنین سنی در برابر ولایت فقیه شیعه
۶. نابود کردن ذهنیت بنیاد گرایی جهادی که در طی چهارده سال جهاد رشد کرده بود.
۷. ایجاد نفرت و دوری بین ملیتهای مختلف افغانستان
۸. تهدید برای روسیه و کشورهای آسیای میانه

۹. احیای دوباره سلطه قبیله‌ی پشتون

زمانی که طالبان فعالیت شان را از قندهار آغاز میکنند بسیار به زودی موفق میشود که اکثر مناطق پشتون نشین را تحت کنترل شان در آورند. تعجب این جاست تا زمانی که پشت دیوارهای کابل نمیرسند هر منطقه ای را که تحت تسلط خود در میاورند، آنجا حتی یک مرمی هم فیر نه میشود. ما میتوانیم برای پیشروی با سرعت آنها دو دلیل را تذکر بدهیم، یکی این که طالبان ممکن است جادو و تعویذ قوی داشتند که هیچ کس در برابر آن اعتراض نه میکردند و بی اراده تسلیم میشدند. دوم این که، ممکن است بقدر سرمایه گذاری و تطمیع و پلان گذاری شده بود که هیچ کسی جرأت عکس العملی را نداشتند و زمینه ای پیشروی آنها را مساعد میکردند حتی وقتی که بتاريخ ۲۴ دلو ۱۳۷۳ (۱۳ فیبروری ۱۹۹۵) وارد چهار آسیاب پایگاه گلبدین حکمتیار میشوند. گلبدین بدون کدام فیر مرمی ای و یا کوچک ترین مزاحمت، پایگاه مرکزی اش را کرده فرار مینماید.

گلبدین با جود اینکه طالبان را مزدوران انگلیس تصور میکرد و سفیر انگلیستان در پاکستان را همراه با دولت پاکستان مسئول بوجود آوردن طالبان و حمایت از آنها میدانست، هیچ مقاومتی در هیچ جای از مناطق تحت کنترلش انجام نه داده و هرگز با آنها نه جنگیده است. که این موضع گلبدین ماهیت اصلی سیاست او را در برابر طالبان آشکار

میسازد. در حال که طالبان کاملاً به دروازه کابل رسیده بود، دولت ربانی مسعود، حملات شدید هوای و زمینی بالای غرب کابل انجام میداد با وجود این حملات آقای مزاری نماینده ای نزد مسعود میفرستد و میگوید "بیایم علیرغم مخالفتها برای حفظ کابل دفاع مشترک تشکیل دهیم". اما مسعود با این طرح موافقت نه میکند. آقای مزاری مجبور میشود بر این که مردمش را حفظ کند و از قتل عام آنها جلوی گیری کند، با طالبان وارد مذاکره میشود. طالبان به بهانه مذاکره وارد غرب کابل شده و در صدد خلع سلاح افراد مسلح حزب وحدت میشود. این عمل طالبان جنگی بین هزاره ها و طالبان را آتش میزند که در نتیجه آن طالبان شکست خورده عقب رانده میشوند. ناگفته نماند که ربانی و مسعود از همین وضع سوء استفاده نموده غرب کابل را شدیداً مورد حملاتش قرار میدهد، که با این حال تحمل جنگ را از دو جانب برای هزاره ها بسیار مشکل میسازد. و در همین هنگام ولی فقیه آیت الله خامنه ای که در طول جنگهای که از طرف ربانی بالای هزاره ها به اصطلاح "شیعه" تحمیل شده بود سکوت مطلق را شرعاً توجیه کرده و هیچ حرفی برای جلو گیری از قتل عام مردم هزاره نمی زند. آخرین ضربه را به پیکر هزاره ها زده، "مسئولیت مذهبی" و تاریخی اش را انجام میدهد. او با اختطاری که برای طالبان میدهد و رادیو جمهوری

اسلامی ایران آن را با آب و تاب پخش میکند میگوید "ما در برابر شیعیان افغانستان بی تفاوت نمی مانیم" ...! این اظهار در حقیقت طالبان را تحریک میکند تا اقدام نهائی را انجام دهند، طالبان بار دوم به بهانه ای مذاکره با آقای مزاری تماس میگیرند. زمانی که آقای مزاری برای مذاکره وارد چهارآسیاب میشود طالبان با همان حيله تاریخی شان "تاریخ میریزدان بخش را تکرار نموده آقای مزاری را با دوستانش دستگیر کرده بعد از شکنجه شدید بتاريخ ۲۲ حوت ۱۳۷۳ (۱۳ مارچ ۱۹۹۵) به شهادت میرساند. بزعم آنها که فکر میکردند با شهادت مزاری صفحه آزادی خواهی و حق طلبی ملیتهای محروم را در تاریخ افغانستان بسته اند. غافل از آن اند که مزاری با رفتن اش درسهای بزرگی را بعد از سالها و قرنهای سیاه و استبداد و بی عدالتی برای مردم ستمدیده و ملیتهای محروم آموخت که عبارت اند از: تعهد، هویت ملی، آزادی خواهی، عدالت اجتماعی، حقوق سیاسی ملیتهای محروم (با طرز حکومت فدرالی)، ایجاد پیوند بین ملیتهای محروم آقای مزاری در تاریخ مبارزات سیاسی اجتماعی تنها شخصیتی است که چهره حقیقی رهبری مردم را بطور الگوشان داد. او که برخاسته از متن دردمندترین مردم و محروم ترین مردم افغانستان بود با معتقداتش یعنی احیای شخصیت ملیتهای محروم، مبارزه علیه سلطه قبیله‌ای، برقراری عدالت اجتماعی، دفاع از حقوق سیاسی ملیتهای محروم و حصول آن با پیوند

ناگستنی بین ملیتهای محروم، تلاش خستگی ناپذیر میکرد. خصیصه که آقای مزاری را در بین تمام رهبران افغانستان ممتاز قرار داده بود و شخصیت اصلی او را رقم میزد، ریشه بنیادی آن در متعهد بودن او با معتقداتش و مردمش بود. چون مردم را یگانه منبع بنیادی مبارزاتی اش میدانست و هیچگاه خود را جدا از مردم نمیدانست. او نه تنها همیشه با مردم بود بلکه درسنگرهای دفاع از مردم همراه با سنگرداران سلاح بردوش کرده به مبارزه مسلحانه اشتراک می ورزید. آقای مزاری بارها به مردم گفته بود "من در کنار شما می مانم و میخواهم خون من در کنار شما بریزد" این تعهد او بود که زمانی که طالبان بر غرب کابل هجوم میاورند، آقای مزاری با وجود اینکه میدانست طالبان از جمله کسانی هستند که در طول تاریخ هیچگاه پابند مذاکرات و قراردادهای که حتی پشت قرآن امضاء شده، نبوده اند، باز هم بخاطر حفظ آرمانهای مردمش در میان مردم میماند و باعده ای از یارانش به شهادت میرسد. در حالیکه او میتواند مثل باقی کسان کابل را بخاطر حفظ جاننش ترک بگوید و همین درس پایمردی، تعهد و از جان گذشتن آقای مزاری برای مردمش بود که قهرمانان سنگردار هزاره درسخت ترین شرایط فصل زمستان، در هزارستان در مرتفع ترین سنگرهای شان از دست یخی و سرمای مردند ولی سنگرهای شان را رها نمیگردند، با وجود اینکه مستقیماً در حال جنگ هم نبودند. سیاستی را که آقای مزاری در پیش گرفته بود،

پایه های آنرا، استقلال، آزادیخواهی و حق تعیین سرنوشت توسط خود مردم بر اساس منافع مردم تشکیل میداد. او معتقد بود که با انسجام ملیتهای محروم که در حقیقت اکثریت عظیم افغانستان را تشکیل میدهد، بتوانند سرنوشت شانرا خودشان رقم بزنند و نیز آقای مزاری اعتقاد داشت که طرح مسئله شیعه و سنی بازی خارجی هاست که مانع رسیدن ما به اهداف مامیگردد. او در یکی از سخنرانی هایش این طوطنه خارجی ها را چنین بیان میدارد "من هیچ وقت نه شیعه گفته ام و نه سنی و نه هم بعد از این میگویم، چون به اعتقاد من شیعه، سنی و این مسایل را مطرح کردن یک نوع بازی است و این بازی قدرتها است و الا در این سه صد سال هم شیعه بوده و هم سنی و در اینجا باهم زندگی کرده اند. حالا چرا بر سر تقسیم قدرت مردم شیعه و سنی را مطرح میکنند و این مسئله را در اینجا براه می اندازند. اینها بازی است و من این حرفها را هرگز نمیگویم". این طرز تفکر آقای مزاری و سیاست ملی و استقلال طلبانه او باعث شده بود که عملاً دست قدرتهای خارجی دخیل در افغانستان خصوصاً ایران کوتاه گردد، که به هیچ وجه قابل تحمل برای ایران نبود. لهذا دولت ولایت فقیه جمهوری اسلامی ایران توسط فراکسیونهای که قبلاً برای نابودی این حرکت استقلال طلبانه ملی تهیه شده بود با کمک دولت ربانی - مسعود، عملاً تلاش ورزید با تحمیل جنگهای متعدد،

حزب وحدت و آقای مزاری را نابود کند.

ما معتقدیم که در پلان شهادت آقای مزاری نه تنها طالبان بلکه دولت جمهوری اسلامی ایران و حکومت (آریائی) ربانی - مسعود هم باهمین طرز تفکر در این دسیسه سهم داشتند. بطور مثال بعد از فتح غرب کابل، هنگامیکه آیت الله فاضل که عضو شورای نظارت حزب وحدت بود و مستقیماً از طرف ایران اعاشه و اباطه میشد و در دولت ربانی هم نقش فعال داشت، بحیث نماینده ربانی طی سخنرانی در مسجد امام خمینی در دشت آزادگان "فتح غرب کابل" را با فتح مکه توسط مسلمانان برابر دانسته، آنروز را "یوم المرحمه" نام گذاشته بود. آقای فاضل قتل عام، ویرانی، مهاجرت و بی حرمتی مردم را از لحاظ شرعی چنین توجیه میکند "فاجعه ای که بالای شما آمده در حقیقت نتیجه گناهان شما بوده که خداوند بزرگ خواسته شما را عذاب بدهد و متوجه اعمال شما گرداند لهذا از شما میخواهم از بارگاه ایزد متعال طلب آمرزش کنید". برعکس نکته ای را که فراموش نکنیم این است که آقای مسعود بعد از سقوط غرب کابل و شهادت آقای مزاری، این فاجعه بزرگ تاریخ را بخاطر فریب دادن مردم و خصوصاً پنهان کردن چهره حقیقی استقلال طلبانه آقای مزاری و هزاره ها از روش "اپولیتیزم" استفاده کرده در طی مصاحبه ای با خبرنگاران خارجی چنین ترسیم میکند "مزاری مزدور ایران بود، ایران میخواست غرب کابل را لبنان

بسازد، امروز شکست خورده دست ایران کوتاه شده است^۱.”

بعد از سقوط خونین غرب کابل و به شهادت رسیدن آقای مزاری هزاره هادر سراسیمگی مطلق، بی خبر از یکدیگرشان، حتی بی خبر از اعضای خانواده و فرزندان شان با پایهای برهنه و بر جا گذاشتن اموال خانه های شان به طرف پاکستان و هزارستان جهت تلاش پناهگاهی کابل را ترک میگفتند. با وجود این آقای مسعود با کمک فراکسیونهای دست نشانده ایران در هزارستان بدنال نابودی کامل حزب وحدت جنگها و عسکریاتهای نظامی را ادامه میدهند. در همین زمان طالبان جنازه شهید مزاری و یارانش را در غزنی تحویل مردم هزاره میدهند. هزاران نفر از مردم، جنازه شهید و یارانش را بر دوش شان در آن سرمای شدید زمستان با عبور از راههای دشوار و کوتلهای برف پوش هزارستان پیاده از غزنی به یکاولنگ و بعداً به مزار شریف انتقال میدهند. در مسیر راه در بهسود، حرکت اسلامی و سپاه پاسدار اکبری بالای جنازه رهبر شهید فیر میکنند تا مردم را متفرق کنند. اما کوچکترین خللی در اراده مردم ایجاد کرده نمیتواند و مردم همچنان توفنده و سیل آسا به پیش میروند. گرچه طبق انکشافات بعدی مسعود توسط دوستان که درون حزب وحدت تلاش کرد که از تشیع

۱. بصیر احمد دولت آبادی، چاپ سراج شماره نهم و دهم صفحه ۶۸

جنازه رهبر شهید در هزارستان جلوگیری بعمل بیاورد تا از این طریق احساسات مردم هزاره را فروکش سازد که برایش در آینده مشکلی ایجاد نکنند. اما او نه تنها جلوائین راه پیمائی مردم هزاره را با جنازه رهبر شهید گرفته نمیتواند بلکه روز بروز هجوم مردم در تشیع جنازه افزایش می یابد. بعد از تدفین آقای مزاری در مزار شریف، آقای خلیلی بحیث دبیر کل حزب وحدت اسلامی افغانستان انتخاب میگردد. گرچه هزاره ها ظاهرأ در غرب کابل شکست خورده و روحیه شان هم تضعیف گردیده بود اما درس تعهدی که از آقای مزاری آموخته بودند آنها را وادار کرد که در ظرف کمتر از یکماه با تعداد اندکی از نظامیان حزب وحدت که در رأس آنها قوماندان ریش سفید هزاره کربلانی علی یاور قرار داشت در قدم اول یکاؤلنگ و بعداً بامیان را که تحت تسلط نیروهای مسعود و حرکت اسلامی بودند آزاد ساخته و تصرف کنند. بعد از آزاد سازی بامیان حزب وحدت کمیته مرکزی اش را در بامیان جمع آوری کرده حزب وحدت را بار دوم سروسامان میدهد، نیروهای نظامی اش را منظم میکنند و در نتیجه در اسرع وقت تمام هزارستان را از وجود مخالفین آزاد میسازد.

زمانیکه هزاره ها پایه های حزب وحدت را بار دوم در هزارستان و آقای دوستم و آقای محقق پایه های جنبش ملی اسلامی

را در مزار و صفحات شمال بیشتر از پیش مستحکم مینمودند، طالبان موفق شدند در ماه سنبله ۱۳۷۴ (۵ سپتامبر ۱۹۹۵) هرات و ولایات غربی را تحت تسلط خود در آورند. اسماعیل خان قوماندان معروف جمعیت اسلامی که خودش را امیر حوزه جنوب غرب افغانستان می‌نامید توسط طالبان دستگیر شده به قندهار منتقل میگردد. سقوط هرات در حقیقت کلید سقوط کابل را مهیا میسازد. این امر روحیه مسعود و ربانی را کاملاً تضعیف کرده و زمینه سقوط کابل را فراهم میکند. آقای ربانی بزعم خودش برای استحکام بخشیدن پایه‌های قدرتش از گلبدین دعوت میکند که به دولت آن شرکت کرده و پست صدراعظمی را بپذیرد با وجود اینکه میداند گلبدین نه تنها یکی از رقبای سر سخت او در تصاحب قدرت میباشد بلکه شخصی است که هیچگاه و در هیچ نقطه جلو طالبان را نگرفته و با آنها وارد جنگ نشده است. گلبدین که در انتظار همچنین فرصتی نشسته بود این پیشنهاد را پذیرفته شخصی بنام فرید را به پست صدراعظمی معرفی میکند. جمهوری اسلامی ایران هم که ضعف دولت آریائی ربانی را در برابر حملات طالبان احساس کرده بود تلاش میکند بار دیگر از سیاست مذهبی استفاده کرده نیروهای جنگی حزب وحدت را که در آن هنگام پایه‌هایش را در هزارستان مستحکم کرده بود.

توسط ایادی اش در اختیار مسعود و ربانی قرار بدهد. لذا با پادرمیانی ایران در بامیان جلسه ای صورت میگیرد و در آن این حیلۀ مطرح میگردد که مسعود - ربانی حاضر است که در صورت تشکیل دفاع مشترک از کابل تمام پایگاهها و مناطق را که حزب وحدت در غرب کابل بر آن حاکم بود برگردانند. اما بعضی از قوماندانان حزب وحدت باالخصوص قوماندان شفیع که از حقیقت این سیاست آگاه بود بشدت در برابر این توطئه ایستادگی کرده این توطئه شوم را خنثی میکند. از جانب دیگر گلبدین حکمتیار با عملی کردن طرحهایش از جمله کمک تسلیحاتی جلال آباد، تسلیم شدن نیروهای او به طالبان و فرار شان پایه های رژیم ربانی را بیشتر تضعیف میکند. در نتیجه آمدن گلبدین در کنار ربانی نه تنها دولت ربانی را محفوظ نمیکرد و اند بلکه به سقوط رژیم آن سرعت بیشتر میدهد.

طالبان در ماه میزان ۱۳۷۵ (۱۹۹۶) حملات شانرا بالای کابل آغاز کرده در ۵ میزان (۲۸ سپتامبر) کابل را به سقوط مواجه میکند. آقای مسعود که همیشه از دفاع مردم کابل شعار میداد و خواہش داشت که در افغانستان یکہ تاز باشد و نمیتوانست هیچ کس را در کنارش تحمل کند بالاخره موفق میشود مردم کابل را بیدفاع بحالش گذاشته همراه با آقای ربانی بطرف دره پنجشیر فرار کند. فتح کابل یعنی

پایتخت افغانستان، بزرگترین کامیابی برای طالبان محسوب می‌گردد. لهذا پاکستان، عربستان سعودی و امارات متحده بلافاصله دولت طالبان را برسمیت می‌شناسند. پاکستان که بزرگترین حامی و پشتیبان طالبان است فتح کابل را بمشابه فتح افغانستان دانسته کاملاً دچار خوشبینی می‌گردد. از جانب دیگر طالبان درحالی‌که از یکطرف حملات نظامی شانرا بالای هزارستان افزایش می‌دهد از طرف دیگر دنبال معامله در جبهه ازبکها وارد میشود. نکته قابل توجه این است که طالبان حملاتی را که از نقاط مختلف بالای هزارستان با تمام قوای شان انجام می‌دهد به شکست و تلفات سنگین مواجه می‌گردد. ولی معامله ای که با جنرال مالک انجام می‌دهد بسیار به سادگی در آن کامیاب میشود. برای درک بیشتر از این معامله بازی‌ها، پیشرفت سریع طالبان در افغانستان و پالیسی پاکستان در قبال افغانستان به مقاله وزیر خارجه اسبق پاکستان آقای سردار آصف احمد علی مراجعه میکنیم که مینویسد "در سال ۱۹۹۶ در نتیجه تلاشهای پاکستان، مناطق پشتون نشین افغانستان تحت کنترل در آمد به همین شکل مناطق ترکستان هم با کوششهای پاکستان تحت تسلط در آمده بود. درحالی‌که تنها در شمال شرق مناطق تاجیک نشین جنگ ادامه داشت. تلاش مادر این راستا این بود که بین گروههای ازبکها و پشتونها اتحادی بوجود بیاوریم. در این صورت تاجیکها برهبری احمد شاه مسعود تنها میماند. مایقین داشتیم که

در بالیسی تند او انعطاف خواهد آمد و برای او ممکن نخواهد بود تا در یک وقت در دو جبهه بجنگد. در نتیجه در مناطق قندوز و سالنگ بیروهای مسعود کاملاً شکست میخورد و یا تحت فشار آمده جزء پروسه صلح قرار میگرفت. ولی در آن هنگام حکومت ما در پاکستان سقوط داده شد. آقای سردار آصف احمد علی ادعا میکند که طبق منابع غیر موثق یکی از بزرگترین علل سقوط حکومت ما همین سیاست ما در قبال افغانستان بوده است. چون اگر این مسئله حل میشد (مسعود سقوط میکرد) سرنوشت پاکستان و آسیای مرکزی تغییر میکرد. آقای آصف احمد علی که در واقع سخنگوی دولت پاکستان بود و توسط طالبان پروسه با اصطلاح صلح را بخاطر منافع پاکستان در افغانستان دنبال میکرد در ادامه مقاله اش می افزاید که "در سال ۱۹۹۵ من تلاش کردم تا ظاهر شاه را وارد پروسه صلح بسازم. این طرح را که فقط از خودم بود با صدراعظم پاکستان خانم بی نظیر بوتو در میان گذاشتم. ایشان طرح مرا پذیرفت البته پیشنهاد کرد که باریس جمهور پاکستان هم صحبت کنم. وقتی که باریس جمهور صحبت کردم او هم طرح مرا پذیرفت ولی گفت باید باریس ارتش جنرال وحید کا کر در این مورد صحبت کنم. زمانی که با او صحبت کردم ایشان از هر نوع کمک مرا مطمئن ساخت. ضمناً جنرال نصیر الله بابر که وزیر داخله آن زمان بود مرا کاملاً حمایت کرد. بعد از جلب حمایت از مرکز قدرت در پاکستان

در سطح بین المللی هم برای این طرح توافق آراء لازم بود. در این رابطه من بارهبران افغانستان از جمله والی جلال آباد، والی قندهار، والی هرات، نماینده مزار شریف، رئیس مجلس شورای طالبان ملاربانی و مجلس شورای عالی طالبان صحبت کردم. آنها پیشنهاد مرا بدقت شنیدند و توافق کرده گفتند بخاطریکه ظاهر شاه درانی بوده و اهل قندهار میباشد اگر او در افغانستان میخواهد صلح بیاورد ما از او استقبال میکنیم. ضمناً آقای آصف احمد علی در ادامه مقاله اش می افزاید که من در این رابطه به تهران سفر کردم و تشویش رهبری ایران را در مورد ظاهر شاه دور ساختم. بعداً عربستان سعودی رفته با برادر کوچک شاه عبدالله شیخ سلطان و وزیر خارجه سعود الفیصل در این مورد صحبت کردم. آنها هم این طرح را خیر مقدم گفتند. زمانی که با رهبری اروپا درباره این طرح صحبت کردم آنها پیشنهاد کردند که باید به واشنگتن مراجعه نمایم. آقای سردار آصف احمد علی بعد از تلاشهای فراوانش زمانی که به واشنگتن مراجعه مینماید طرحش را با تمام فعالتهایش در آنجا مطرح میکند، بقول خودش "با وجود تمام این موافقتهای ابتدائی زمانی که من به واشنگتن رفتم و آنها را از تمام تفصیلات آگاه کردم به این نتیجه رسیدم که امریکا در مورد برقراری امنیت در افغانستان هیچ گونه تمایلی از خود نشان نمیدهد. من از این روش واشنگتن کاملاً مأیوس شدم. بخاطریکه کشوری که تا دیروز برای

متوقف کردن کمونیزم و بر خلاف شوروی افغانستان را در یک جنگ داخلی کشانده بود حالا بر خور دسردمهری را اتخاذ کرده است.^۱ طوریکه از صحبت‌های وزیر خارجه اسبق پاکستان مشهود است طالبان با جنرال مالک که یکی از جنرال‌های دوستم بود، وارد معامله شده از بکها و ترکنهارا کاملاً وارد حلقه سلطه خود میدانستند.

طالبان طبق توافقنامه ای که با مالک امضاء کرده بودند بنابه دعوت او از طریق کابل از راه سالنگ وارد مزار میگردند. ناگفته نماند که در سالنگ بشیر سالنگی به طالبان تسلیم شده راه عبور طالبان را از طریق تونل سالنگ آماده می‌سازد. بعد از تسلیم شدن بشیر سالنگی زمانی که طالبان به دهانه تونل سالنگ میرسند برقص و پای کوبی (اتن) میپروازند و پیروزی شانرا جشن میگیرند. همزمان با داخل شدن طالبان در مزار شریف بعضی از رهبران برجسته طالبان توسط طیاره های 'سی ۱۳۰' بمیدان هوایی مزار شریف فرود می‌آیند. طالبان با داخل شدن در شهر مزار شریف نه تنها اقرار دادهای را که با جنرال مالک امضاء کرده بودند زیر پا میگذارند بلکه او را دستگیر کرده دست به خلع سلاح عمومی مردم میزنند. زمانی که به منطقه هزاره نشین بنام سیدآباد میرسند مردم هزاره دست بمقاومت میزنند. در نتیجه، مقاومت در مزار شریف سرتاسری شده و هزاران نفر از جنگجویان طالبان کشته اسیر و یا فراری

میگردند. طبق بعض منابع این تعداد از ده تا پانزده هزار می باشد. جنرال مالک نیز از اسارت طالبان آزاد می گردد. این شکست در مزار شریف اگر از یکطرف صدمه بزرگی برای طالبان هم از نظر نظامی و هم از نظر روانی وارد کرد از طرف دیگر روحیه مردم هزاره را بحدی بالا برد و برای دنیا ثابت کرد که آنها میتوانند در افغانستان برای تعیین سرنوشت ملیتهای محروم نقش شان را بخوبی ایفاء کنند. این زمانی است که حزب وحدت باردوم روی پایش ایستاده و خودش را در داخل و خارج افغانستان بطور نیروی مقتدر تثبیت کرده است. لذا ربانی و مسعود بایک روحیه شکست خورده مجبور میگردند با همان هزاره و ازبک که بارها دستهایشان را برای احقاق حقوق ملیتهای محروم پیش همین ربانی و مسعود صافدانه دراز کرده بودند و همیشه ناامید برگشته بودند، در مزار شریف حکومت جدید تشکیل بدهند. ساختار این حکومت طوری است که آقای ربانی از جمعیت اسلامی بحیث رئیس جمهور، آقای غفورزائی از حزب اسلامی بحیث صدر اعظم، احمد شاه مسعود از شورای نظار وزیر دفاع و آقای محقق از حزب وحدت اسلامی و معاون جنبش ملی اسلامی بحیث وزیر داخله انتخاب می گردد. اشتباه بزرگ تاریخی که با وجود آشکار شدن چهره ها بار دیگر تکرار می گردد در ساختار این دولت نمایان است. گلبدین حکمتیار که بعد از ظهور طالبان یگانه را هگشای آنها ثابت شده بار دیگر در دولت ربانی برای ایفای نقش اش به

مقصود گیر آوردن جایگاه دست و پا میکند. ناگفته نماند که این بار گلبدین حکمتیار از حمایت مستقیم آقای محقق هم برخوردار است که گفته بود "چرا حکمتیار را صدراعظم نسازیم که کاخ سفید بلرزد".^۱ اشتباه دومی که در سمت شمال اتفاق می افتد، تشکیل شورای تفاهم است، که در نتیجه تلاش و کوشش کنسولگری جمهوری اسلامی ایران در مزار بوجود می آید آقای محقق علیرغم که آنها را عاملین شهادت آقای مزاری و خائنین ملی می پنداشت، با درمیانی ایران با حرکت اسلامی، حزب وحدت اکبری و متحدین شکست خورده دولت ربانی از قبیل فاضل، لولنجی و مرتضوی و غیره، شورای تفاهم را بوجود میاورد. بامیان با تشکیل این شورای تفاهم موافقت نمیکند که در واقع این امر اختلافات بامیان و محقق را آشکار میسازد. باید توجه کرد که چرا این اشتباه بزرگ تاریخی با وجود این که خونهای شهدای غرب کابل هنوز نه خشکیده است باری دیگر تکرار میگردد؟

بخطاطیکه بجواب قانع کننده ای برسیم بیایید که واقعات فوق الذکر را در وضعیت آن زمان قدری بررسی کنیم. حزب وحدت طوریکه ذکر شد بعد از فتح بامیان نه تنها دست به کنترل کامل هزارستان میزند بلکه در شمال افغانستان همراه با جنبش ملی اسلامی (ازبکها و ترکمنها) رابطه تنگاتنگ و مستحکمی را بوجود میاورد. بخطاطیکه قدرت نظامی

و نفوذ سیاسی اجتماعی حزب وحدت در آن زمان را خوب تر درک کنیم بد نیست از مجله انگلیسی هیرالد (The Herald) چاپ پاکستان تحت عنوان "اهمیت هزاره بودن" نقل کنیم که مقاله اش را چنین آغاز مینماید "پاکستان در مورد طالبان یک سیاست لا حاصل را دنبال میکند. مردم جنگجوی هزاره در هزاره جات (افغانستان مرکزی) بحیث قدرت جدید بر علیه طالبان ظهور کرده است. که از نظر سیاسی و نظامی توسط ایران، روسیه و ازبکستان حمایت میگردد. هزاره ها تعهد سپرده اند که تادم مرگ خواهند جنگید. که این تعهد جنگ طولانی ای را در دروازه های آسیای میانه به دنبال خود خواهد داشت. در ضمن می افزاید که تمام گروه های که داخل جنگ هستند و پشتیبانان منطقه ای شان، در داخل افغانستان برای گروه های دست نشانده خود کمکهای نظامی کرده اند. در بین ائتلاف ضد طالبان هزاره های هزاره جات بحیث یک ستاره درخشان درخشیده است. که اینها در عقب راندن طالبان از شمال نقش مهم داشته اند. درباره وضعیت احمد شاه مسعود در آن وقت چنین اظهار نظر داشته است: "که در سپتامبر ۱۹۹۷ تاجکها تحت فرماندهی احمد شاه مسعود، موفق نشدند تا پایتخت (کابل) را تصرف کنند و هیچ کدام از شهرهای افغانستان را در کنترل خود نداشتند. در حالیکه ائتلاف شمال یک حیثیت قابل ملاحظه را کسب کرده است. در جای دیگر گفته شده که جنگجویان خوشین حزب وحدت (تشکل هزاره ها)

بزرگ ترین عامل شکست طالبان در مزار بار اول در ماه می و بار دوم در ماه اکتوبر ۱۹۹۷ بودند. و همچنان هجوم طالبان را بر هزاره جات در فصل تابستان کاملاً دفع کردند. و فعلاً در فاصله ۳۰ کیلومتری کابل در غرب قرار دارند. یکی از کارمندان کمکهای خیریه اروپایی که در بامیان فعالیت دارد در مورد تغییر تصور و احساس درک از قدرتی که هزاره هادر خود می بیند چنین ابراز داشته است "درین هزاره ها یک اعتماد به نفس و غرور جدیدی نسبت به منظم بودن و مهارتهای جنگی دیده میشود. ضمناً او اضافه کرده میگوید که بامیان بحیث مرکز جدید شهری برای ائتلاف شمال در حال ظهور است".

در مورد بافت اجتماعی و تمدنی هزاره ها در جای دیگر از این مقاله در تحت عنوان (GENDER POWER) (نیروی زنها) ذکر کرده مینویسد "در حقیقت هزاره ها تنها و تنها گروه نژادی (افغانستان) است که زنها نقش بزرگ سیاسی، اجتماعی و نظامی در آن دارند. در مجلس شورای مرکزی حزب وحدت که مشتمل بر هشتاد نفر عضو است، دوازده نفر زن عضویت دارند که اکثر شان تحصیل کرده و مسلکی هستند. همین زنها با کمک استادان دانشگاه کابل که کابل را ترک گفته بودند در بامیان یک دانشگاه به نام دانشگاه بامیان تأسیس کرده اند، که بنا بر قول نویسنده این مقاله این دانشگاه شاید "فقیر ترین دانشگاه جهان باشد که صنفهای آن از کاه و گیل تعمیر شده است. در

حالی که درجه حرارت چندین درجه زیر صفر قرار دارد، در آنجا از برق و وسائل گرم کننده هیچ نام و نشان وجود ندارد، نه کدام کتابخانه و کتابی وجود دارد و نه لابراتوار و سامان آن، روحیه ای بخش زنهای کاملاً بلند است و معتقد هستند که رهبری ملت افغانستان فردا بدوش نسل آئینده هزاره خواهد بود. «داکتر خانم راهی که افتخار لقب شاعر ملی را کسب کرده در ادامه صحبتهایش با نویسنده مقاله در رابطه با همین مسئله چنین اظهار داشته است. «اطفال طالبان در حالیکه از دانش و تعلیم دور میمانند و فقط با تفنگ و مواد مخدر آشنای دارند، مادر حال ساختن یک نسل نوی از افغانها هستیم که در آینده، ملت را به سوی امن و دنیای مدرن رهنمائی خواهند کرد» نویسنده مقاله مذکور اضافه میکند که زنهای هزاره در نبردهای نظامی از مردان شان دست کمی نداشته اند. زنهای سخت کوش و مقاوم هزاره در حال ساختن یک نیروی منظم نظامی از زنهای هستند. در همین رابطه نویسنده مقاله از خانم انجنیر فائزه فلاح عضو مجلس شورای مرکزی حزب وحدت نقل میکند که او میگوید «در یک جای مخفی بیست و پنج تن از زنهای باسواد هزاره در حال آموزش و تربیت نظامی هستند تا بعد از فراغت بحیث افسران نظامی وظیفه شان را در نیروی نظامی حزب وحدت انجام بدهند. زمانی که آنها آموزش شان را سپری کردند زنهای دیگر را جذب کرده و در مقابل طالبان نیروی مقاومت نظامی را تشکیل

میدهند.“ از سوی دیگر یک خبرنگار آزاد امریکائی بنام (راب شولتایز) طی مصاحبه ای به رادیو صدای امریکا بامیان را یگانه جزیره امید در افغانستان خوانده میگوید ”بامیان زمانی تحت تسلط هزاره ها بود جای فوق العاده ای بود، بامیان یگانه جزیره امید در افغانستان بود، در آنجا داکتران زن، عساکر زن و کارمندان حکومتی زن وجود داشت، محصلین دختر و پسر از تمام افغانستان در دانشگاه بامیان تحصیل میکردند، جوانان پشتون، تاجیک، هزاره و ازبک همه یکجا درس میخواندند. همه این فعالیتهای تحصیلی بدون کمک خارجی پیش برده میشد، در مکاتب آن که حتی زنان هم درس میخواندند، تباشیر وجود نه داشت و آنان از سنگ سفید بجای تباشیر کار می گرفتند“. راب شولتایز در تشریح وضع روحی مردم در بامیان میگوید: ”در بامیان یک ایدیالیزم فوق العاده و ایمان راسخ حکم فرما بود مردم معتقد بودند که جهان خارج آنها را در جنبش شان حمایت خواهند کرد. روحیه خوب مردم افغانستان در بامیان و در مجموع هزاره جات زنده نگهداشته بود، تا آن که طالبان فرار سیدن، اکنون همه چیز از بین رفته است من کابل رانیز در سیطره طالبان دیدم در آنجا هیچ احترام به حقوق انسانها وجود نه دارد همه هزاره جات وضع چیزی دیگری بود“.

باید یاد آور شد که حزب وحدت با استقلال نسبی که کسب کرده بود در روابط خارجی اش توسعه داده و با بعضی کشورهای جهان علاوه ایران روابط حسنه برقرار میکند. سیاست خارجی را که حزب وحدت اتخاذ کرد یعنی پیوند مستحکم هزاره ها، ازبکها و ترکمنها (ترک مغلها) تحت انسجام سیاسی نظامی جنبش ملی و حزب وحدت، همراه با قدرت نظامی پایدار در افغانستان که مثل همیشه برای ایران غیر قابل تحمل بوده لهذا ایران بار دیگر در صدد تضعیف و نابودی آنها برآمده پلان بزرگی را طرح ریزی میکند. این بار ایران در این پلان برای نابودی هزاره ها و ازبکها نه تنها همان فراکسیونهای سابق را وظیفه میدهد، بلکه همکار طالبان گلبدین حکمتیار هم در این پلان از طرف ایران وظیفه میگیرد. فراموش نشود که گلبدین حکمتیار از چند سال با پاکستان بظاهر ناراض بود و در جمهوری اسلامی ایران پناه برده بود و ضمناً ایران نه تنها تمام مصارف او و حزبش را میپرداخت بلکه کمکهای تسلیحاتی هم میکرد، نیروهای او از طرف ایران مسلح شده با کمک ربانی و محقق در اطراف مزار در نقاط مهم و استراتژیک جا بجا شده بودند. ضمناً دولت جمهوری اسلامی ایران به آقای محقق امر فرموده بود که او مسئول اعاشه و ابطه تمام آن نیروها میباشد. آقای محقق بدون آنکه بدانند و یا احساس کند که تقویه نیروهای گلبدین توسط ایران و ربانی، تحکیم پایه های نظامی آن و ایجاد آموزشگاههای نظامی در بلخ

برای حزب اسلامی و آموزش نیروهای آن توسط مربیان ایرانی، چه تهدید خطرناکی برای انسجام هزاره ها و ازبکهاست، گلبدین را "مجاهد اکبر" خطاب کرده در بغل میگیرد. غافل از اینکه فراری های طالبان بعد از شکست در مزار تماماً در پناه حزب اسلامی حکمتیار و جمعیت اسلامی در اطراف مزار و بلخ قرار میگیرد.

آقای محقق بخاطریکه در آنزمان وزیر داخله دولت ربانی در مزار شریف بود لهذا هنگامیکه طالبان توسط مردم هزاره شکست خورده عقب رانده میشوند، همه افتخارات این مقاومت به پای او تمام میشود، که در حقیقت همین امر باعث برخورد غیر عاقلانه و غیر منطقی او میگردد. لهذا شکست طالبان را بزعم خودش ارزیابی کرده چنین میفرماید: "کاری را که مادر مزار شریف انجام دادیم، سلطنت آل سعود و کاخ سفید امریکا را به لرزه در آوردیم". از این گفته آقای محقق کاملاً هویداست که این موضع خود ایشان نیست بلکه او موضع ایرانیها را اعلام داشته است. که این موضع گیری چه نتایج خشونت بار خونین و ناگواری را برای مردم مابدنبال داشته است.

در حالیکه طالبان در مزار شکست خورده و بار بار حملاتشان بر هزارستان به ناکامی روبرو میگردد. در پاکستان حادثه ای بوقوع می پیوندد که اذهان تمام جهان را بخودش جلب میدارد. پاکستان در ۲۸ می ۱۹۹۸ به تعقیب انفجار اتمی هندوستان در پوکران، اولین انفجار

اتمی اش را در چاغی ایالت بلوچستان باموفقیت انجام میدهد. این افجار اتمی اگر از یک سو پاکستان را تحت فشار کشورهای غربی قرار میدهد، از سوی دیگر با تبلیغ اینکه پاکستان اولین کشور اسلامی است که از صلاحیت اتمی برخوردار است، و این صلاحیت اتمی نه تنها متعلق به پاکستان بلکه از افتخارات تمام جهان اسلام میباشد، پاکستان موفق میشود کمکهای کشورهای اسلامی را در برابر فشارهای دیگران جلب کند. نکته قابل توجه و جالب اینجاست زمانیکه آمریکا با کشورهای پیشرفته (G8) از انفجار اتمی پاکستان اظهار نارضایتی کرده و در صدد تحریم اقتصادی هستند، ایران اولین کشور اسلامی است که در اولین فرصت وزیر خارجه اش را به پاکستان فرستاده نه تنها پیام تبریکی دولت جمهوری اسلامی ایران را از صمیم قلب به دولت پاکستان ارائه میدارد بلکه پیشنهاد میکند ایران حاضر است بخاطر اینکه پاکستان را از تهدید تحریم اقتصادی بیرون بکشد، تمام بدهی ها و سود آن بدهی هایکه طبق بعضی منبع به چهل میلیارد دلار میرسد، پرداخت کرده پاکستان را از زیر فشار کشورهای سرمایه داری کاملاً رها سازد. برای اینکه ملت ایران حسن نیت اش را در رابطه با انفجار اتمی پاکستان بیشتر نشان بدهد تعداد به اصطلاح متخصصین را برای تحقیق به مناطق مرزی استان بلوچستان ایران اعزام کرده تارادیو اکتیویته (Radioactivity) انفجار اتمی را در آن منطقه آزمایش کنند. بعداً توسط رسانه های خبری

خود به جهان اعلام میدارد که انفجار اتمی پاکستان هیچگونه اثرات منفی به آن مناطق بوجود نیاورده است. بعد از این پالیسی که ایران در قبال پاکستان بعد از انفجار اتمی اتخاذ میکند، رفت و آمد دیپلماتهای ایران و پاکستان بیشتر از پیش می‌گردد و از بیانه‌های دو جانبه‌طوری استنباط میشود که در گذشته‌ها بظاہر بین‌شان اختلافاتی که بوده آنرا رفع کرده‌اند. بعقیده ما دولت پاکستان بعد از تحریم اقتصادی ۱۹۷۹ بظاہر در صف ایران و آن کشورها قرار می‌گیرد که امریکا بر آنها تحریم اقتصادی اعمال کرده است و این مسئله برای اینکه ایران را قناعت داده و در کنار خود قرار بدهد برای پاکستان کافیست. لذا پاکستان در حل قضیه افغانستان ایران را یک فریق مهم دانسته اظهار میدارد که بدون اشتراک ایران حل قضیه افغانستان ناممکن میباشد. در همین ایام طالبان در حالیکه در شمال افغانستان شکست خورده و موفق به پیشروی در هزارستان نگردیده است، یک تاکتیک عجیبی را که عملاً غیر قابل باور میباشد روی دست می‌گیرد. هدف طالبان همان هدفی است که قبلاً داشتند یعنی کنترل کامل افغانستان و رسیدن به آن هدف آن وقت ممکن بود که قدرت هزاره‌ها، ازبکها و ترکمنها را که قویاً ظهور کرده بودند در سمت شمال و هزارستان نابود کند. طالبان از مسیر هزارستان که نزدیکترین راه رسیدن به مزار بود هرگز موفق نشدند تا به سمت شمال راه بگشایند. لذا مجبور شدند برای رسیدن به هدف شان راهی بسیار

طولانی را انتخاب کنند. آنها بخاطر اینکه ولایت شمال را تحت تسلط خود بیاورند از جنوب بطرف غرب افغانستان یعنی هرات و بعداً ولایت شمال غرب را بدون کدام مقاومتی به تصرف خود آورده به سمت مزار پیشروی میکنند. این تاکتیک را صاحب نظران نظامی کاملاً غیر منطقی حساب کرده میگفتند، که طالبان با تصرف هر ولایت مجبور است برای کنترل کامل آن مناطق نیروی قابل ملاحظه ای در آنجا قرار بدهد تا بتواند از آن دفاع کند. در حالیکه طالبان در صدد حفظ کابل هم میباشد و هرگز نمیتواند تعادل قوا را در آنجا بهم بزند، لذا آنها از نیروهایکه در جنوب دارند علیرغم آنکه مقدارشان کم است بدون کدام ترس دست به اقدام اجرای این تاکتیک میزنند. سوالی که اینجا خلق میشود این است که چرا طالبان با وجود درک این مسئله نه تنها باین تاکتیک عمل میکند و هیچ هراسی ندارد بلکه به هدفشان هم میرسد. بخاطریکه پاسخ این سوال را یافته باشیم لازم است این تاکتیک و موقعیت ولایات را کمی بررسی کنیم. از قندهار تا هرات و از هرات تا مزار، ولایاتی که این مسیر را در بر میگیرند چنین است: قندهار، هلمند، نیمروز، فراه، هرات، بادغیس، فاریاب، جوزجان و بلخ. از بین این ولایت قندهار، هلمند و نیمروز با پاکستان، نیمروز، فراه و هرات با ایران، بادغیس، فاریاب، جوزجان و بلخ با ترکمنستان هم مرز اند. طالبان از پاکستان، که خالق آنها و ضمناً طراح این تاکتیک میباشد هیچگونه ترس ندارد. چون

در ولایات هم مرز پاکستان نیرو هر قدر کم باشد مشکلی متوجه آنها نیست، لکن وقتی که در ولایات هم مرز ایران و ترکمنستان هم همین تاکتیک را بدون کدام ترس به پیش میبرند، فقط یک دلیل شده میتواند که طالبان از طرف ایران و ترکمنستان هیچگونه ترسی نداشته و از جانب آنها تضمین شده است، که وقایع بعدی این مسئله را بیشتر به اثبات میرساند.

طوری که قبلاً ذکر کردیم، دولت جمهوری اسلامی ایران بعد از انفجار اتمی پاکستان با دولت جمهوری اسلامی پاکستان خیلی نزدیک شده و به توافق رسیده بود که مسایل افغانستان را با مشورتهای همدیگر حل و فصل خواهیم کرد. ترکمنستان بعد از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در سال ۱۹۹۰ آزادی خود را کسب کرده بود — بناً کمپنی یونو کال امریکائی با همکاری عربستان سعودی و پاکستان بخاطر تسلط پیدا کردن بر حوزه های تیل و گاز ترکمنستان و صادرات آن به خارج قادر میشود ترکمنستان را در حلقه خود قرار بدهد. این عوامل سبب شد که طالبان بسیار به سادگی و با وجود اخذ این تاکتیک نامعقول بسیار به ساده گی مناطق شمال افغانستان را تحت تصرف خود در آورد. سوال دوم و مهم که مطرح میگردد این است که چرا طالبان با این آسانی و بدون مقاومت از طریق ولایات شمال به ولایت بلخ میرسند. جواب این سوال را میتوانیم از اظهارات خلقی های که با طالبان رابطه داشتند و

در محفلی در کوئته ابراز داشته بودند به سادگی دریابیم. بقول یکی از اشخاصیکه در آن محفل حضور داشت، "خلقى ها کاملاً ایمان داشتند که طالبان با اتخاذ این تاکتیک قادر میباشد مزار را فتح کند و بدنبال آن به هزارستان نیز تسلط یابد". وقتیکه در رابطه با قوتهای هزاره ها و ازبکها بحث صورت میگیرد، یکی از خلقى ها خندیده جواب میدهد که اینبار مثل گذشته ها پلان نشده بلکه بخاطر موفقیت این طرح بیش از حد سرمایه گذاری صورت گرفته و شما خواهید دید که نه تنها مزار سقوط میکند بلکه بامیان هم بدنبال آن سقوط خواهد کرد. 'سرمایه گذاری' که این آقا از آن ذکر میکند، جز سرمایه گذاری کمپنی یونو کال در راستای عملی کردن پروژه انتقال نفت و گاز ترکمنستان از طریق افغانستان به پاکستان و بعداً به خارج، چیزی دیگر نخواهد بود. جای بسیار تأسف است که یک شرکت امریکائی به کمک کشورهای اسلامی بخاطر رسیدن به اهدافش، مبلغ بیست ملیون دالر را برای سرکوب هزاره ها و ازبکها و قتل عام هزاران تن از مردم بیدفاع، از جمله ریش سفیدان، زنان و اطفال و کوچاندن اجباری آنها از مناطق بومی شان باینگونه روش غیر انسانی و بیرحمانه دست میزند. باید یادآور شد که بودجه بیست ملیون دالری در زمانی تصویب میگردد که وضع اقتصادی پاکستان بسیار خراب است و تحریم اقتصادی هم صورت گرفته است. با این حال پاکستان پریشان از این است که چگونه اقساط بدهی هایش را بپردازد تا

شکایتهای صندوق بین المللی پول (IMF) و بانک جهانی رافع بسازد و برای دریافت وام در آینده کدام مشکلی نه داشته باشد.

طالبان زمانیکه در اوایل آگست ۱۹۹۸ (اسد ۱۳۷۷) بسرعت بطرف مزار پیشروی دارد، یکروز قبل از سقوط شیرغان که پایگاه جنرال دوستم بود، ایران قنسولگری اش را در شیرغان بسته و دیپلماتهایش را به مزار شریف انتقال میدهد. این امر آشکار میسازد که ایران از تمام پلانها کاملاً باخبر بود و پلانها طبق میل اش پیش میرفت. شیرغان مثل بادغیس و فاریاب بدون کدام مقاومت سقوط میکند که زمینه ساز سقوط مزار میشود.

چنانکه قبلاً متذکر شدیم که مریبان نظامی ایران در پایگاههای حزب اسلامی گلبدین حکمتیار در بلخ در حال آموزش نظامی آنها بودند. طالبان زمانیکه در بلخ میرسد این نیروها از آنها استقبال میکنند و هم آهنگی شان را در سقوط دادن مزار اعلام میدارند. از زدوبند حزب اسلامی با طالبان مردم مزار بیخبر نبودند و روزانه دهها راپور از طرف اهالیان مزار برای آقای محقق میرسید که دسیسه های شوم آنها را اطلاع میداد. لکن بخاطریکه ایران تضمین حزب اسلامی را کرده بود، آقای محقق مجبور بود که از اینگونه راپورها صرف نظر کند. بطور مثال موتروان، نانوا، دوکانداران و طبقات مختلف مردم که اهمیت مسئله آنها را به هراس انداخته بود بارها به وزارت داخله راپور میدادند لکن جدی گرفته

نمیشد. این راهپورها را آقای محقق دسیسه اختلاف اندازی بین مجاهد اکبر و حزب وحدت تلقی میکرد و چون ایران آقای محقق را اطمینان داده بود که هیچ اتفاقی نمی افتد لذا آقای محقق و قوماندانهایش ایمان داشتند که واقعاً اتفاقی نمی افتد. اما مردم هراسان بودند و این سهل انگاری آقایون را بدیده خوش نمی دیدند.

این دورانیست که ایران موفق شده بود نه تنها اختلافاتی بین محقق و بامیان بوجود بیاورد، بلکه تحت دسیسه های مختلف بهترین قوماندانهای هزاره را که پایه های اصل حزب وحدت و مدافع هزارستان محسوب میشدند یا از بین ببرد و یا از صحنه دور نگهدارد. بطور مثال حاجی احمدی که یکی از قوماندانهای دلیر و برجسته حزب وحدت بود و در هیچ جنگ و جبهه شکست را به خاطر نداشت در مزار شریف اول دستش از کار گرفته در خانه اش تحت مراقبت قرار میگیرد و بعداً توسط دسیسه ای ترور میگردد.

قوماندان شفیع جنگجوی دلیر دیگری که صلاحیت عجیبی در جمع آوری افراد و استحکام پایگاههای نظامی اش و پیشروی در جنگها داشت و یکی از با اعتماد ترین شخص نزد شهید مزاری بود با دسیسه شوم دیگری توسط دست نشانده ایران در خانه خود آقای خلیلی به قتل میرسد.

قوماندان نصیر که یکی از قوماندانهای نترس و شجاع

دیگر حزب وحدت بود و از آغاز جنگهای غرب کابل بامردمش مانند مزاری تعهد سپرده بود. توسط دسیسه ایرانی ها و رضایت آقای محقق در اثر جنگ از پیش طرح شده در حیرتان، بکام مرگ کشانده میشود. نکته ای را که باید در باره قوماندان شفیع و قوماندان نصیر ذکر کرد اینست که تمام اعضاء فامیل این دو جوان در خارج از افغانستان در پاکستان و اروپا زندگی خوبی داشتند. و آنها بارها از شفیع و نصیر خواهش کردند تا جنگ را ترک گفته به آنها بپیوندند. ولی آنها که درس تعهد به مردم را از مزاری آموخته بودند، جواب شان همواره این بود که ما مردم و سنگرهای خود را به هیچ وجه ترک نمی توانیم، شهادت آنها این تعهد آنها را ثابت میکند.

باوجودیکه آقای محقق مطمئن بود که در مزار هیچ اتفاقی نمی افتد آقای خلیلی و شورای مرکزی حزب وحدت در بامیان حفظ مزار را برایشان اهمیت بیشتری داده بهترین نیروهای جنگی و قومندانهای خود را بالباس ابلق کوماندونی که ایران تهیه کرده بود اعزام مزار میکنند. این عمل کرد از سه نظر ناقص بود، یکی اینکه جهات دفاعی هزارستان را در برابر حملات سنگین طالبان تضعیف کرد، دوم اینکه بالباسهای کوماندونی ابلق نیروهای حزب وحدت را در مزار، کاملاً از دیگران متمایز ساخته و شناسائی آنها را بسیار ساده ساخته بود. سوم اینکه نیروهای مذکور از وضعیت درونی و سوق الجیشی مزار و موقعیت

پسته‌های پنهان و عیان جمعیت اسلامی، حزب اسلامی و دیگر احزاب طرفدار ایران که طالبان در آن جای گرفته بودند، کاملاً بی‌خبر بودند. طبق اطلاعات مؤثق اولین فیر توپ از پایگاه استاد عطاء قوماندان ربانی مسعود صورت می‌گیرد، که در حقیقت شفر برای حمله عمومی بر پایگاه‌های حزب وحدت و جنبش ملی اسلامی می‌باشد. جمعیت اسلامی با همکاری حزب اسلامی و طالبان نفوذی عملیاتشان را طبق پلان در شهر مزار شریف آغاز می‌کنند. نیروی حزب وحدت در یک بی‌خبری کامل در کوچه‌های مزار قتل عام و تارومار می‌گردند. طبق گزارشات آنانیکه از مزار جان سالم به پاکستان رسانده بودند، در مزار جنگ را جمعیت اسلامی و حزب اسلامی آغاز کردند، چون در بین کوچه‌ها و خانه‌های مردم جای گرفته بودند، و آقای محقق بخاطریکه کاملاً به جمعیت اسلامی و مجاهد اکبر اعتماد داشت لذا نیروهای حزب وحدت هم فریب این اعتماد را خورده توسط جمعیت اسلامی، حزب اسلامی و طالبان نفوذی در پایگاه‌های آنها تارومار گشته قتل عام میشوند. ۲۴ ساعت بعد از شکست مزار، طالبان رسماً وارد مزار شده و به قتل عام عمومی مردم هزاره و ازبک دست می‌زنند. این قتل عام مردم را وزارت خارجه امریکا در راپور خود بنام "راپور سالانه در مورد آزادی مذهبی در افغانستان" چنین بیان میدارد: "راپور مؤثق در دست داریم که طالبان در دوران سقوط مزار و بعد از آن بتاريخ ۸ اگست

۱۹۹۸ (۱۸ اسد ۱۳۷۷) به قتل عام عمومی مردم و اسیرها دست زدند. گرچه اطلاع دقیق درباره تعداد مقتولین در این دوران معلوم نیست، بخاطریکه کدام ناظر خارجی و یا خبرنگار اجازه نداشت که داخل منطقه گردد و نه کدام تحقیقات در این مورد صورت گرفته، البته طبق راپور میانجی سازمان ملل در مسائل افغانستان، سازمان حقوق بشر و بعضی منابع دیگر تعداد ۲۰۰۰ تا ۵۰۰۰ افراد توسط طالبان کشته شده اند. ضمناً در این راپور می افزاید، عواملی که طالبان را در این قتل عام وادار کرده عقاید شاونیزم نژادی و مذهبی آنان می باشد و در عین حال طالبان می خواستند انتقام رفقای شان را که یکسال قبل در مزار کشته شده بودند، بگیرند، در ادامه راپور ذکر شده است که طالبان بعد از اشغال مزار تا چندین ساعت تمام کوچه ها، سرکها و راههای خروجی از شهر مزار را تحت نظر داشته، هر جنبنده را که میدیدند، زیر آتش باران قرار میدادند، بسیاری از مردم عادی در حالیکه میخواستند از جنگ فرار کرده به پناهگاهی بروند، کشته شدند. اینگونه راپورها در دست داریم که طالبان در زمانیکه خانه پالی منظم را بخاطر اسلحه مردان و اطفال هزاره شروع کرده بودند، آنها را نه تنها لوت و کوب می کردند بلکه اکثر آنها دستگیر و یا درجا قتل می شدند، گرچه طبق شایعات تا جکها و ازبکها هم صدمه دیدند لکن تعداد شان بسیار کم بوده است. ملازمان نیازی والی جدید مزار شریف، به وابستگان کشته شده ها تا چند روز دیگر اجازه نداد تا اجساد مقتولین را که بروی سرکها

افتاده بود، بر دارند. اکثر اسیران را طالبان نه تنها در همان زندان محلی محبوس میکند بلکه تعداد زیاد آنها را به مناطق دیگر تحت کنترل خود مثلاً شبرغان هرات و قندهار می فرستد. در بعضی مواقع زمانیکه اسیران را توسط کانتینر به جای دیگر انتقال میدادند، در اثر گرمی زیاد و کمبود اکسیجن در راه تلف می شدند. طالبان بعد از سقوط مزار صدها افراد غیر نظامی را بطور گروگان گرفتند. طبق بعضی راپورها طالبان دوروز مسلسل بالای سرک جنوب شهر مزار راکت باران کردند که در اثر آن تعداد کثیری از مردم کشته شدند، در حالیکه آنها میخواستند شهر را ترک گویند. ضمناً چنین خبر غیر مؤثق هم است که طالبان دختران و زنان مناطق هزاره نشین را در مزار شریف در اگست ۱۹۹۸ مورد تجاوز قرار دادند و هم با خودشان بردند. درباره آنها تا ۳۰ جون ۱۹۹۹ هیچ گونه اطلاعی در دست نبوده. در ادامه راپور اضافه شده است که اساسی ترین هدف طالبان قتل عام هزاره ها بوده، که اکثر اشیعه هستند. والی جدید طالبان بارها سخنرانی های ضد شیعه ایراد نمود که بعضی آنها توسط رادیو هم پخش گردید. در آن سخنرانی ها وی هزاره ها را مسئول قتل طالبان در مزار شریف که یکسال قبل رخ داده بود قرار داد. ضمناً منان نیازی در یک سخنرانی خود به هزاره ها اعلام کرد که "سنى شوید در غیر آن کشته میشوید".

۱- US department of states. Annual Report on International Religious freedom for

1999. (Afghanistan) Released by bureau of Democracy, Human Rights and Labour.

(Washington DC) September 9, 1999.

واقعاتیکه در مزار رخ داد، دقیقاً مطابق با پلان پاکستان و ایران بود. کنسولگری ایران در مزار فعال بود و کارمندانش هم حضور داشتند و مطمئن بودند که در صورت هر گونه تحول دیپلماتهایش محفوظ خواهد ماند و هیچگونه اتفاقی برایشان نخواهد افتاد. لاکن ایران زمانی تکان میخورد که ۹ نفر از دیپلماتهایش با یک نفر نماینده ایرنا در مزار مفقود میگردند. ایران که به هیچ صورت چنین توقعی نداشت، از این پیش آمد احساس نگرانی کرده فوراً روز بعد از اشغال مزار توسط طالبان، سفیر پاکستان در تهران جاوید حسین را در دفتر وزارت خارجه احضار نموده در حضور علاؤالدین بروجردی در باره دیپلماتهایش اظهار تشویش مینماید. ضمناً بالحن تهدید آمیز به سفیر پاکستان میگوید که "اگر ضروری به دیپلماتهای ما رسید مسئولیتش بدوش شما خواهد بود..... در جوابش سفیر پاکستان اظهار میدارد که طالبان به او اطمینان داده است که دیپلماتهای ایران کاملاً محفوظ میباشند". رادیو تهران هم از قول سفیر پاکستان اعلام میدارد "که دولت پاکستان برای آزادی فوری دیپلماتهای ایران تمام تلاش خود را انجام خواهد داد".

اگر گفتگوی بروجردی و سفیر پاکستان را کمی دقیق تر ارزیابی کنیم نکته ای برای ما آشکار میشود که هر دو جانب مستقیماً در پلان فاجعه بار مزار دست داشتند. ضمناً خارج ساختن دیپلماتهای

ایرانی از شیرغان، یکروز قبل از سقوط آن و حضور دپلوماتهای ایرانی در مزار این امر را واضح میسازد که ایران از طرف طالبان و پاکستان کاملاً مطمئن بوده است. مفقود شدن دپلوماتهای ایرانی و اظهارات جانبین روابط ایران و پاکستان را بظاهر تیره میسازد. با وجودیکه طالبان و پاکستان ایران را اطمینان داده بودند که تمام دپلوماتها صحیح و سالم هستند بتاريخ ۲ سپتامبر ۱۹۹۸ جسد های ۹ نفر از دپلوماتها در گورهای دسته جمعی با کشته شده گان مردم هزاره شناسائی و بیرون کشیده میشوند. مولانا وکیل احمد متوکل سخنگوی عمومی طالبان مسئولیت قتل دپلوماتهای ایرانی را بدوش یک گروپ نامعلوم طالبان انداخته چنین میگوید: "در دوران جنگ بخاطر اشغال مزار یک عده طالبان ناشناس بر کنسولگری ایران حمله برده ۹ تن از دپلوماتهای ایرانی را در زیر زمین ساختمان برده و بقتل رسانده اند. بعداً در کنار دیگر کشته شده ها در گورهای دسته جمعی دفن کرده اند. قتل ۹ نفر ایرانی ها توسط طالبان احساسات مردم ایران را تحریک کرده و موج ضد پاکستان و طالبان بوجود میاورد. و این باعث میشود که مردم بر سفارت پاکستان یورش ببرند و تظاهراتهای برخلاف طالبان براه بیندازند. این جوی که در ایران بوجود می آید بر رهبران دولتی هم تاثیر میگذارد. در نتیجه آقای رفسنجانی در حال شکوه از پاکستان اظهار میدارد: "قرار

نبود اینجوری بشه". !!! آیا این فرمایش آقای رفسنجانی پلان فاجعه بامشترک ایران و پاکستان را برای نابودی هزاره ها و ازبکها ثابت نمیکند؟ بعقیده ما همانقدر که طالبان و پاکستان مستقیم در قتل عام هزاره ها دست داشت، ایران هم با سیاست مذهبی اش بهمان اندازه در زمینه سازی آن قتل عامها سهم داشته است. در نتیجه دولت ایران برای سرپوش گذاشتن بروی آنهمه جنایات و قتل عامها سیاستهایی رابه اشکال ذیل اتخاذ مینماید:

۱. تبلیغات همگانی باتمام امکانات تبلیغاتی اش در جهت بزرگ کردن فقط مسئله دپلو ماتنها.

۲. آغاز مانور نظامی ذوالفقار ۲ بر سرحدات افغانستان.

۳. نام نویسی هزاره ها برای اعزام و انتقام گیری.

در این دوران مهاجرین هزاره که در ایران زندگی میکردند از قتل عام مردم شان صدمه روانی بزرگ را متحمل شدند و تلاش داشتند به هر شکلی که شده خودشان را به افغانستان رسانده با مردم شان مشترکاً با دفاع از سرزمین و مردم خود بپردازند. مگر ایران بخاطر به اصطلاح ما نوریکه آغاز کرده بود مرزها را کاملاً مسدود کرده و بخاطر فروکش کردن احساسات هزاره ها در ایران دفاتری را ایجاد میکند تا با آن بنام نام نویسی برای جبهه، هزاره ها را سرد گرم و مصروف و منتظر در حال بلا تکلیفی قرار بدهد. ناگفته نماند که در جریان این نام نویسی حتی معلولین

هم نام نویسی کرده بودند و حاضر بودند برای جنگ به افغانستان اعزام شوند. ضمناً دولت ایران از قوماندانهای حزب وحدت که در ایران بودند و میخواستند هر چه زودتر به بامیان بروند، به بهانه های مختلف جلوگیری بعمل آورد. قابل یادآوری است که در دوران نام نویسی هزاران تن از داو طلبان هزاره نام نویسی کردند ولی هیچکدام از آنها اعزام نشد. !!!

این عملکردهای ایران هیچگونه نتیجه ای نداد جز اینکه اول با مسدود کردن مرزها بار دیگر بامیان را تضعیف کرد. دوم با نام نویسی و بلا تکلیفی مردم احساسات آنها را فروکش ساخت. سوم با تبلیغات وسیع ۹ تن از دیپلماتهایش، ایجاد جو دشمنی با طالبان و احتمال هر لحظه جنگ ایران و طالبان، توجه اذهان جامعه جهانی و خصوصاً مردم افغانستان را بطرف خود جلب کرده بود که در نتیجه، قتل عام هزاران تن از مردم هزاره زیر این هیاهوی تبلیغاتی دفن گردید.

طالبان بعد از کنترل کامل مزار متوجه بامیان میشوند. بخاطر وارد کردن فشار بیشتر بر بامیان محاصره اقتصادی هزارستان را تنگ تر میسازد. گرچه بامیان قبلاً هم در حال محاصره بود ولی راه مزار باز بود و از طرف مزار کمکهای میرسید. با کنترل مزار توسط طالبان این راه هم مسدود میگردد. گرچه طالبان بعد از فتح کابل بارها بر هزارستان یورش بردند و میخواستند راه کابل مزار را باز نمایند ولی هر بار شکستهای سختی

را متحمل شدند. اما اینبار حمله شانرا از طریق سیغان و کهمرد بر بامیان آغاز میکنند. طالبان چرا طریق سیغان و کهمرد را برای حمله بر بامیان انتخاب میکنند و موفق هم میشوند؟

ساکنین سیغان و کهمرد تماماً هزاره سنی میباشند. گرچه از قرن‌ها هزاره‌های سنی و شیعه در یک منطقه با هم زندگی میکنند ولی تا کنون نتوانسته‌اند مسایل مذهبی شانرا حل نمایند. این اختلاف مذهبی نه تنها بین هزاره‌ها حساسیت و دوری ایجاد کرده بلکه در طول تاریخ اجانب و مخالفین از این حیلۀ اختلاف مذهبی سوء استفاده کرده‌اند. که در نتیجه آن هیچگاه به ملت هزاره فرصت یکپارچه شدن ملی را نداده است. گرچه حزب وحدت در اواخر چندین تن از هزاره‌های سنی را در شورای مرکزی عضویت داده بود و در تمام تصمیم‌گیریهای حزب وحدت شامل بودند، لکن باز هم مثل همیشه دستهای خارجی با استفاده از سیاست مذهبی و پیروان آن نه تنها اجازه نمیدهند تا محور ملی نژادی دور از تعصبات مذهبی بوجود بیاید بلکه تاریخ را بار دیگر بر مردم هزاره تکرار ساخته و توسط تعصبات مذهبی مردم هزاره را وحشیانه سرکوب نموده پراکنده می‌نمایند. تسلیم شدن هزاره‌های سیغان و کهمرد در حقیقت زمینه ساز سقوط بامیان میگردد. بامیان در آنزمان در وضعیتی قرار داشت که بهترین قوم‌اندانهایش ترور شده و یا از صحنه دورنگهداشته شده بودند. نیز در حدود سه هزار تن از جنگجویانش تحت دسیسه‌ای به مزار فرستاده

شده و در آنجا تار و مار شده بودند. ترور بهترین قوماندانهای حزب و حدت روحیه افراد نظامی را کاملاً تضعیف کرده بود. لهندا و قتیکه طالبان با کمک هزاره های سیغان و کهمرد بر بامیان حمله میکنند، مقاومت چندان در برابر آنها صورت نمیگیرد.

بامیان در ۲۲ سنبله ۱۳۷۷ (۱۳ سپتامبر ۱۹۹۸) بدست طالبان سقوط میکند. طبق راپور وزارت خارجه امریکا در این دوران در حدود پنج صد نفر به قتل میرسند که دو صد نفر آنها مردم عادی هستند. نشریه مرکز اطلاعاتی افغان بنام "افغانستان" چاپ پیشاور تحت عنوان "در بامیان چه میگذرد؟" از وضعیت بامیان بعد از اشغال توسط طالبان به نقل از یک شاهد عینی چنین مینویسد: "بعد از سقوط بامیان صدها انسان بیگانه در آتش انتقام سوختند. همه چیز به کام آتش سپرده شد و خون دهها انسان در گوشه و کنار ریخته شد.... مردم از ترس متواری شدند، عده ای از عساکر (طالبان) دستیافته بر مناطق در همدستی با باشندگان مناطق سیغان و کهمرد خانه های مردم دشت عیسی خان، دست برسونه، شهیدان، سرخ، شیغلنگ، مومرک، خردک زای، چهارخانه، تول قدمشاه، حبشی، کج، شاهراه، قرغنه تو، اچه قل، جوک، قلعه سبزی، آقرباط و قطار سم را آتش زده به خاکستر مبدل

کردند و اموال آنها را به غارت بردند. در جای دیگر نقل میکند که طالبان بعد از کنترل با عمل کردهایشان مردم بومی آنجا را مجبور به ترک از خانه هایشان میکردند. این عمل در شرایط بد سردی هوا صورت میگرفت که در اثر مهاجرت در آن هوای سرد و راههای پر برف هزاره جات تعداد زیادی از پیر مردان، زنان و کودکان توان مقاومت در برابر سردی را از دست داده به کام مرگ سقوط میکردند و متباقی آنها را زیر برف دفن کرده براه شان ادامه میدادند. در جای دیگر می افزاید که پلان تخلیه بامیان به هدف ایمن سازی آن بشدت تطبیق میشد. تاکنون در حدود ۳۵ هزار خانه در بامیان به آتش کشیده شده است.^۱

رهبران حزب وحدت در آغاز حملات بر بامیان صحنه را ترک گفته بطرف ایران رهسپار میشوند. باید تذکر داد که یکی از رهبران حزب وحدت آقای قربانعلی عرفانی در طی مصاحبه ای با نماینده مجله هیرالد در سال ۱۹۹۷ در بامیان چنین فرموده بود "پشت سر ما کوههای هندو کش قرار دارد و در مقابل ما طالبان و پاکستان، ما حاضریم کشته شویم ولی تسلیم نه میشویم".^۲ این تعهد را در حقیقت شهید مزاری به آنها هدیه کرده بود. ولی می بینیم وقتی که صدای فیر در اطراف بامیان شنیده میشود، رهبران در اولین فرصت فرار را بر قرار ترجیح داده به ایران پناه میسرند. ناگفته نماند که آقای آیت الله صادقی پروانی و آقای آیت الله

صالحی به طیاره رسیده نمیتوانند و تسلیم طالبان میشوند. طالبان آنان را به کابل انتقال داده از آنان چند فتوی، تأیید و سخنرانی از نظر شرعی برای برحق بودن خود، گرفته آنان را آزاد میسازند و آنها بار دیگر در اولین فرصت بازهم جانشان را به ایران رسانده، نیشهای شانرا با خنده هایشان بمردم نشان داده در جمع رهبری حضور فعال میابند. ممکن است آنها ترک کردن صحنه و بازی کردن با سرنوشت مردم را یک امر ساده تصور کنند لکن مردم اینرا خیانت به خون شهید مزاری و هم رزمهایش که ایمان، تعهد و وفاداری را به مردم اش به ارث گذاشته بود میدانند. همان درخت تعهد را فقط عسکران و قوماندان حزب وحدت بانثار جانشان در سخت ترین شرایط که از سرما و گرسنگی میمردند ولی سنگرهایشانرا رها نمیکردند بار دیگر با دادن خونشان آبیاری کردند. ولی متأسفانه رهبران مقدس مآب با فرارشان بسیار یسادی همان تعهدی را که شعار زبانی شان بود زیر پا کرده اعتماد و اعتبار مردم را از بین میبرند. در حقیقت این عمل بزرگترین خواست دشمنان ماصحاً جمهوری اسلامی ایران بوده و میباشد. از جانب دیگر آقای شیخ محمد اکبری که از آغاز مخالف ایجاد مرکزیت مردم بود، آمدن طالبان و سقوط حزب وحدت را فال نیک گرفته تسلیم طالبان میشود. تا از این طریق نه تنها حتی الامکان از ایجاد یک مرکزیت ملی و مردمی جلوگیری کرده باشد بلکه توانائیهای مردم هزاره را در

اختیار طالبان قرار داده در صدد تضعیف کردن هر چه بیشترین مردم عمل کند. ناگفته نماند که با وجود تسلیم شدن اکبری به طالبان دفاتر او در ایران فعالتر از دفاتر حزب وحدت میباشند.

بعد از فرار رهبران و فروپاشی مرکزیت رهبری در بامیان طالبان شدیداً به عملیات انتقام جویانه خود دست زده ضمن قتل عام و به آتش کشیدن خانه ها مردم را مجبور به ترک سرزمین شان میکند. در نتیجه بار دیگر مهاجرتهاى عظیمی از سمت شمال و هزارستان به سمت پاکستان و ایران آغاز میگردد. با این حال آنانیکه تعهد مزارى را در سینه داشتند صحنه را ترک نگفته بخاطر ادامه مبارزه شان مجبور میشوند با ملیشه های مسعود هم آهنگ شده تحت فرماندهی او قرار بیگیرند. این امر در حقیقت خواست و طرح از قبل پلان شده ایرانى ها و مسعود بود. تا نه تنها مرکزیت هزاره ها را نابود کنند بلکه نیروهای نظامی آنها را در خدمت اهداف خود قرار بدهند. از سوی دیگر شیخ محمد اکبری بخاطر یک وفاداری خود را برای طالبان ثابت کند از مناطق مختلف هزارستان بزور جلیبی جمع کرده در خدمت طالبان قرار میدهد تا با این عمل خود دو کار مهم کرده باشد. یکی اینکه طالبان را از خود راضی نگهدارد و دوم مردم هزاره را از نظر روحی و فزیکى تضعیف کند. که در حقیقت خواست تمام دشمنان هزاره میباشد. نکته قابل توجه اینست که در جنگهای بعد از سقوط بامیان که بین مسعود و طالبان صورت میگیرد تعداد زیادی از کشته شده گان جانبین را

هزاره ها تشکیل میدادند.!!! اگر با این حقایق کمی بیشتر توجه کنیم به این نتیجه میرسیم که در افغانستان هدف تمام قوت های خارجی و ابادی آنها فقط و فقط سرکوب و نابود کردن هزاره ها بوده است. هیچ جای شک نیست که تاریخ را بار دیگر تکرار کردند و با این پیش آمدهای ناگوار و فاجعه های درد آور فاجعه شوم دوران عبدالرحمن را در اذهان ما تازه کردند. اینگونه برخورد شائونیستی و قتل عام های مردم بیگناه، غضب سرزمینها و مجور به مهاجرت کردن این حقیقت را با ثبات میرساند که "از این مردم" ترس دارند. و این ترسشان سبب شده هر گاه فرصتی بدستشان برسد از هیچگونه عمل غیر انسانی در برابر ملت هزاره دریغ نکنند.

عبدالرحمن بخاطر سرکوب کردن مردم هزاره از ملاها فتوی می گرفت که هزاره ها شیعه هستند، جهاد علیه آنها واجب است و از تمام سنی ها میخواست که "سراین مردم از من و مال آنها از شما می باشد". در این عصر طالبان هم کاملاً همان سیاست را اتخاذ کرده و عیناً مثل عبدالرحمن عمل میکند که این عمل آنها از هیچ کس پوشیده نمانده و صحبت ملائمان نیازی نماینده طالبان در مزار که هزاره ها را مخاطب قرار داده گفته بود "یا سنی شوید یا کشته میشوید"، دقیقاً همان سیاست مذهبی عبدالرحمن را ثابت میکند. عبدالرحمن از اختلاف هزاره های سنی با هزاره های شیعه استفاده کرده بود، هم نور طالبان هم از این سیاست استفاده کرد که باعث سقوط بامیان شد. عبدالرحمن از وضعیت ملوک الطوائفی هزاره ها استفاده

عظیمی را برد، اما در این عصر دستهای خارجی هزاره‌ها را به بند احزاب مختلف بسته بودند و فراکسیونهای در بین آنها ایجاد کرده بودند که بنفع طالبان تمام شد. عبدالرحمن از افراد اپرتونیست استفاده کرده با تطمیع آنها هزاره‌ها را از داخل ضربه زد. همینطور طالبان هم به سرمایه‌گذاری روی افراد اپرتونیست زمینه سرکوب و سقوط هزاره‌ها را آماده ساخت. عبدالرحمن در تاشقند زندگی میکرد ولی توسط انگلیسها آورده شد و بر مردم افغانستان مسلط گردانیده شد. طالبان در پاکستان تشکیل میگردد و بعد از مدتی با کمک امریکا عربستان سعودی و پاکستان افغانستان را تصرف کرده تحت کنترل خود در می‌آوردند.

عبدالرحمن در برابر خدمت انگلیسها که او را بقدرت رسانده بود، دو کار و خوش خدمتی را برای انگلیسها انجام داد. یکی اینکه افغانستان را کشور مزاحمی در برابر کشور روسیه تزاری ساخت. دوم اینکه خط دیورند را طبق میل انگلیسها کشید. همینطور طالبان که دست پرورده پاکستان است وعده میکند بعد از کنترل کامل افغانستان نه تنها خط دیورند را برسمیت خواهد شناخت بلکه افغانستان را جاده امنی برای تجارت پاکستان با آسیای میانه هم قرار خواهد داد.

۱- در ۱۰ جون سال ۲۰۰۰ هیئت بلندرتبه پاکستانی از منطقه قمرالدین کاریز بازدید کرد تا مسئله خط دیورند را با طالبان حل نماید. قابل یاد آوریست که در ماه گذشته در اسلام آباد مذاکراتی که در بین هیئت پاکستانی و طالبان انجام گرفته بود در آن توافق شده بود که در قمرالدین کاریز در رابطه با خط دیورند اختلافاتی که وجود دارند آنرا حل مینمایند. (روزنامه مشرق ۱۳ جون ۲۰۰۰)

در زمان عبدالرحمن تعداد زیاد از داؤ طلبان از نقاط مختلف برای جهاد مقدس بر علیه هزاره ها سرازیر شدند. * در زمان طالبان نه تنها از تمام ولایات پاکستان، صدها هزار نفر برای جهاد در افغانستان سرازیر شدند بلکه عربها، آفریقائی ها و بنگله دیشی ها و حتی اندونیشیائی و مالیزیائی ها بطور سیل آسا از طریق پاکستان برای جهاد وارد افغانستان میشدند.

در زمان عبدالرحمن بعد از شکست هزاره ها حاصل خیزترین سرزمینهای این مردم مثل مناطق اورزگان، تری ده راود، دایه فولاد، ارزگان خاص، مقر، قره باغ، میدان شهر و بزور از چنگ ساکنین آن در آورده شده و کوچیها را بر آن مسلط ساختند. همینطور طالبان به کوچ دادن اجباری نه تنها هزاره ها دست زدند بلکه بر سرزمین ازبکها و ترکمنها هم تسلط خود را با جای دادن مردم مناطق جنوبی و مشرقی، گسترش دادند. در زمان عبدالرحمن هم هزاره ها قتل عام شدند. همینطور در زمان طالبان ملت هزاره فاجعه قتل عام هزاران تن از مردم خود را شاهد بود. عبدالرحمن با عملکردهای غیر انسانی اش سیاستی را دنبال کرد که هزاره ها روحیه استقلال طلبی خود را از دست بدهد و از موجودیت خود احساس انزجار بکند. همینطور طالبان با عملکردهای شبیه عبدالرحمن عیناً همان سیاست را دنبال کردند.

رهبران حزب وحدت بعد از اینکه بامیان را بحالش گذاشته عازم

ایران میشوند، در آنجا علت سقوط بامیان را در این میدانند که ما شاید با هم ائتلاف نداشتیم. لذا ائتلاف جدیدی را با مشارکت آیت الله شیخ آصف محسنی رهبر حرکت اسلامی، سید عالمی بلخی نماینده صاحب اختیار آقای شیخ محمد اکبری از پاسداران جهاد که فعلاً متحد طالبان است و آقای محمد کریم خلیلی رهبر حزب وحدت، بوجود می آورند. قابل یاد آوری است که بتاريخ ۲۱ آپریل ۱۹۹۹ قوماندانهای حزب وحدت موفق میشوند در ظرف چند ساعت ضمن اینکه بامیان را بتصرف خود درمی آورند، طالبان را تا سیاه خاک به عقب می رانند. این پیروزی حزب وحدت از یکسویه تنها برای طالبان بلکه برای تمام جهان غیر قابل باور بود. از سوی دیگر این پیروزی جرقه ای میشود تا چراغ امید ملیتهای افغانستان بار دیگر روشن گردد. اخبار زبان پشتوننام 'وحدت' چاپ پیشاور این واقعه را چنین بیان میدارد "بعد از سقوط بامیان در سال ۱۹۹۸ ما امیدوار شده بودیم که بنیاد تشیع از افغانستان ریشه کن شده، ولی سقوط دوباره بامیان این امید ما را نقش بر آب کرد". دولت جمهوری اسلامی ایران و مسعود و متحدین آنها، که سقوط بامیان را بدست طالبان جشن گرفته بودند، تسخیر دوباره بامیان بدست نیروهای حزب وحدت برای آنان غیر قابل تحمل بود. مسعود که همیشه خواب حکومت کردن یکه تازانه خود را در افغانستان بکمک ایران می دید، همیشه در صدد تضعیف قوتهای ملیتهای دیگر بود. لذا وقتی که بامیان

بار دیگر بدست نیروهای حزب وحدت می افتد، مسعود وحشت از این میکند که از یک سو قدرت دیگری دوباره در کنار او مطرح گردیده، و از سوی دیگر نیروهای حزب وحدت که اکنون ملیشه های جنگی او شده اند از کنارش خواهند رفت. بناً او در اولین فرصت یک هیئت بامشارکت نمایده ای از حرکت اسلامی و پاسداران جهاد که بتازگی ائتلاف جدیدی را در تهران با حزب وحدت بوجود آورده بودند به بامیان فرستاده و از حزب وحدت خواستند تا کنترل بامیان را تحویل آنها بدهند. نیروهای حزب وحدت پیشنهاد آنها را رد میکنند ولی زمانیکه می بینند ممکن است جنگ داخلی براه بیفتد، از کنترل بامیان دست بردار میشوند. اما می بینیم وقتیکه طالبان به قصد تصرف بامیان حمله شان را آغاز میکنند، نماینده گان شورای ائتلاف و آقای مسعود بدون کدام فیری بامیان را ترک گفته فرار میکنند. این امر در حقیقت به خاطر این نبود که آنها کنترل بامیان را به شورای ائتلاف بسپارند بلکه برای این بود که بار دیگر مرکز هزاره ها به "اختیار خودشان" قرار گرفته روی پایشان ایستاده نشوند و دوباره در مجامع بین المللی مطرح نگردند. لکن آقای مسعود این رانمی دانست که این نوع روش سیاسی او در آینده چه خطرات جبران ناپذیری برای ملیت تاجک ببار خواهد آورد.

صدر اعظم پاکستان نواز شریف زمانیکه مشغول فتح افغانستان

بود و ضمناً خوشحال از شاهکاری هایش بنظر میرسید در مناطق قبایلی ولایت سرحد با اطمینان در یک سخنرانی اش اظهار داشت که "در پاکستان هم یک حکومت شبیه طالبان بوجود خواهیم آورد" لاکن او غافل از این بود که در درون دستگاه پاکستان هم تحولاتی در حال وقوع است.

صدر اعظم هند آقای واجپائی که با حرکت سمبولیک اش در ماه فیروزی ۱۹۹۹ با بس مسافر بری از راه زمینی وارد شهر لاهور پاکستان میشود باعث تغییرات جدیدی در سیاست منطقه میگردد. واجپائی وقتی که با نواز شریف در رابطه با کشمیر و توافقات تجارتی قرارداد لاهور را امضاء میکرد، اصلاً تصور نمیکرد که چند ماه بعد درگیر جنگ در بلندیهای کارگل با پاکستان خواهد شد. کوههای کارگل در کشمیر هند در جای موقعیت دارد که از یکطرف نزدیک مرز چین میباشد و از طرف دیگر تسلط کامل بر راه حمل و نقل سیاحن دارد که یک منطقه استراتژیکی برای پاکستان، چین و هندوستان محسوب میشود. سپری کردن زمستان در ارتفاعات کارگل که متشکل از ۱۵۰ قله های بلند میباشد و ۳۰ قله آن از اهمیت استراتژیکی برخوردار است، بسیار دشوار میباشد. عساکر هند همیشه در فصل زمستان آن قله های استراتژیکی را ترک میکردند و زمانی که هوا قدری گرم میشد دوباره به آنجا بر میگشتند. بعد از زمستان سال ۱۹۹۹ در بهار سال ۲۰۰۰

زمانیکه نیروهای هند عازم بلندیهای کارگل میشوند در آنجا بانیهوهای مسلح شبیه مجاهدین کشمیر که قبلاً جابجا شده بودند برخورد میکنند. بین آنها درگیری آغاز میگردد. این جنگها در ماه جون به اوج خود میرسد. هندوستان پاکستان را متهم میکند که این نیروهای ارتش پاکستان میباشند و آنرا از آن مناطق باید بیرون بکشد. اما پاکستان کاملاً منکر شده میگوید که این نیروها مربوط مجاهدین کشمیر بوده و هیچگونه ربطی به پاکستان ندارد. این درگیریهای در کارگل مناسبات پاکستان و هند را بقدری خراب میسازد که دو طرف آمادگی کامل برای جنگ میگیرند. دولت پاکستان به مرور زمان از طرف مجامع بین المللی تحت فشار قرار میگیرد تا اینکه به مداخله خود در کارگل اعتراف میکند. دولت هند آماده باش به نیروهای دریائی، زمینی و هوائی خود میدهد. در این زمان نواز شریف فوری از چین دیدار نموده و از دولت چین تقاضای کمک در صورت جنگ با هند را مینماید. برعکس انتظار او دولت چین به او تأکید میکند که هرچه زودتر این مسئله را با هند توسط مذاکره از طریق صلح آمیز حل کند. طبق گزارشات روزنامه ها، دولت چین نواز شریف را میگوید که نزد کلینتن رفته از او بخواهد که مسئله کارگل را بین پاکستان و هند حل نماید. در نتیجه نواز شریف مجبور میگردد نزد کلینتن برود. بتاريخ ۴ جولای نواز شریف موفق میشود با کلینتن دیدار نماید.

طبق گزارش روزنامه ها آقای کلینتن رئیس جمهور امریکا مدت ۲۰ دقیقه نواز شریف را پشت دروازه به انتظار می نشاند و بعد از پذیرش او زمانیکه با او در حال مذاکره می باشد با واجپائی صدراعظم هند تیلیفونی تماس میگیرد. در این مذاکره نواز شریف توافقنامه و اشنگتن را امضاء مینماید. طبق این توافقنامه پاکستان باید نیروهایش را از کارگل فوری اخراج نماید. عقب نشینی پاکستان از کارگل اگر از یکطرف مداخلات او را در کشمیر عیان میکند، از طرف دیگر سیاست امریکا و چین را هم آشکار میسازد. سوالیکه اینجا مطرح میگردد این است که پاکستان انتظاری که از چین داشت تا در برابر هند کمک شود، چطور اینگونه جواب غیر مترقبه دریافت نمود؟! اکثریت مبصرین سیاسی به این عقیده هستند که چین بخاطریکه حقیقت این سیاست را درک کرده بود، که جنگ بین هند و پاکستان زمینه را برای دخالت مستقیم نظامی امریکافراهم خواهد کرد که هرگز به نفع چین نخواهد بود لذا تلاش کرد هرچه زودتر این مسئله از طریق مذاکرات حل گردد.

شکست پاکستان اگر از یکطرف روحیه پاکستان را در برابر هند تضعیف نمود از طرف دیگر سوء تفاهم در بین ارتش پاکستان و دولت نواز شریف هم ایجاد کرد که این مسئله بالاخره باعث سقوط نواز شریف گردید.

گرچه مداخله مستقیم پاکستان در افغانستان از زمان ضیاء الحق

تاکنون جاری بوده است ولی پاکستان هم از تأثیر پذیری سیاستهایش در افغانستان بدور نمانده است. 'برخوردهای فرقه ای' یکی از مهمترین عواملی است که پاکستان شدیداً درگیر آن بوده است. ازدوره ضیاء الحق تا کنون هزاران نفر قربانی این سیاست متعصبانه مذهبی شده اند که در اواخر دوره نوازشریف به اوج خود میرسد. طبق منابع پولیس پنجاب از سال ۱۹۸۷ تا اکتوبر ۱۹۹۹ فقط در ولایت پنجاب ۱۲۵۴ عملیاتیهای مذهبی صورت گرفته که در نتیجه جمعاً ۷۴۰ نفر کشته و قریباً ۲۶۰۰ نفر زخمی شده اند.^۱

طوری که قبلاً هم ذکر کردیم فرقه پرستی در دوره ضیاء الحق تحت یک پلان خلق میشود تا ضمن اینکه حرکت جهاد اسلامی در برابر شوروی تقویت گردد، در کنار این حرکت تعصبات مذهبی و فرقه پرستی هم تقویه شود تا در آینده نه تنها حرکتهای روشنفکری و ملی را توسط آن سرکوب کنند بلکه حرکت جهاد اسلامی را هم در آینده بتوانند تضعیف کنند. در نتیجه، این فرقه پرستی مذهبی، وسیله جنگ غیر مستقیم بین عربستان سعودی و ایران، برای تصاحب رهبری مسلمین در افغانستان و پاکستان گردید. گرچه در هر دوره دولتهای حاکم در پاکستان برخوردهای مذهبی و فرقه پرستی فراوان وجود داشته است ولی در اواخر دوره نوازشریف به اوج خود میرسد. علیرغم آنکه

دولت با بعضی اقداماتش موفق میشود که بعضی از اعضای گروههای تروریست مذهبی را دستگیر کند ولی نواقصی که در نظام قضائی پاکستان وجود دارد باعث میشود که آنها دوباره رها شده به فعالیت هایشان ادامه بدهند. وخامت او ضاع روز بروز حکومت پاکستان را مجبور میکند که دست به اقداماتی بزند، لذا وزیر اعظم پنجاب شهباز شریف برادر نواز شریف صدر اعظم پاکستان، برای پولیس پنجاب بطور مخفی دستور میدهد که در صورت برخورد با تروریستهای مذهبی آنها را به گلوله ببندد. بعد از این دستور در پنجاب تعداد زیادی از تروریستهای مذهبی در برخورد با پولیس کشته میشوند. در نتیجه این برخوردها رهبران تروریستهای مذهبی به نواز شریف و شهباز شریف اخطار میدهند که در صورت دوام این برخوردها خود آنها هم محفوظ نخواهند ماند. باید یاد آور شویم که در همین دوران در مسیر راه 'رایوند' توسط انفجار یک بمب، سوء قصد به جان نواز شریف صورت میگیرد که مسئولیت آنرا یکی از تروریستهای مذهبی بعهدہ میگیرد. این برخورد، نواز شریف و شهباز شریف را سخت می ترساند و شهباز شریف مجبور میگردد با نماینده های تروریستهای مذهبی مذاکره نماید، در نتیجه رهبران اسیر تروریستها از زندان آزاد میگردند. که در حقیقت این عمل ضعف و ناتوانی دولت پاکستان را در برابر تروریستهای مذهبی نشان میدهد. در همین دوران شهباز شریف در یک کنفرانس

مطبوعاتی بتاريخ ۴ اکتوبر سال ۱۹۹۹ صریحاً اعلام میدارد که طالبان مسئول تروریزم مذهبی در پاکستان میباشند. روزنامه انگلیسی 'دان' در راپور خود در رابطه باین موضع گیری شهباز شریف چنین مینویسد: "تروریستها که مسئول قتلها در برخورد های مذهبی در پاکستان هستند در کشور همسایه (افغانستان) تربیه شده اند. ما با افغانستان تماس گرفتیم تا تروریستهای که به افغانستان پناه برده اند را به پاکستان تحویل بدهند". ضمناً شهباز شریف اضافه کرده میگوید "این یک حقیقت غیر قابل تردید میباشد که زمانیکه دیمو کراسی پایه هایش را مستحکم میسازد دشمنان داخلی و خارجی برای تضعیف آن دست بچنین اعمالی میزنند و تلاش میکنند با استفاده از نام مقدس اسلام بین فرقه های مختلف مسلمان پاکستان اختلافات عمیق ایجاد کنند. در ادامه گفته هایش یاد آور شد که طبق قانون اساسی، دولت پاکستان یک کشور تنها سنی و یاشیعه نیست بلکه یک کشور اسلامی میباشد. با در نظر داشت اینکه پاکستان همیشه از طالبان حمایت میکرد و یکی از نزدیکترین دوست آنها بلکه در واقع خالق آنها بود، موضع گیری جدید یکی از مسئولان بلند رتبه دولتی پاکستان آقای شهباز شریف برادر صدر اعظم، در سیاست پاکستان سرو صدای بزرگی را برآورد.

انداخت. نه تنها گروه‌های اسلامی پاکستان که حامی طالبان میباشند این موضع گیری شهباز شریف را محکوم کردند بلکه طالبان هم این به اصطلاح اتهامات!!! را تکذیب کردند. بعد از اینکه این سروصداها در پاکستان و افغانستان به اوج خود میرسند فردای آروز وزیر خارجه پاکستان این موضع گیری شهباز شریف را کاملاً تکذیب کرده و گفته های او را اینگونه توجیه میکند که اشتباهی در برداشت روزنامه نگاران صورت گرفته و آقای شهباز شریف چنین نگفته است. این مسئله زمانی دارای اهمیت بیشتر میشود وقتی که نواز شریف صدراعظم پاکستان بتاريخ هفت اکتوبر یعنی روز بعد اعلام وزارت خارجه پاکستان، در اسلام آباد در یک کنفرانس مطبوعاتی اعلام میکند که تروریستهای مذهبی را که دولت دستگیر کرده، آنها در تحقیقات خود صریحاً اظهار داشته اند که در یکی از کمپها در افغانستان تربیه شده و مسلح گردیده اند. آقای نواز شریف با وجود اینکه توضیح نداد که این کمپهای تربیتی را در افغانستان کی کنترل میکند، ولی گفت که این مدارک رابه قندهار به ملا عمر فرستاده ایم و از آنها خواسته ایم تا این کمپهای تربیتی نظامی را هر چه سریعتر ببندد. در جواب این اظهارات آقای نواز شریف، احمد متوکل سخنگوی طالبان بتاريخ ۸ اکتوبر ضمن اینکه اظهارات آقای نواز شریف را تکذیب مینماید میگوید که "این شکایت پاکستان برروابط طالبان و پاکستان هیچگونه اثر منفی نخواهد گذاشت. ما حاضر

هستیم با پاکستان هر گونه تعاون و همكاری را داشته باشیم". اودر ادامه اظهاراتش روی این مسئله تاکید کرده گفت: "ما برای مجاهدین پاکستانی که در افغانستان هستند، این مسئله را روشن کرده ایم که کسی اجازه نخواهد داشت که سرزمین افغانستان را برضد پاکستان مورد استفاده قرار بدهد. و ما هم هیچگونه تصور نمیتوانیم که برخلاف پاکستان باینگونه اعمالی دست بزنیم". نکته جالب توجه اینست زمانی که طالبان تلاش دارد پاکستان را راجع به اظهارات فوقش متقاعد سازد، وزیر داخله پاکستان چودری شجاعت حسین بعد از یک جلسه با اداره کنترل مواد مخدر، طی یک کنفرانس مطبوعاتی اظهار میدارد که علیرغم نگرانی پاکستان، سیاست دولت پاکستان در رابطه با افغانستان تبدیل نخواهد شد. اودر اظهارات خود افغانستان را متهم میسازد که پاکستان را برای خودش یک راه ترانزیتی ساخته تا توسط آن مواد مخدرش را به بازارهای جهانی انتقال بدهد. اودر اظهاراتش اضافه میکند که ما بعد از تلاشهای فراوان موفق شده ایم که نه تنها از کشت کوکنار در پاکستان جلوگیری نمائیم بلکه لابر اتوارهای تولید مواد مخدر را هم کاملاً نابود بسازیم. فعلاً ادعا میتوانیم که پاکستان یک کشور تولید کننده مواد مخدر نمیشد. او با اظهار این نکته که هفتاد در صد مواد مخدر جهان تنها در افغانستان تولید میگردد، روی این مسئله

تاکید کرد که این مواد مخدر از طریق پاکستان به بازار جهانی عرضه می‌گردد. او اظهار داشت که عربستان سعودی رسماً با ما گفته که آن قاچاقچی‌های مواد مخدر که در عربستان سعودی سربریده میشوند، افغانها هستند. این نوع برخوردهای پاکستان و متهم ساختن افغانستان در نفس خود، یکنوع تغییر در سیاست پاکستان را آشکار می‌سازد. ما بر این باور هستیم که این تغییر در سیاست پاکستان، عملی نیست که خود آنها آنرا اتخاذ کرده باشند بلکه ریشه عمیق‌تر دارد. برای اینکه علل این تغییرات را دریابیم بهتر است کمی به عقب برگردیم. امریکا در دوران جنگ سرد تلاش داشت با همکاری مستقیم پاکستان و همکاری غیر مستقیم ایران، بهر شکلی که شده جلو پیشروی شوروی را بگیرد. بعد از سیاستهای جدید گرباچف که شوروی را از هم پاشید، هدف بزرگ امریکا و متحدین او برآورده می‌گردد. لکن باز هم افغانستان اهمیت خود را از دست نمیدهد. به‌خاطریکه امریکا برای دستیابی به اهداف جدیدش از یکسوا افغانستان را بازبشکل احرم فشار برای روسیه و کشورهای آسیای میانه که اکثر آرای صلاحیتهای اتمی هستند، ایران و چین نگهدارد و از سوی دیگر بتواند کنترل کامل بر منابع طبیعی آسیای میانه حاصل نماید. لهذا طبق پلان، گروه طالبان را با کمک

پاکستان بوجود می‌آورد. بگفته دگروال متقاعد محمد یوسف "طالبان بمطابق طرح برق آسا، (بلتیز کریگ) در ظرف چند هفته افغانستان را بتصرف خود در آوردند". کسانی که طالبان را بوجود آورده بودند، باین نظر بودند که در مدت زمان کم وبابودجه کم بتوانند به هدفشان در افغانستان نایل آیند. لهذا طالبان در عملیاتشان نه تنها گروه‌های جهادی پشتون را که چهارده سال جهاد اسلامی بر علیه شوروی انجام داده بودند کاملاً از صحنه طرد کرده نابود ساخت بلکه بر بیشتر نقاط افغانستان هم کنترل حاصل کرد. در این رابطه معاون سکرتر خارجه امریکا کارل اندرفرت در مصاحبه ای با صدای امریکا چنین اظهار نظر نموده است: "طالبان به این شرط بوجود آمده بود که آنها به کنترل کامل افغانستان دست یابند". اما جنگ‌های بعدی و بار بار شکست خوردن طالبان این نقص را ثابت کرد که طالبان قادر نیستند به تنهایی سرتاسر افغانستان را زیر تصرف خود در آورند. لهذا این مسئله امریکارو ادار ساخت تابر سیاست‌های خود در منطقه تجدید نظر کند. پاکستان که سیاست خارجی اش و بالخصوص در مورد افغانستان هیچ وقت در اختیار خودش نبوده از این تجدید نظر سیاست امریکا در رابطه با طالبان تأثیر مستقیم می‌پذیرد. اظهارات نواز شریف صدراعظم پاکستان، شهباز شریف وزیراعظم پنجاب وشجاعت حسین وزیر داخله

پاکستان رادرهمین رابطه میتوان دید. مجله هفت روزه تکبیر چاپ کراچی این تغییرات سیاست پاکستان را اینگونه بیان مینماید "وزیراعظم پنجاب آقای شهبازشریف ومسئول بزرگترین اداره استخباراتی پاکستان (آی.اس.آی) درماه گذشته برای بازدید از امریکا وارد واشنگتن شدند. هیئت پاکستان ضمن اینکه با وزارت خارجه امریکادیدوبازدیدداشتند، برای جلب کمکهای اقتصادی با I.M.F (صندوق بین المللی پول) وبانک جهانی، ودرموردامضاء قرارداد منع آزمایش انفجارات اتمی (C.T.B.T.) بامقامات امریکائی مذاکراتی انجام دادند. طبق منابع، دولت امریکانه تنها درمورد موضوعات فوق بابهیئت پاکستانی گفتگو کردند بلکه ازنفوذ روزافزون طالبان درپاکستان، اسامه بن لادن وفعالتهای مدارس دینی هم اظهار تشویش نمودند. گفته میشود که آقای شهبازشریف برای امریکا اطمینان داده است که مابرعلیه گروههای رادیکال اسلامی ومدارس دینی اقدامات جدی بعمل خواهیم آورد. دردوران گفتگو دولت امریکا کمکهای اقتصادی را به پاکستان مشروط به اقدامات علیه مدارس دینی نمود. از سوی دیگر رئیس استخبارات پاکستان رئیس استخبارات امریکارا دردوران گفتگو اطمینان میدهد که ما اقدامات خودرابر خلاف مدارس دینی مرحله وارآغاز خواهیم کرد. درجای دیگر ازاین مجله ذکر شده: که وزیراعظم پنجاب ورئیس استخبارات زمانیکه به پاکستان

برمیگردند درباره عملی کردن طرح امریکا، شروع به برنامه ریزی میکنند. نتیجتاً در قدم اول در کراچی از میان ۱۵۰۰ مدارس دینی ۲۰۰ مدارس را نامطلوب تشخیص داده دستور دادند که برعلیه آنها اقدامات جدی بعمل آورند.

طبق منابع دولت امریکا بر دولت پاکستان فشار آورده که علیه آن مدارس دینی اقدامات جدی بعمل آورند که طرفداران اسامه و طالبان هستند. آنها نه تنها برای طالبان نیروی انسانی میفرستند بلکه حمایت سیاسی و کمک مالی هم انجام میدهند. در مرحله اول لیست آن مدارس دینی تهیه شده است که رابطه مستقیم با طالبان و اسامه دارند. در قدم اول تعداد ۳۹۲ مدارس کشف گردیده است که در آنجا به محصلین تربیه نظامی داده میشود. طبق راپورها، خطرناکترین این مدارس در ولایت سند وجود دارد!

دولت نواز شریف و شهباز شریف ممکن بود با تمام توانائی خود این سیاستش را به پیش میبرد اگر فقط یکماه بعد بتاریخ ۱۲ اکتوبر ۱۹۹۹ دولت او با کودتای جنرال پرویز مشرف سقوط داده نمیشد. ممکن است اکثر مبصرین سیاسی با این عقیده باشند که اقدامات و سلسلههای نواز شریف برعلیه طالبان باعث سقوط دولت او گردید. لکن بعکس ما این تغیر در زمامداری قدرت بخاطر این ایجاد شده که

عملی کردن آن سیاست بطور منظم و سیستماتیک صورت بگیرد. چون در یک نظام دیموکراسی مثل نظام نواز شریف عملی کردن آن برنامه ها ممکن نبود و تطبیق آن هرج و مرج های بزرگی را بوجود می آورد.

گرچه در انتخابات ۱۹۹۷ طبق پلان، مسلم لیگ که نواز شریف در رأس آن قرار داشت، نه تنها در پارلمان مرکزی ۲/۳ بخش کرسی ها را تصاحب میکند بلکه در پارلمانهای ایالتی هم اکثریت کرسی به او متعلق میگردد. نتیجتاً در سراسر پاکستان حکومت مسلم لیگ تشکیل میگردد. از طرف دیگر در ولایات سرحدی افغانستان یعنی ولایت سرحد و ولایت بلوچستان تعداد قابل توجه چوکیهای را که جمعیت علمای اسلام (فضل الرحمان) بزرگترین حامی طالبان تصاحب کرده بود در رابطه با سیاست افغانستان نمیتوان نادیده گرفت. قابل تذکر است که در تشکیل حکومت بلوچستان، مسلم لیگ با جمعیت علمای اسلام و نماینده های محلی دست داشتند. که در تمام دوران حکومت بلوچستان جمعیت علمای اسلام نقش معاونت و زیر اعظم را ایفاء نموده است. همینطور در پارلمان مرکزی هم جمعیت علمای اسلام یکی از متحدین قوی دولت نواز شریف محسوب میشد. باینحال برای نواز شریف با آن چهار چوب دولت ممکن نبود برای عملی کردن طرحهای داده شده، از جدیت و قاطعیت استفاده نماید. لذا لازم بود

بجای این حکومت که از طرف متحدین اش همواره مورد تحدید بود، حکومتی بوجود بنیاید که نه تنها هیچ قدرتی داخلی او را تحدید نتواند بلکه برنامه هایش را هم با جدیت و قاطعیت عملی کند. اظهارات پرویز مشرف در اوایل تصاحب قدرتش که میگفت "شخصیت ایده آل من آتاترک است" و بعضی اقدامات که انجام داد این ادعای ثابت میسازد. بخاطریکه دولت جنرل مشرف را خوبتر بشناسیم بدنیست بعضی از گفته ها و عملکرده های او را ذکر کنیم. در اوایل حکومتش در دوران مصاحبه هایش میگفت که: "من یک شخص لیبرال هستم و آتاترک یک شخصیت ایده آل من میباشد. من میخواهم پاکستان را مثل ترکیه یک کشور آزاد بسازم". ضمناً دریکی از سخنرانی هایش این نکته را ذکر کرده گفت "نظام پاکستان یک نظام اسلامی نیست بلکه پاکستان یک کشور اسلامی است چون مردم آن مسلمان میباشند". ضمناً یکی از عملکردهای آقامی مشرف که سیاست او را آشکار میسازد اعلام متوقف کردن "افغان سیل" میباشد. باید تذکر داد که افغان سیل دفتری است که مستقیماً تحت نظر آی اس آی (استخبارات ارتش پاکستان) کار میکند و تنها دفتری است که ضمن اینکه پالیسی در باره افغانستان تهیه مینماید آنرا عملی هم میکند این دفتر تا حدی آزاد و با اختیار بوده که حتی رئیس جمهور و صدراعظم پاکستان هم نمیتوانستند در امور آن مداخله کنند. این اظهارات تنها تا حد

پرویز مشرف محدود نه بوده بلکه تمام تیم دولتی او بایک پالیسی جدید کارشان را آغاز کردند. مثلاً وزیر داخله جدید پاکستان معین الدین حیدر در اوایل جون ۲۰۰۰ در یک مصاحبه با نیویارک تایمز اظهار داشت که پاکستان را یک کشور مرفعی و سیکولر خواهیم ساخت از این عمل ما ممکن است بعض افراد خوش شان نیاید. ولی طی مراحل دست و پای آنها را جمع خواهیم کرد. در باره مدارس دینی اظهار نموده گفت "ما تصمیم گرفتیم که آن هزاران مدارس دینی را کنترل کنیم که آنها نه تنها بر علیه غرب در دل مردم نفرت ایجاد میکنند بلکه برای جهاد کشمیر، افغانستان، بوسنیا و چیچن مجاهد میفرستند. گرچه در دوران مصاحبه آقای معین الدین حیدر وزیر داخله پاکستان این نکته را هم یاد آور میگردد که این اجندای امریکا نیست بلکه پالیسی خود دولت پاکستان میباشد ولی وقتی دقیق تر شویم این اقدامات دنباله برنامه های نواز شریف را نشان میدهد. آقای معین الدین حیدر در مصاحبه دیگرش در مورد جهاد افغانستان چنین ابراز عقیده میفرماید که "جنگ افغانستان جهاد نیست بلکه خانه جنگی میباشد" او میگوید که ما نه میخواستیم مثل سالهای گذشته امسال هم مردم از پاکستان برای جنگ در افغانستان بروند. با این عمل کرد دولت پاکستان آقای کارل اندرفرت معاون وزیر خارجه امریکا در امور آسیای

جنوبی ابراز رضایت کرده چنین اظهار نموده است "پاکستان برای کنترل بر دهشت افگنی اقدامات تازه ای را که انجام داده برای امریکا خوش آیند است و امیدوار هستیم که این برنامه موفق خواهد شد و ما از پاکستان چنین انتظار را داشتیم^۱". صدای امریکا در یک راپور خصوصی خود در این مورد چنین میگوید "بعد از فشار زیاد از طرف امریکا بر پاکستان دولتی نظامی پاکستان وعده داده که بر علیه آن مدارس دینی اقدامات خواهد کرد که گمان میرود از دهشت افگنی پشتیبانی میکنند. بقول آقای کارل اندرفرت "ببینیم آیا پاکستان این کار را خواهد کرد یا نه...!! البته وزیر خارجه پاکستان با ما وعده داده که یقیناً این کار را خواهیم کرد^۲". دولت نظامی پاکستان ضمن این که همان اجندای که نواز شریف در اواخر حکومت خود تهیه کرده بود پیش میبرد بلکه بخاطریکه از طرف سیاسیون کدام مانع برایش خلق نه گردد، برنامه احتساب را آغاز میکند که در این رابطه تعداد کثیر از رهبران سیاسی از تمام گروهها به بهانه ای به زندان انداخته شده و یا از کشور فرار میکنند. در نتیجه اقدامات دولت نظامی علاوه بر اینکه فعالیتهای سیاسی کاملاً خاتمه مییابد آتش تروریسم مذهبی و فرقه گرایانه که به اوج خود رسیده بود دفعتاً خاموش میگردد. در همین

۱. روزنامه مشرق ۱۰ جون ۲۰۰۰

۲. روزنامه مشرق ۱۹ جون ۲۰۰۰

دوران دولت نظامی به نام جلو گیری از قاچاق بر نامه ای را طرح میکند که توسط آن مرزهای پاکستان با افغانستان را مسدود میسازد. در این رابطه معین الدین حیدر وزیر داخله پاکستان در یک بیانیه خود چنین ابراز میدارد^۱ "در رابطه با فرقه گرانی (تروریزم مذهبی) قاچاق و مواد مخدر با طالبان برخورد جدی خواهیم کرد. اگر طالبان برای جنگ نیروی انسانی بکار دارد او باید بجای پاکستانیها از افغانها استفاده کند. در ادامه سخنهایش افزوده میگوید ما هیچ پاکستانی را اجازه نه خواهیم داد تا او در خانه جنگی افغانستان سهم بیگیرد^۱". در نتیجه این گونه موقف گیری دولت پاکستان تغییرات در ظواهر بعضی کارهایش مشاهده گردید مثلاً در زمان سابق در دوران شدت جنگ روزانه هزاران تن داوطلب بطور علنی بشکل قافله ها عازم افغانستان شده به کمک طالبان می شتافتند و در مرز پاکستان و افغانستان هیچ گونه سوال و جواب و ممانعتی از آنها صورت نمی گرفت. اما در دوره حکومت نظامی مشرف ظاهراً جلو اینگونه حرکتها گرفته شده است. اگر از یک طرف ظاهراً در پاکستان اینگونه اقدامات صورت می گرفت از طرف دیگر امریکا هم از صحنه دور نبود.

سفیر امریکا در شورای امنیت در سازمان ملل متحد آقای

ریچارد میولبرول بتاريخ ۶ اکتوبر سال ۱۹۹۹ بخاطر تحریم اقتصادی بر

طالبان پیشنهادی را برای شورای امنیت سازمان ملل متحد تحویل می‌دهد. و از سازمان ملل می‌خواهد با پرواز طیاره آریانا در کشورهای عضو سازمان ملل متحد ممانعت صورت گیرد. تمام حسابهای بانکی، کمکها جانی‌داد و املاک طالبان در تمام کشورها متوقف و منجمد گردد. و از طالبان خواسته میشود این تحریم‌ها در صورت برداشته خواهد شد که دهشت افگنی را خاتمه داده و اسامه بن لادن را تحویل امریکا بدهد. سازمان ملل متحد در ۱۵ اکتوبر بیانیه‌ای صادر میکند که در آن از طالبان خواسته میشود در مدت ۳۰ روز اسامه بن لادن را تحویل امریکا بدهد در غیر آن صورت تحریم را از تاریخ ۴ نوامبر ۱۹۹۹ آغاز خواهد کرد. طالبان از تحویل اسامه بن لادن به امریکا کاملاً خود داری میکنند و سازمان ملل به تاریخ مقرر تحریم را بالای طالبان تطبیق می‌کند. طالبان بعد از تطبیق تحریم شدیداً تحت فشار قرار می‌گیرد. تاحدی مجبور میگردد که از سازمان ملل می‌خواهد لااقل روابط پستی طالبان را بگذارد فعال گردد. در نتیجه‌ای این تحریم اقتصادی و وضعیت مردم افغانستان که از بیست و دو سال به این طرف درگیر جنگ است بدتر میگردد. قیمت یک بوجی آرد که قبل از تحریم در حدود ۱۲ لک افغانی بود. دفعته‌تا ۳۰ لک افغانی ارتقامی یابد. ممکن بود این تحریم اقتصادی به مرور زمان بر طالبان اثر می‌گذاشت اگر جمهوری اسلامی ایران بتاريخ ۲۱ نوامبر ۱۹۹۹ یک هفته بعد از تحریم مرزهایش

را بروی طالبان باز نمی کرد. مولوی وکیل احمد متوکل سخن گوی طالبان یکروز قبل از گشودن مرزهای ایران میگوید "این تصمیم ایران برای بهتر ساختن روابط هر دو کشور مفید خواهد بود". باید بیاد داشته باشیم که ایران بعد از قتل ۹ دیپلوماتش توسط طالبان مرزهایش را با افغانستان کاملاً بسته بود. در اثرباز شدن مرزهای ایران و کمک به طالبان نه تنهاتحریم اقتصادی سازمان ملل بی اثر میگردد. بلکه بازارهای افغانستان مملو از مال ایرانی میگردد.

منافع و سیاستهای کشورهای خارجی در افغانستان

هنوز هم در افغانستان آتش جنگ شعله وراست. ضمن اینکه "پیشروی ها و شکست ها" روزانه تکرار میگردد تعداد کثیری از مردم بیگناه طعمه آتش جنگ شده به قتل میرسند. این جنگ تا آن زمان ادامه خواهد داشت تا کشورهای ذی دخل به اهداف نهی خود نرسند، ولو اینکه صدها هزار تن از مردم بیگناه در راستای تحقق اهداف آنها قربانی گردند و یا خانه ها و سرزمین شانرا از دست داده در کشورهای بیگانه مهاجر گردند. با وجود این همه فاجعه دردناک انسانی هنوز هم کشورهای خارجی افغانستان را بساط شطرنج تلقی کرده در صدد پلان

ها و چالهای جدید برای حصول اهداف شان هستند. بنحاطریکه این بازی شطرنج را خوبتر درک کنیم بایدنظری به منافع واهداف کشورهای ذیدخل بی اندازیم.

امریکا

در دوران جنگ سرد امریکا برای اینکه شوروی را در مرزهایش محدود نگهدارد جو اسلامی را در منطقه و جهان ایجاد مینماید. طوریکه قبلاً هم یادآور شدیم. امریکا در دوران جنگ سرد با در نظر داشت روحیه ای مذهبی مردم افغانستان و دارا بودن مرز وسیع با شوروی، افغانستان را میدان جنگ برای جلوگیری نفوذ شوروی ساخت. امریکایی ها نه تنها جو جهاد اسلامی را در افغانستان شدیداً تقویه کرد بلکه در منطقه و تمام کشورهای اسلامی این جور ابرضد کمونیزم و نفوذ شوروی حمایت و تقویه نمود و بالاخره موفق شد نه تنها شوروی را عملاً در جنگ برای حصول منافع اش کشاند بلکه هزاران تن از عربها و غیر عربها را از کشورهای اسلامی برای جهاد استخدام کرده از طریق پاکستان به افغانستان سرازیر کند. بقول وزیر خارجه پاکستان آقای عبدالستار "سیا (C.I.A.) بنحاطریکه ارتش شوروی را از افغانستان بیرون کند. بیست و پنج هزار مجاهد عرب را استخدام کرده به افغانستان فرستاد. مگر بعد از حصول منافع اش در جهت برگرداندن

آنها هیچ گونه اقدامی نکرد^۱. ناگفته نماند تمام عربها یک‌ه برای جهاد به افغانستان آمده بودند با اندیشه ای وهابی شان اکثرأ تحت پوشش گلبیدین حکمتیار و عبدالرسول سیاف قرار داشتند که رهبری و هم آهنگی آنان را بعد از عبدالله عظام، اسامه بن لادن بعهدہ گرفت. البته قابل یاد آوریست که تنها راه ورود عربها به افغانستان پاکستان بود. این عربها و غیرعربها یک‌ه از کشورهای اسلامی در افغانستان سرازیر شده بودند نه تنها برخلاف شوروی جنگیدند بلکه بعد از فروپاشی شوروی در جنگهای داخلی افغانستان هم سهم فعال داشتند. گرچه در سال ۱۹۹۱ زمانیکه شوروی از هم می پاشد. بزرگترین هدف امریکا برآورده میگردد ولی افغانستان باز هم اهمیت خود را برای امریکا از دست نمی دهد. بخاطر یک‌ه گرچه شوروی از هم پاشیده ولی باز هم خاک وسیع منابع فراوان و ماشین جنگی مدرن در دست دارد که ممکن است در آینده بار دیگر در دنیا بعنوان قدرت بزرگ عرض اندام کند از سوی دیگر کشورهای آسیای میانه با داشتن منابع فراوان صلاحیت اتمی و خصوصاً مسلمان بودن همه آنها ممکن است در آینده درد سری برای امریکا خلق کند ضمناً ایران هم باشعارهای "امریکا شیطان بزرگ" و "مرگ بر امریکا" و با نظام بنیادگرائی اسلامی آخوندی شیعی، برای امریکا درد سر بوده است نیز چین با وجودیکه در دوران جنگ سرد مثل امریکا

همکاری تسلیحاتی به پاکستان برخلاف شوروی میکرد لاکن بعد از فروپاشی شوروی امروز امریکا بیم از این دارد که مبادا چین در منطقه جای شوروی سابق را تصاحب کند. در نتیجه امریکا مجبور میگردد برای دستیابی به اهداف جدید سیاستهای نو در افغانستان اتخاذ نماید در این رابطه تشکیل طالبان و ظهور اسامه بن لادن را میتوان ذکر کرد.

اسامه بن لادن از همان عربهای است که در آغاز "جهاد اسلامی" توسط امریکائی ها استخدام شده بود او تا سال ۱۹۹۶ یک فرد گمنام بود لاکن بعد از تشکیل طالبان و موافقیتهای جزئی آنها در ماه می ۱۹۹۶ با خانواده اش همراه با یکعده از مجاهدین عرب وارد جلال آباد میگردد. نام او زمانی بر زبانها می افتد و قتیکه در اگست ۱۹۹۸ در سفارتخانه های امریکا در کنیا و تانزانیا انفجارات رخ میدهد که در نتیجه آن ۲۵۰ نفر به قتل میرسند. دولت امریکا شخصی بنام اسامه بن لادن را مسئول اصلی این انفجارات معرفی کرده میگوید که تمام طرح و پلان این انفجارات توسط او صورت گرفته است. باید تذکر داد که اسامه بن لادن اصلاً یمنی میباشد و پدرش مالک کمپنی بزرگ پیمان کاری در عربستان میباشد. اختلافات بن لادن با آل سعود بظاهر بعد از ورود نیروهای ارتش امریکا در عربستان سعودی اوج میگیرد و انتقاد او بار بار از خانواده سلطنتی سعودی، دولت سعودی را مجبور میگرداند تا تابعیت او را لغو کند. امریکا ۱۳ روز بعد از انفجار

سفارتخانه هایش بخاطر نشان دادن سرعت عمل و پاسخ به تروریزم بر پایگاه‌های بن لادن در جلال آباد خوست به تعداد ۷۰ موشک کروزر فیر میکند که در نتیجه این عملیات هفت نفر کشته میشوند که در بین آن سه نفر یمنی، دو نفر مصری و یک نفر آن از عربستان سعودی شامل میباشد. این حملات موشکی امریکا نه تنها هیچ صدمه به او نه میرساند بلکه دفعه‌تاً در تمام جهان اسلام اسامه را یک قهرمان جهادی مسلمانها معروف ساخته بر سر زبانها می اندازد.

به عقیده ما این عمل امریکا بخاطری انجام شد تا برای اسامه بن لادن ضمن این که یک پایگاه دائمی و مطمئن تهیه کرده باشد او را وسیله برای فشار بر طالبان هم بسازد تا در صورت نیاز از آن استفاده نماید و در واقع او را "تیموغ" در گلولی طالبان بسازد. از جانب دیگر امریکا با این حملات موشکی اش برای پاکستان هم فهماند که هیچ کدام از پایگاه اتمی اش از تیررس موشکهای او بدور نه خواهد بود. ناگفته نماند که در جایگاه که پاکستان انفجار اتمی صورت داده بود (چاغی بلوچستان) چند عدد موشک انفجار نکرده کروزر امریکا افتاده بود، که در آن موقع متخصصین نظامی جهد خشی کردن آن به منطقه رفته بودند.

۱ - طالبان، اسلام، نفت و بازی بزرگ جدید در آسیای میانه (احمد رشید) ترجمه اسماعیل حکیمی،

بخاطریکه چهره اسامه بن لادن را بهتر بشناسم از راپور که در روزنامه دی نیوز (The News) بتاريخ ۱۶ می ۲۰۰۰ چاپ شده بود نقل میکنیم: فرانسه از پاکستان خواسته است به جای تمرکز صرف روی قضیه اسامه بن لادن جهت انحلال سازمانهای تروریستی سر سخت که از افغانستان عمل میکنند گامهای را بر دارند. در یک گذارش محرمانه چهار صفحه ای که توسط آژانس اطلاعات مخفی فرانسه آمده است اسامه بن لادن ناراض سعودی به اندازه دیگر تروریستها، سخت جان، ترسناک و بنیادگرا نمیشد این اطلاعات جمعی و سازمان اطلاعاتی امریکا است که اسامه را بیرکاغذی ساخته است، او یک ماهی کوچک در یک دریاچی کلان میباشد. امریکا توسط محور قرار دادن اسامه بن لادن بحیث یک قهرمان جهاد اسلامی فرقه سنی در جهان و با قرار دادن افغانستان بحیث یک مرکز تربیت نظامی و تجمع بنیاد گرا نه تنها ولایت فقیه را بلکه آسیای میانه، روسیه و چین را هم تحت فشار قرار داده میتواند مثلاً جنگجویان اسامه بن لادن و طالبان در جنگهای چیچن ها با روسیه عملاً در جهاد آنها سهم گرفته و نیز نیروهای چیچن را در کمپهای تربیتی در افغانستان آموزش میدهند. لازم به تذکر است که تنها دولت طالبان دولت چیچن را به رسمیت میشناسد. همین طور جمعه نمنگانی را به علیه دولت ازبکستان دست به

جهاد اسلامی زده کمک و حمایت میکند. چین هم از تأثیرات این جهاد اسلامی بدور نمانده است. در کمپهای تربیتی افغانستان مجاهدین اویغور از سنکیانگ چین هم تربیه میگیرند. این مجاهدین نه فقط برای چنینها مشکلات ایجاد کرده اند بلکه در جهاد چیچنها علیه روسیه هم توسط عساکر روسیه دستگیر شده اند. لذا در اثر مداخلات طالبان و مجاهدین سنکیانگ، چین مجبور میگردد در ماه اپریل ۱۹۹۶ در شینگهای کنفرانس را با همکاری قزاقستان، قرغزستان، تاجکستان و روسیه برگزار کند که بعداً بنام کنفرانس شینگهای ۵ معروف گردید. در ادامه این کنفرانس رؤسای جمهور کشورهای فوق درنیشیک در ماه اگست ۱۹۹۹ گرد هم جمع شده قبل از همه از موج بنیادگرانی و تأثیرات آن بر کشورهای همسایه احساس نگرانی کرده در پایان اعلامیه مشترک را بدین مضمون به نشر می‌رسانند: هر یکی از ما بکسی اجازه نخواهد داد سرزمین ما را برای فعالیتهای که استقلال، تمامیت ارضی و امنیت ملی اجتماعی ما را بخطر می‌اندازد مورد استفاده قرار بدهد. بهر حال این گونه اظهارات و صف بندی ها بیانگر تشویش این کشورها در قبال سیاستهای جدید امریکا در منطقه میباشد. گرچه مداخلات امریکا در آسیای میانه جدیداً صورت نه گرفته است بلکه این در حاد ترین دور جهاد افغانستان هم جاری بود. بقول دگروال یوسف دایریکتر اسبق آی اس آی ویلیام کیسی (دایریکتر جنرال سیا) اولین نفر

بود که در ۱۹۸۴ پیشنهاد کرد که دایره جنگ را در مناطق شوروی (آسیای میانه) باید گسترش داد. تا از این طریق از روابط نژادی، قبیله‌ای و مذهبی آنها استفاده گردد. اگر در این مناطق شورش و درگیری ایجاد گردد شوروی متحمل ضربه‌ای خواهد شد که جنگ افغانستان را فراموش خواهد کرد. برای جنرال اختر عبدالرحمن (رئیس آی اس آی) پیشنهاد کرد "که در مرحله اول کار را با فرستادن مواد تبلیغاتی آغاز میکنیم و زمانی که اوضاع مناسب شد اسلحه خواهیم فرستاد تا آنها به عملیات مسلحانه دست بزنند" دگروال یوسف افزوده میگوید که "برای من اعتراف این مسئله هیچ گونه ننگ نیست که ما با رهنمائی امریکا جنگ را گسترش دادیم و در طی سه سال آینده آن طرف دریای آمو در مناطق شوروی چندین عملیات نظامی خورد و بزرگ انجام دادیم. تمام این طرحها و پلانیها را خود جنرال اختر عبدالرحمن میداد و تحت نظر آی اس آی عمل میشد. بخاطر این مقاصد ما صدها مجاهد را بطور خصوصی تعلیم دادیم. در جای دیگری میگوید که: "گرچه ویلیام کیسی گفته بود کتابهای تبلیغاتی که در آن ظلمهای روسها بر ازبکها تشریح شده باشد فرستاده شود ولی من بسیار اصرار کردم که قرآن شریف با ترجمه به زبان ازبکی و روسی برای آنها فرستاده شود. در نتیجه در مرحله اول سیاه بتعداد ده هزار نسخه از قرآن شریف برای ما آماده کرد که در آن مناطق فرستاده شد. ضمناً دگروال یوسف می

افزایت که ما بار دیگر در سال ۱۹۸۸ از سیا تقاضا کردیم که ما به تعداد بیشتری از قرآن شریف نیاز داریم و سیا برای ما تهیه کرد. اوضاع بطور غیر منتظره امید بخش بود و تعداد کثیری از جوانان احساساتی از ما تقاضای اسلحه کردند و اجازه خواستند که ما در مناطق خود بطور فوری جهاد آغاز میکنیم و نیز تعدادی از آن جوانان آماده شدند تا در جهاد افغانستان شرکت کنند.^۱

با وجود اینکه این جنگ، جنگ خود پاکستان نبود و دگروال یوسف اعتراف میدارد که این جنگ را ما با خواست امریکا انجام دادیم، این امر را نشان میدهد که امریکا از همان آغاز مداخلات اش را در آسیای میانه شروع کرده بود. با فروپاشی شوروی نه تنها مداخلات امریکا در آن مناطق قطع نمیکرد بلکه بخاطر منافع جدید اش توسط همان افراد و سازمان هایکه سابق در این راستا فعال بودند شدت بیشتری اختیار میکند. اصولاً بعد از فروپاشی شوروی که مقصد بزرگ امریکا بود. جنگ و مداخلات باید خاتمه می یافت، ولی چرا بعد از فروپاشی شوروی و سقوط دولت نجیب الله جنگهای خونین یکی بعد دیگری تجدید میگردد و تجربیات جدیدی صورت میگیرد. مجاهدین بجای تشکیل حکومت اسلامی بجان یکدیگر می افتد، طالبان بوجود می آید و افغانستان به یک پایگاه جهنمی تروریسم و تربیتی آنها تبدیل میگردد.

اگر دقیق تر روی این مسایل توجه گردد آشکار خواهد شد که برای امریکا بیشتر از مسایل سیاسی، منافع اقتصادی اهمیت دارد. آسیای میانه سرزمینی است سرشار از منابع نفتی و گازی که توجه امریکا را از خیلی قبل جلب کرده بود. و امریکا در صدد آن بود که چگونه بر این مناطق تسلط و دسترسی حاصل نماید. برای این که خوبتر به مقاصد امریکا پی ببریم بد نیست نظری بر سرزمین آسیای میانه بی اندازیم.

سرزمین آسیای میانه از پنج کشور ترکمنستان، تاجکستان، ازبکستان، قیرغیزستان و قزاقستان تشکیل شده است. اکثریت این کشورها دارای معادن و ذخایر وسیع میباشد که تفصیل آن چنین است.

ازبکستان

طبق آمار سال ۱۹۹۳ ازبکستان دارای ۴۴۷۴۰۰ کیلو متر مربع مساحت با نفوس ۲۱۱۷۹۰۰۰ نفر، پرجمعیت ترین کشور است که ۷۳.۷ درصد آن از بک میباشد. این کشور بر علاوه معادن سرشار دیگر فلزات، تنها معدن طلایش در صحرای قزل قم و نواحی شمال غربی دره فرغانه در سال ۱۹۹۲ میزان آن به هفتاد و پنج هزار تن میرسد و ضمناً یکی دیگر از صادرات مهم آن گاز میباشد.

قزاقستان

قزاقستان با مساحت ۲۰۷۷۰۰۰ کیلو متر مربع، بزرگترین

کشور از نظر مساحت و بانفوس ۱۷۱۸۶۰۰۰ انفوس، دومین پرنفوس ترین کشور آسیای میانه محسوب میگردد. که ۴۴ درصد آن را قزاقها تشکیل میدهد.

بر علاوه معادن وسیع و سرشار فلزات، میزان ذخایر نفتی شناخته شده آن تا جنوری ۱۹۹۳ در حدود ۲۱۰۵ میلیارد بیلر ۱۵۹ لیتری بوده است. البته در ماه مارچ ۱۹۹۳ در محدوده یکصد و سه هزار کیلومتر مربع از ناحیه دریای خزر انکشاف شده که ۲۶ تا ۶۰ میلیارد بیلر نفت وجود دارد. با این حال سالانه فقط ۲۶ میلیون تن نفت استخراج میگردد که هژده میلیون تن آن مصرف داخلی بوده و متباقی آنها صادر میشود.

تاجکستان

تاجکستان ۱۴۳۱۰۰ کیلومتر مربع مساحت داشته و ۵۷۰۵۰۰۰ نفر نفوس دارد. که ۶۵ درصد آنها را تاجکها تشکیل میدهد. تاجکستان فقیر ترین جمهوری آسیای میانه بشمار می آید. گرچه ذخایر نفت و گاز هم دارد ولی چیزیکه برای کشورهای غرب خصوصاً امریکا قابل تشویش است، ذخایر اورانیوم آن میباشد. امریکا هراس دارد که اورانیوم را در کشورهاییکه دارای سلاح زره ای (اتمی) هستند صادر نکنند.

ترکمنستان

ترکمنستان ۴۸۸۰۰۰ کیلو متر مربع مساحت و چهار میلیون و ۴۲۹۲۰۰۰ نفر نفوس دارد که ۷۶ درصد آنرا ترکمنها تشکیل میدهد. این کشور دارای منابع عظیمی بوده که تنها گوگرد آن در رده سوم و گاز آن در رده چهارم جهانی قرار دارد. ذخایر گاز طبیعی آن سیزده هزار میلیارد متر مکعب برآورد شده است که ۸۰ تا ۹۰ میلیارد متر مکعب آن سالانه استخراج میگردد و ۹۰ درصد آن صادر میشود. نیز در سال ۱۹۸۹ به مقدار ۴۲.۶ میلیون بیلر نفت خام استخراج گردیده است.

قیرغیزستان

قیرغیزستان ۱۹۸۵۰۰ کیلو متر مربع مساحت و چهار میلیون و ۴۵۲۶۰۰۰ نفر نفوس دارد که ۵۷ درصد آنرا قیرغیزها تشکیل میدهد. این کشور سالانه حدود ۲.۲۵ میلیون تن ذغال سنگ، ۷۹۶۰۰۰ بیلر نفت خام و ۶۸ میلیون متر مکعب گاز تولید دارد.

آمار فوق الذکر در سال ۱۹۹۳ تهیه شده بود که مدت زمان کمی میگذشت این کشورها از زیر سلطه شوروی آزاد شده بودند. لکن بعداً که آمار گیری صورت گرفته طبق آن، ذخایر این کشورها را

بمراتب بیشتر ذکر کرده اند که احتمال می‌رود در آینده نزدیک آسیای میانه بمقام اول در تولید نفت و گاز در جهان دست یابد و توجه جهانیان را بخود جلب کنند. لہذا می بینیم که بعد از فروپاشی شوروی، سقوط دولت داکتر نجیب الله، پیروزی مجاهدین و تشکیل دولت اسلامی در افغانستان نه تنها آرامش بر نمی گردد بلکه جنگهای خونین داخلی در بین گروههای قومی آغاز میگردد. که این جنگها اعلام پایان جهاد مشترک چهارده ساله بر علیه شوروی یعنی پایان صحنه اول بازی و ایجاد درز عمیق بین ملیتهای مختلف افغانستان میباشد. این یک امر طبیعی است که بعد از چهارده سال جنگ، کشتار، خرابی و مهاجرت ها مردم افغانستان در انتظار یک آرامش همیشگی بودند. تا بار دیگر لذتهای زندگی را در آرامش بچشند. ولی متأسفانه این خواب تعبیر نمیگردد و مطابق پلان صحنه دوم بازی بزرگ آغاز میگردد تا زمینه را برای پذیرش ممثل دیگر بنام طالبان آماده سازد، که در حقیقت این سناریو بیانگر سیاستهای جدید امریکا و هم پیمانانش برای حصول اهداف جدیدشان میباشد.

در تشکیل طالبان نه تنها امریکا، عربستان سعودی، پاکستان و کمپنی یونو کال دست داشتند بلکه قاچاقچیان بین المللی مواد مخدر هم در این تشکیل سهم فعال داشتند. در این مورد احمد رشید خبرنگار The Far Eastern Economic Review در افغانستان و پاکستان در

یکی از مقاله‌اش در مورد تشکیل طالبان چنین می‌گوید: "نفوذ عمده دیگر پاکستان بر طالبان عبارت بود از مافیای قاچاق و حمل و نقل، مستقر در شهرهای کوئته و چمن در بلوچستان. این مافیا که عمدتاً پاکستانی هستند، اما تعداد پشتونهای افغانی از همان قبایل متعلق برهبری طالبان نیز از طریق علایق اقتصادی و پیوندهای ازدواجی با آنها در م تنیده اند. از طرف فرماندهای نظامی اطراف قندهار دچار محدودیت شده بودند و نمیتوانستند به راحتی قاچاق سنتی خود را بین افغانستان، پاکستان، ایران و آسیای مرکزی گسترش دهند. مافیای کوئته چمن کمک مالی زیادی به طالبان کرد مثلاً طالبان در یک روز در ماه مارچ ۱۹۹۵ شش میلیون کلدان برابر به یکصد و پنجاه هزار دالر از این مافیا در چمن دریافت کردند و روز بعد هنگامیکه برای حمله به هرات آماده میشدند دو برابر این مبلغ را در کوئته گرفتند. ظرف چندماه قاچاقچیان کوئته مصرانه از طالبان میخواستند که هرات را بگیرند تا کنترل جاده ترکمنستان بطور کامل در اختیار آنها قرار گیرد. در ماه می ۱۹۹۵ طالبان حملات خود را بالای هرات آغاز نمود. گرچه نیروهای طالبان به شدت درهم شکستند و در حدود سه هزار نفر تلفات دیدند. لکن علیرغم این عقب نشینی، فرصتهای تجاری برای خانواده طالبان و مافیای حمل و نقل تا به هرات افزایش یافت.^۱ داستان مذکور را

۱. افغانستان، طالبان و سیاستهای جهانی (مجموعه مقالات) ترجمه عبدالغفار محقق صفحه ۱۱۴ تا ۱۱۹

روزنامه جنگ چنین بیان داشته است "مطابق گزارش یک نماینده طالبان در ۲۴ ساعت گذشته قریباً صد نفر از مجروحین طالبان در کویت و پشین آورده و در شفاخانه صلیب سرخ داخل بستر گردیده اند. ضمناً می افزاید که طالبان برخلاف ربانی در حال جهاد هستند. گرچه طالبان تابحال موفق نشده اند که هرات را به تصرف خود در آورند ولی آنها در حال پیشروی هستند و در حدود صد کیلومتری میدان هوای شیندند رسیده اند. در عین حال دوهیئت طالبان در پاکستان رسیده اند که یکی از آنها به قیادت مولوی بسم الله در حال بازدید با تاجران افغانی در پاکستان هستند تا کمک مالی برای طالبان جلب کنند. بقول آنها تاکنون موفق شده اند مبلغ ۲/۵ میلیون کلدار کمک جمع آوری کنند. ضمناً جنرال نصیر الله خان بابر وزیر داخله اسبق پاکستان در همین رابطه در طی یک مصاحبه با هفت روزه People's Weekly اعتراف کرده است که "سیت عابد (عابد پولدار) در رابطه با طالبان ما را کمک کرده است"^۲ باید تذکر داد که سیت عابد یکی از بزرگترین قاچاقچیان هیروئن در پاکستان بوده است. ناگفته نماند که افغانستان مرکز تولید ۷۰ درصد مواد مخدر دنیا میباشد از این نظر برای امریکا حایز اهمیت است. طبق منابعی که در دست داریم امریکا از عایدات قاچاق مواد مخدر به جهاد افغانستان کمک میکرد. آقای دگروال سید احمد ارشاد ترمزی

رئیس اسبق مدیریت عمومی آی اس آی در کتاب خود چنین مینویسد:

”این سخن از کسی پوشیده نمانده است که قاچاق مواد مخدر در پالیسی خارجی امریکا نقش مهمی را ایفاء کرده است. کمکی که امریکا برای جهاد مقدس افغانستان میداده بخش اعظم آن از فروش مواد مخدر تهیه میشد. امریکا برای تحویل کمک در پاکستان از همان افراد استفاده میکرد که در فروش مواد مخدر دست داشتند. امریکا بحیث انتقال دهنده بعضی افراد را بدولت پاکستان معرفی کرده بود تا (به اصطلاح) از این طریق بتواند شبکه مافیای مواد مخدر را در سطح جهانی شناسای نماید. برای ما تذکر داده شده بود که این اشخاص برای انتقال مواد مخدر آزاد اند و هر مقداری را که خواسته باشند میتوانند انتقال دهند. ناتوانی ما این بود که در مقابل چشمان ما آنان مواد مخدر (هیروئین) را به مقدار دلخواه شان از پاکستان خارج میکردند ولی ما هیچ کاری نمیتوانستیم. اومینویسد: ”در سالهای ۱۹۷۹ و ۱۹۸۰ در پاکستان بسیار مقدار کم کوکنار کشت میشد. ولی امریکا در پوشش کمکهای مالی (برای نابودی کشت کوکنار) توسط دفتر سازمان ملل در رابطه با مواد مخدر (Bureau of International Narcotics) نه تنها برای کشت کننده ها توسط افراد مخصوص وسایل جدید تکنیکی، مواد کیمیای و بازار بین المللی و راههای محفوظ معرفی کردند بلکه برای ”طلا“ سفید و

قهوه ای پول بسیار زیاد پیشنهاد کردند. در نتیجه این مهربانیهای امریکا فعلاً روی ۶۰۰۰ هیکتار زمین در پاکستان کوکنار کشت میشود و بتعداد یکصد کارخانه تولید هیروئین در پسمانده و دور افتاده ترین مناطق در حال تولید هیروئین هستند. به این حال اگر گفته های دگروال سید احمد ارشاد ترمزی را در نظر بگیریم این معمای تشکیل طالبان و علاقمندی امریکا بسیار به آسانی حل میگردد. قابل توجه است که کشت کوکنار و تولید تریاک و هیروئین از نظر مذهبی و شرعی برای رهبران چون ملا عمر و دیگران شان کاملاً توجیه شرعی داشته و مردم باپرداخت زکاة آن مجاز است به کشت کوکنار و تولید تریاک و هیروئین بدون در نظر داشت زیانهای انسانی آن پردازند. دولت طالبان نه تنها همکاری همه جانبه در قاچاق سنتی آنان انجام میدهند، بلکه مردمانی مناطقی را که این عمل را غیر انسانی و اسلامی میدانستند با توجیه شرعی آن که با دادن زکات آن کاملاً یک داد و ستد پاک میباشد تشویق میکنند. لذا با پافشاری و توجیه شرعی طالبان کشت کوکنار در آن مناطق هم سرایت کرده است.

درباره تشکیل طالبان نظردیگری که وجود دارد این است:

”طرح تشکیل طالبان را آقای محمود مستری نماینده خاص سازمان ملل متحد در امور افغانستان ارائه نموده است. تا از این طریق بر جنگ طالبان در افغانستان کنترل حاصل نمایند جنرال مرزا اسلم بیگ

رئیس سابق ارتش پاکستان هم در این نظر بود که امریکا مستقیماً از طالبان حمایت و پشتیبانی میکند. او میگوید در سال ۱۹۸۵ و ۱۹۸۶ زمانی که جهاد اسلامی در افغانستان به اوج خود رسیده بود در کمر نیروی طالبان تشکیل داده شد. همچنین در مرزهای پاکستان با افغانستان همینگونه مدارس دینی تشکیل داده شد.^۱ با در نظر داشت نکات فوق به ای نتیجه میرسیم که امریکا صددرد در تشکیل طالبان نقش اساسی را داشته است، ولی با ظهور آنها و مطرح شدن آنها در مطبوعات و اطلاعات جمعی جهانی، امریکا همیشه با برخوردهای طالبان و موضع گیری آنها در رابطه با مسایل سیاسی، نظامی و اجتماعی کاملاً مخالفست کرده و از طالبان یک چهره بنیادگرا و ارتجاعی در جهان معرفی کرده است. تا بتواند بعد از حصول اهداف شان طالبان را به آسانی از صحنه بردارند.

پاکستان

پاکستان که با افغانستان در حدود ۱۸۰۰ کیلومتر مرز دارد هیچگاه از تحولاتیکه در افغانستان بوقوع پیوسته بی تأثیر نمانده است پاکستان کشوری است که دارای چهار ولایت یا صوبه میباشد که بنامهای پنجاب، سند، سرحد و بلوچستان یاد میشوند. این کشور بطرز فیدرالی اداره میشود. ضمناً بعض مناطق سمت شمال پاکستان مستقیماً از طرف مرکز اداره میگردد. که بنام (FANA)^۱ یاد میشود همین طور بسیار مناطق مرزی پاکستان با افغانستان که مناطق قبایلی یاد میشود و معروف به (FATA)^۲ میباشد نیز توسط مرکز مستقیماً اداره میگردد.

۱ - Federally Administrated Northern Areas

۲ - Federally Administrated Tribal Areas

منطقه ای که بنام آزاد کشمیر یاد میشود تا حدی خودمختاری داخلی دارد. گرچه مردم توسط رأی گیری آزادانه رئیس جمهور و صدراعظم انتخاب مینمایند اما از نظر نظامی، اقتصادی و سیاسی تحت قوانین پاکستان اداره میگردد. باید تذکر داد آن پشتونهای مناطق قبایلی که همیشه در پارلمان پاکستان نماینده دارند تابعیت افغانستان را هم دارا میباشند. این سیستم اداری مناطق قبایلی در پاکستان توسط انگلیسها بوجود آمده بود که تا کنون ادامه دارد.

پنجاب از نظر مساحت کوچکترین ولایت پاکستان را تشکیل میدهد. البته از نظر نفوس بزرگ ترین ولایت پاکستان محسوب میگردد که بیشتر از ۵۰ درصد جمعیت پاکستان را تشکیل میدهد. در حال که بلوچستان ۴۵ درصد مساحت پاکستان را دربر میگیرد از نظر مساحت بزرگترین ولایت پاکستان بشمار میرود و با شش میلیون نفوس خود که ۴.۵ درصد نفوس پاکستان را تشکیل میدهد، کم نفوس ترین ولایت پاکستان محسوب میگردد. طبق قانون اساسی پاکستان باید هر پنج سال بعد خانه شماری و نفوس شماری در سر تا سر پاکستان صورت بگیرد که عموماً بخاطر مسایل سیاسی داخلی در وقتس صورت نمی گیرد. آخرین مردم شماری که در پاکستان انجام شده بود در ماه مارچ ۱۹۹۸ بود که مثل سابق نتایج این نفوس شماری باعث اختلافات گردید. نفوس پاکستان تخمیناً در حدود ۱۴۰ میلیون

نفر میباشد.

در ولایت پنجاب که در حقیقت بخاطر داشتن پنج دریا به این اسم نام‌گذاری گردیده است غیر از پنجابی‌ها تعداد زیادی از سرائیکی‌ها هم وجود دارند که با پنجابی‌ها در رقابت اند. در ولایت سرحد غیر از پشتونها تعداد کثیری از هزاره‌های چچ و تعدادی از بلوچها هم زندگی میکنند در ولایت سند غیر از سندی‌ها اردو زبانها که بنام مهاجر معروف هستند با تعداد از بلوچها بسر میبرند. همچنین در بلوچستان غیر از بلوچها تعداد زیادی از پشتونها و تعدادی از هزاره‌ها زندگی میکنند و در مناطق شمالی پاکستان اکثراً بلتی‌ها و گیلگتی‌ها زندگی میکنند که نژاداً ترک مغل هستند.

پنجابی‌ها بخاطری که اکثریت نفوس پاکستان را تشکیل میدهند در تمام شعبه‌ها اعم از سیاسی، نظامی، اقتصادی و اداری علاوه بر این که حضور قابل ملاحظه دارند پستهای کلیدی را هم در دست دارند. در حال که پشتونها در درجه دوم قرار دارند.

ولایات بلوچستان و سرحد پاکستان با افغانستان هم مرز میباشند. پاکستان در طول تاریخش بدون دوره طالبان مناسبات خوبی با افغانستان نداشته است که این مسئله برای پاکستان همیشه از اهمیت خاص برخوردار بوده است. پاکستان که همیشه از مرزهای مشرقی خود که باهند دارد تشویش داشته از مرزهای شمالی و شمال غربی که با

افغانستان دارد نیز اطمینان خاطر نداشته است. افغانستان که همیشه روابط نزدیک باهند داشته بود برای پاکستان درد سر ایجاد میکرد. خط دیورند که عبدالرحمن به امر انگلیسها کشیده بود، همیشه علت اختلافات بزرگ بین افغانستان و پاکستان بوده است. دولتهای افغانستان که خط دیورند را هیچگاه نپذیرفته اند همیشه مسئله پشتونستان را علم کرده اند و پاکستان را تحت فشار قرار داده اند و در مقابل پاکستان هم همیشه کوشش کرده مسئله حقوق ملیتهای غیر پشتون در افغانستان را دامن بزند تا بتواند توسط آن احرم فشار در دست داشته باشد. در این مورد مسئله آزادی هزارستان را بطور مثال میتوان ذکر کرد. مسئله هزارستان در دوران حکومت ذوالفقار علی بوتو اوج میگرفت. این مسئله دولت افغانستان را بحدی تحت فشار میآورد که سردار داؤد مجبور میگردد در پاکستان بیاید و با بوتو در آن مورد وارد مذاکره شود. همین اختلافات برای مخالفین و اپوزیسیون دولت پاکستان هم قابل توجه بوده که هرگاه فشاری روی آنها وارد می آمده، افغانستان بهترین پناه گاه برای آنها بوده است. اکثر رهبران ملی گرا در پاکستان مدتهای طولانی مهمان دولت افغانستان بوده اند که همیشه برای پاکستان قابل تشویش بوده است. همین طور پاکستان هم همیشه از مخالفین دولت افغانستان حمایت میکرد و تلاش میکرد برای رسیدن به اهدافش در وقت نیازمندی از آنها استفاده به عمل بیاورد. لهذا زمانی

که تحول هفت ثور بوقوع میپیوندد پاکستان بزرگ ترین تربیتگاه و خط تدار کاتی مخالفین دولت افغانستان قرار میگیرد. در طول چهارده سال "جهاد" این عمل پاکستان برای هیچ کس پوشیده نمانده است. بقول دگروال یوسف "خواست این بود که افغانستان را برای شوروی ویتنام بسازد؟؟؟" اگر درست توجه گردد ویتنام ساختن افغانستان خواهش امریکا بود تا از این طریق بتواند انتقام شکستش در ویتنام را از شوروی بیگیرد. پاکستان اگر تمام امکانات و نیروهایش را در خدمت "جهاد افغانستان" قرار داده بخاطر این بوده است که اگر از یکطرف پلان امریکا را عملی میکند از طرف دیگر با استفاده از این فرصت، تشویش و نگرانی که دائم از طرف مرزهای شمال و شمال غربی اش با افغانستان دارد برطرف سازد و منافعی که در افغانستان دارد نیز بدست آورد.

مردم افغانستان اگر در بدترین شرائط، سخت ترین شکنجه ها و زجرها را متحمل میگردند برای پاکستان بخاطر حصول منافع و اهداف سیاسی اش هیچ گاه اهمیت نداشته است بلکه همیشه بقول جنرال اختر عبدالرحمن عمل کرده اند که میگفت "کابل همیشه باید در آتش بسوزد" چون در هر دو جانب مرز پاکستان و افغانستان ملیت پشتون زندگی میکند لذا هرگاه پاکستان خواسته است در افغانستان

مداخله نماید برایش هیچ گاه مشکل نبوده است که از پشتونهای پاکستان استفاده کند. این عمل برای پاکستان بخاطر این آسان و ساده است چون پشتونها در تمام اداره های پاکستان طوریکه در بالا ذکر شد بعد از پنجابی ها نقش فعال دارند.

در طول ۱۴ سال جهاد پاکستان بر علاوه دیگر منافع که حاصل کرد سالانه مبلغ پنج میلیارد دالر از امریکا دریافت میکرد. بعد از فروپاشی شوروی ظهور کشورهای آسیای میانه و سقوط دولت داکتر نجیب الله، زمانی که امریکا برای حصول اهداف جدیدش در صدد پلانهای نو میشود پاکستان هم که بعد از خروج شوروی دیگر آن چنان کمک دریافت نمیدارد و دچار مشکلات اقتصادی گردیده است در صدد دستیابی به راهها و اهداف اقتصادی و بازاریابی در آسیای میانه میشود تا بتواند با استفاده از عملی کردن پلان امریکا تا حد امکان به اهداف جدیدش برسد. لهذا بعد از برقراری دولت مجاهدین در کابل و تغییر موضع برهان الدین ربانی پاکستان مجبور میگردد در پروسه تشکیل طالبان شامل شده و اداره آنها عملاً در دست بیگیرد. تشکیل طالبان را جنرال نصیر الله بابر چنین توجیه میکند: "من طالبان را بخاطر منافع وسیع پاکستان حمایت کردم. چرا که با آمدن صلح در افغانستان

۱. مقاله نجم الحسن عطاء هفته نامه اخبار جهان ۱۰ تا ۱۶ جنوری ۲۰۰۰

۲. روزنامه مشرق ۲۷ اگست ۲۰۰۰

راه تجارتی ما با آسیای میانه برقرار میگردید و از آن طریق پاکستان میتوانست فواید چند جانبه داشته باشد. از این طریق ما در بدل راه تجارتی، هند را مجبور میساختیم تا مسئله کشمیر را حل کند. چرا که هند بیشتر از پاکستان به تجارت با آسیای میانه نیاز مند است.

گرچه پاکستان از آغاز تشکیل طالبان تا کنون ادعا کرده است و همیشه اصرار داشته است که در اداره و تشکیل طالبان هیچ گونه سهم ندارد و ظاهراً خواهان یک حکومتی وسیع البنیاد در افغانستان میباشد. لکن شواهد نشان میدهد که این ادعای پاکستان اصلاً صداقت ندارد. بخاطری که به حقیقت این گونه ادعاهای بیشتر پی ببریم به کتاب دگروال یوسف مراجعه میکنیم که فعالیتهای خود را در دوره جهاد افغانستان نوشته است در بخش هفتم کتابش او مینویست که "در نزد من هیچگونه منابعی نیست که من این خبر را تصدیق یا تکذیب نمایم. اما این قدر میدانم که از سال ۱۹۸۱ تا ۱۹۸۴ ما بطور رسمی نظامی های ارتش پاکستان را در افغانستان میفرستادیم. من این حرف را بخاطر این موثق میدانم که من خودم آنها را انتخاب کرده و قبل از فرستادن در مورد انجام وظیفه شان برای آنها توضیحات میدادم. باید این را واضح کنم که آنها برای جاسوسی نمیرفتند بلکه آنها سربازان رسمی ارتش پاکستان بودند که با برادران افغان خود شانه به شانه عملاً در جهاد سهم میگرفتند. آنها در حال که برای مجاهدین راهنمایی های حرفوی

میکردند با آنها بطور مشاور هم کار میکردند. تخریب پایپ های پترول، حمله موشکی بر میدانهای هوایی، کمین کردن و حمله کردن کارمخصوص آنها بودند. بطور معمول در تیم ما یک نفر جگرن یا دگرمند (میجر ویا کرنل) یک نفر ضابط (لیفتیننت) و یک نفر خورد ضابط (سیکند لیفتیننت) شامل میبودند. از بین این افراد یک نفر باید پشتو زبان می بود من برای هر عضو این تیم ها تاکید میکردم که در هر حال تلاش کنند که دستگیر نشوند. چرا که در نتیجه دستگیری آنها حکومت پاکستان و جهاد ضرر غیر قابل جبران را متحمل میشد. ماشاید بطور رسمی منکر می شدیم ولی دشمن آنها را بدترین شکنجه میداد. من مکرراً آنها را تاکید میکردم از دستگیر شدن بهتر است که بجنگند تا به شهادت برسند. من برای مجاهدین تاکید میکردم که این تیم از طرف ما بطور امانت به شما سپرده میشود. لهنذا زنده یا مرده حتمی برای ما برگردانید. افراد تیم ما در دوران آموزش و تعلیم ریش های شانرا نمی تراشیدند و مثل مجاهدین ریش می ماندند و همان طور لباس میپوشیدند تا شناخته نشوند.^۱ در بخش اول کتاب چنین مینویسد "هر کس میدانست که پاکستان مجاهدین افغانستان را نه تنها کمک میکند بلکه امنیت آنها را هم فراهم میکند.^۲ تمام وسایل جنگی توسط

۱. شکست روس نوشته دگروال محمدیوسف از صفحه ۱۵۷ تا ۱۵۹

۲. شکست روس نوشته دگروال محمدیوسف صفحه ۴۷

پاکستان به مجاهدین افغانستان میرسید. اما دولت پاکستان بطور رسمی همیشه نه تنها این اتهامات را نمی پذیرفت بلکه تکذیب هم میکرد.

پاکستان با برسر قدرت آوردن طالبان اهدافی را که میخواهد حاصل نماید یکی از آن راه یافتن به بازارهای آسیای میانه میباشد. پاکستان بجز افغانستان دیگر راهی به آن سرزمینها ندارد. علاوه بر این با صادرات نفت و گاز ترکمنستان توسط پایپ لائن از طریق افغانستان تا بندرگاه کراچی سود کلانی برای پاکستان خواهد داشت و این پروژه در صورتی میتواند عملی شود که پاکستان در افغانستان کسانی را برسر قدرت برساند که هم این راه تجارتي و پایپ لائن را حفظ نماید و هم در آینده هیچگونه درد سری برایش خلق نکند. باید تذکر داد که خود افغانستان هم برای پاکستان از نظری منابع طبیعی قابل توجه میباشد. افغانستان علاوه بر ذخایر وسیع نفت و گاز سرشار از معادن فلزات و خصوصاً آهن میباشد که معدن 'آجه گگ' یکی از بزرگترین معادن آهن جهان محسوب میشود. در این رابطه در اولین دور حکومت نواز شریف (۶ نوامبر ۱۹۹۰ تا ۱۸ جولای ۱۹۹۳) پاکستان با شیخ آصف محسنی رهبر حرکت اسلامی افغانستان که در آن زمان در اطراف ناحیه معدن آجه گگ تسلط داشت قرار دادی امضاء کرد تا یک خط آهن را از معدن آجه گگ تا پاکستان براه بیندازند تا از این طریق سنگ آهن

معادن آجه گگ را به فابریکه دوب آهن کراچی انتقال بدهند.

با بر سر قدرت رساندن طالبان در افغانستان منافع دیگری که پاکستان حاصل میکند این است که نه تنها اختلافات خط دیورند بکلی حل شده و مسئله پشتونستان برای همیشه در گورستان فراموشی دفن میگردد بلکه دروازه‌های پناهگاه برای مخالفین پاکستان هم برای همیشه بسته خواهد شد. پاکستان که قبلاً از مرزهای شمال و شمال غربی اش با افغانستان مطمئن نبود و در صورت بروز جنگ با هند بیشتر تشویش داشت هم از آن بابت مطمئن میشود و هم منطقه کوهستانی افغانستان از نظر دفاعی حصار مستحکم و پایگاه محفوظ نظامی برایش خواهد بود. تاکنون سه جنگی که پاکستان با هند داشته است جنگی غیر اتمی بوده. لکن اکنون که هر دو کشور دارای سلاح اتمی گردیده اند احتمال میرود که جنگ آینده به یک جنگی اتمی تبدیل خواهد شد. در آن صورت پاکستان که از نظر وسعت جغرافیای نسبت به هند سرزمین کمتر دارد قادر نیست که در برابر هند مقاومت کند. با این حال اگر افغانستان با آن مناطق کوهستانی اش با پاکستان باشد، او توانائی مقاومت و جنگ را پیدا خواهد کرد. گرچه در ماه نومبر سال ۲۰۰۰ پاکستان آن خبر را بشدت تکذیب کرد که پاکستان موشکهایش را در افغانستان آزمایش خواهد کرد. اما بدون شک مناطق کوهستانی افغانستان بهترین جای گاه برای آزمایش سلاحهای اتمی و

موشکی و ایجاد پایگاه تسلیحاتی برای پاکستان خواهد بود. علاوه بر این حکومت حامی و طرفدار پاکستان در افغانستان در صورت تشکیل اتحادیه ها و سازمانهای منطقه ای برای پاکستان مددگار ثابت خواهد شد. پاکستان به دلایل مختلف که ذکر آن رفت همیشه کوشش کرده است که از پشتونهای افغانستان حمایت کند. این سیاست و عمل کرد پاکستان هم نه تنها برای همه آشکار است بلکه این عملکرد متعصبانه آنها را در پاکستان در رابطه با مهاجرین افغانی هم میتوان مشاهده کرد. مثلاً مهاجرین پشتون افغانستان میتوانند در سرتاسر پاکستان آزادانه سفر کنند و مرز پاکستان و افغانستان هم برای آنها هیچ ارزشی ندارد و بدون کدام مشکلی از مرزهای دو کشور عبور و مرور میتوانند. برعکس مهاجرین غیرپشتون مثلاً ازبکها، تاجکها و بالخصوص هزاره ها از هیچگونه حقوق انسانی برخوردار نیستند و هیچگاه حق ورود و خروج از مرزهای پاکستان را ندارند. هزاره ها نه تنها اجازه ورود به پاکستان را ندارند بلکه با آنها مانند جنس قاچاق برخورد میشود و مدام مورد تهدید، توهین و باج گیری قرار میگیرند. ناگفته نماند که هزاره ها بهترین وسیله برای درآمدپولی پولیس و ملیشه های مرزی قرار گرفته است. آنها با پرداخت پولهای زیاد و تحمل توهین و مشقت از راههای دشوار وارد پاکستان میگردند. زمانی که موترهای مهاجرین میخواهد وارد خاک پاکستان گردد، پولیسها و ملیشه های مرزی پاکستان از راننده

موتر فقط یک سوال میپرسند که "آیا سواری هزاره داری یا نه؟" اگر دانستند که هزاره سوار موتر است فوری بانثار چند فحش و با زد و کوب از موتر پائین کرده زیر شکنجه قرار میدهند و هر چه پول و دارائی دارد از او گرفته دوباره طرف افغانستان میفرستند. با این حال بسیاری از خانواده های هزاره که پول کافی برای قاچاقبر ندارند مجبور هستند با اطفال شان شبها و روزها را آن طرف مرز پاکستان در بیابان به سختی و مشقت سپری کنند. در ماه نوامبر سال ۲۰۰۰ زمانی که دولت پاکستان مرزهایش را بروی مهاجرین بست، هزاران نفر از مهاجرین آن طرف مرز با تحمل فشار سرما و بی امکاناتی حتی در حدی ابتدائی بسر بردند. وقتی که سازمانهای بشردوست و سازمان ملل متحد از پاکستان تقاضا کردند که مرزهایش را بروی مهاجرین بگشاید دولت پاکستان رسماً اعلان کرد که "ما مرزها را فقط بروی مهاجرین که متعلق به جبهه متحد اسلامی افغانستان (اتحاد شمالی) هستند بسته ایم. کسانی که بستگان شان قبلاً در پاکستان بوده است میتوانند آزادانه رفت و آمد کنند" ناگفته نماند که از زمان ظهور طالبان مرزهای افغانستان با پاکستان حیثیت رسمیش را کاملاً از دست داده است. هرگاه در افغانستان جنگ شدت میگیرد و یا حملات از طرف طالبان صورت میگیرد نیروهای کمکی بشکل قافله گروه در گروه علنی با کمک اداره های پاکستان به طرف افغانستان اعزام میشوند. بطور مثال طبق یک گزارش روزنامه جنگ "طالبان وضع افغانستان را تشویشناک

دانسته و پیش بینی کرده است که در ظرف ۲۴ ساعت آینده در افغانستان یک جنگ سرنوشت ساز بوقوع خواهد پیوست و در میدان شهر یک جنگ بسیار شدید آغاز خواهد شد. طبق اطلاع موثق مردم قندهار و قبایل پکتیا تصمیم گرفته اند که با تمام قوت با طالبان کمک کنند و وضعیت جنگ را بنفع طالبان تغیر بدهند. از جانب دیگر از ناظم آباد، اورنگی تاون، نیو تاون و دیگر صدها مدارس دینی کراچی یک قافله ۹۰۰۰ نفری دی شب ۲۹ می به کوئته رسید. و همان شب از راه چمن داخل افغانستان شد. در چهار روز گذشته از مدارس دینی کوئته تعداد یک هزار نفر از اعضای حزب جمعیت علمای اسلام به افغانستان اعزام شدند. طبق یک اطلاع موثق دیگر در سه روز گذشته بتعداد ۱۷ هزار طالبان در شش کاروان بزرگ از راه تورخم داخل افغانستان شدند. لهذا با این حال احتمال می رود که در ۲۴ ساعت آینده در میدان شهر یک جنگ بزرگ خونین آغاز خواهد شد. این افراد که به نام طالبان از پاکستان به افغانستان اعزام میشدند تماماً پاکستانی بودند. زمانیکه جنگ در افغانستان شدت میگیرفت هیچ روزی نه بود که روزنامه های پاکستان خبرده ها کشته شده طالبان را نشر نمی کرد که از افغانستان آورده شده تشیع میشد و در مناطق آبائی آنها دفن وفاتحه خوانی صورت میگرفت. این حقیقت را پاکستانی ها نه فقط منکر نه شده اند بلکه علنی به آن اعتراف میدارند. بطور مثال یکی از

رهبران "جیش محمد" مولانا عباس در یک سخنرانی اش در پشین ولایت بلوچستان اعتراف میکند که "در دوران جنگ افغانستان تنها از بلوچستان پنج هزار نفر بمقام شهادت نایل آمده اند". روزنامه مشرق این خبر را چنین گزارش داده است "در دوران جنگ طالبان در افغانستان بتعداد پنج هزار نفر از باشندگان بلوچستان بشهادت رسیده اند که آمار آن نزد ما موجود است" این سخننان را او در دوران یک کنفرانس جهادی در پشین ایراد کرد. او افزوده گفت همان طوریکه طالبان بلوچستان در جنگهای طالبان در افغانستان جانهایشان را نثار و قربانی کرده اند ما یقین داریم که در جنگ کشمیر هم با جیش محمد همکاری خواهند کرد. در همین رابطه بعداً بتاریخ ۸ دسامبر سال ۲۰۰۰ اخبار مذکور چنین گزارش میدهد: "در افغانستان بتعداد ۵۷۲۳ نفر از اعضای جمعیت علمای اسلام بخش بلوچستان بشهادت رسیده اند در حالیکه صدها نفر از اعضای این حزب مفقود الاثر و یا اسیر میباشند. فهرستی که از قندهار بدست ما رسیده است در بین آن شهدا نامهای چند نفر از رهبران مهم جمعیت هم شامل میباشند که مهم ترین

۱. جیش محمد که مولانا اظہر مسعود در راس آن قرار دارد، حزبست که در اوایل سال ۲۰۰۰ بوجود آمد. مولانا اظہر مسعود قبلاً با حرکت المجاہدین کشمیر تعلق داشت که روابط نزدیکی با طالبان دارد شخص مذکور سالها در زندان سری نگر کشمیر محبوس بود لکن وقتی که در دسامبر ۱۹۹۹ طیاره هندی ربوده شده و به قندهار آورده شد مولانا اظہر مسعود در عوض ۱۰۵ مسافر طیاره از زندان آزاد شده به پاکستان آمد.

آنها وزیر بانک افغانستان مولوی احسان الله احسان، قوماندان معروف طالبان ملا بورجان، ملا حمید الله سمالانی، شیخ الحدیث مولوی عبدالرزاق چمنی و برادر بزرگ مولانا نور محمد وزیر اسبق حکومت بلوچستان قاری محمد عیسی شامل میباشند. اکثریت شهدا مربوط به جمعیت علمای اسلام متعلق به پشین، ژوب، قلعه سیف الله، قلعه عبدالله، لورالائی، کویته، خضدار، مستونگ، حب چوکی، نوشکی، شور اوک، سوراب، قلات، دالبندین، گیردی جنگل، پنجگور و جاهای دیگر میباشند. نکته قابل توجه این جا است که تعداد کشته شده های که در فوق ذکر شد تنها متعلق به ولایت بلوچستان میباشد که قریباً ۴۰۵ در صد نفوس پاکستان را تشکیل میدهد. اگر تنها حضور اعضای یک حزب جمعیت علمای اسلام آن هم فقط از ولایت بلوچستان را در جنگ به همکاری طالبان در افغانستان مقیاس قرار بدهیم و تمام نفوس پاکستان را در نظر بگیریم، حدس زده میتوانیم که چه تعداد بیشمار از پاکستانی ها بنام طالبان برای جنگ در افغانستان اعزام شده باشند. بنا براین میتوان نتیجه گیری نمود که جنگهای اخیر افغانستان جنگهای داخلی بین گروههای افغانی نبوده بلکه یک جنگ دفاعی از گروههای افغانی در برابر هجوم بیگانه ها بوده است. که این موضوع همیشه از طرف حکومت پاکستان حمایت شده است بطور مثال اظهات جنرال

پرویز مشرف را در این مورد میتوان ذکر کرد که گفته است "بعد از به قدرت رسیدن طالبان در افغانستان صلح و امنیت برقرار شده است و برخورد آنها هم روز بروز رو به اعتدال میرود. چونکه در افغانستان پشتونها در اکثریت ... هستند و در پاکستان نیز در ولایات سرحد و بلوچستان بتعداد کثیری زندگی میکنند و ضمناً در مرزهای پاکستان هم پشتونها حضور دارند لهذا خواست ما این است که پشتونهای افغانستان و پاکستان باهم نزدیک شوند. پشتون چه گلبدین حکمتیار باشد چه طالبان، منافع ما به آنها وابسته میباشد". این سخنان را آقای مشرف در یک جلسه در رابطه با سیاست خارجی پاکستان در انستیتیوت روابط بین الملل ایراد نموده است^۱.

ایران

کشور ایران با مساحت ۱۶۴۸۱۹۵ کیلو متر مربع و در حدود ۴۵ میلیون نفوس یکی از کشورهای هم مرز افغانستان میباشد که در شرق خود ۸۵۰ کیلومتر با افغانستان در شرق و جنوب شرق ۸۳۰ کیلومتر با پاکستان، در شمال و شمال غربی ۲۳۷۰ کیلومتر با کشورهای نو آزاد شده شوروی سابق در غرب ۱۲۸۰ کیلومتر با ترکیه و عراق مرز دارد و در جنوب با طول ۱۸۸۰ کیلومتر خط ساحلی با بحر عمان دارد. در ایران هم مثل افغانستان و پاکستان نژادهای مختلف با زبانهای مختلف زندگی میکنند که مهم ترین آنها ترکمن ها، ترک زبانها، کردها، لورها، عرب زبانها و بلوچها فارسها میباشند، باید تذکر داد که فارسها که اکثراً در ایران بر سر اقتدار بوده اند فقط آن طوایف را ایرانی الاصل می دانند که متعلق به "نژاد نجیب آریای" باشند در حالیکه تنها ترک مغولها، بیشتر از ۴۵ درصد نفوس ایران را تشکیل میدهند با وجود این ساختارترکها در ایران تحقیر میگردند. اکثر فکاهی را به آنها محسوب میگردانند و از آنها علناً "ترک خر" خطاب میکنند که این نوع

برخورد آنها روحیه ضد ترکها یا تورانی ها را آشکار می سازد. در حالیکه فارسها در اقلیت قرار دارند از قرنهای بدین سو، بر اکثریت میلیتهای غیر فارسی زبان ایران حکومت نموده اند. بخاطریکه اکثریت مردم ایران شیعه هستند. لذا حکومتهای ایران برای حفظ و تداوم حاکمیت شان و سرکوب گرایشات ملی نژادی در ایران نه تنها همیشه از سیاست مذهبی شیعی استفاده نموده بلکه بنای سیاست خارجی خود را هم بر همان سیاست مذهبی شیعی قرار داده اند.

ایران هم مانند پاکستان چون مرز طولانی با افغانستان دارد. لذا اوهم از اثر پذیری تحولات در افغانستان بدور نمانده است. بطور مثال پیروزی انقلاب اسلامی در ایران را میتوان ذکر کرد که فقط ۸ ماه بعد از تحول هفت ثور بوجود آورده شد تا از این طریق با استفاده از شعارهای مذهبی و جهاد اسلامی جلو پیشروی شوروی کمونیست گرفته شود. ایران هم نه تنها با سیاستها و عمل کردهایش برای حصول اهداف امریکا کاملاً مددگار ثابت شد. بلکه مثل پاکستان با سیاستهای مخصوص اش تلاش کرد از آب گل آلود برایش ماهی بیگیرد. که در این رابطه تشکیل گروههای شیعی اسلامی را در ایران قبلاً ذکر کردیم. بخاطریکه ماهیت و مقاصد سیاست مذهبی ایران را خوبتر درک کنیم به مقاله داکتر هوشنگ امیراحمدی مراجعه میکنیم که نوشته است: "از حیث نفوذ جنبش های اسلامی در جهت قدرت بخشی به ایران می توان سه عامل

مرتبط به هم را مشخص ساخت:

۱. جنبش های اسلامی به عنوان عامل افزایش دهنده قدرت و ابرار چانه زنی
۲. جنبش های اسلامی به عنوان ابرازهای هویت و مشروعیت بخشی
۳. جنبش های اسلامی به عنوان منشاء مقاصد و سمت گیری های استراتژیک.

نقش جنبش های اسلامی به عنوان عامل افزایش قدرت از این واقعیت نشأت می گیرد که این جنبش ها مقبولیت مردمی دارند و در این مقام در برابر رژیم های بسیار نامقبول ایستاده اند و میتوانند به صورت منبع فشار بر سیاست داخلی (کشورهای مسلمان) عمل کنند. ماهیت اسلامی دولت ایران، این کشور را در وضع بهتری قرار می دهد تا از این امر در راستای اهداف دیپلماتیک منطقه ای بهره جوید. از این نظر، این جنبش هائی توانند قدرت ایران را برای چانه زدن در برابر دولتهای غیر مردمی یا حامیان خارجی آنها افزایش دهند. به هر حال، دست آورد های ایران بستگی به آن خواهد داشت که از نقش قدرت بخشی جنبش های اسلامی تاچه اندازه هشیارانه بهره جسته شود. در موارد مانسند جریان های افغانستان و عراق، دست آوردهای ایران چشمگیر بوده است. سرشت و دامنه خود این جنبش ها نیز در این زمینه دخیل است. هر چه جنبش ها بزرگتر و از مقبولیت بیشتری برخوردار

باشند. فایده آنها در جهت افزایش قدرت ایران بیشتر است^۱ این سیاست مذهبی ایران علناً زمانی اتخاذ می‌گردد که امریکا و هم پیمانانش جو جهاد اسلامی را در برابر شوروی در جهان بوجود می‌آورند. در ادامه این جو اسلامی ایران تلاش ورزیده است که اهداف سیاسی و اقتصادی را با استفاده از این شیوه بدست آورد.

سیاست و عملکرد ایران گرچه در طول چهارده سال جهاد هم آهنگ با سیاست پاکستان و نهایتاً امریکا بوده است، ولی زمانیکه شوروی از هم میپاشد مانند امریکا و پاکستان اهداف ایران هم تغییر میکند. نتیجتاً در رابطه با آسیای میانه با امریکا و پاکستان در رقابت قرار میگیرد. در این رابطه آقای دکتر هوشنگ امیر احمدی چنین اشاره میکند "پایان جنگ سرد و فروپاشی نظام ایدئولوژیک دو قطبی، به جنبشهای اسلامی فرصت داده است که خود را به عنوان یک قطب جدید غیر غربی معرفی کنند. وقتی که اهداف ایران و جنبشهای اسلامی با هم سنجیت داشته باشد نمود و توان مندی ایران در سیاست بین الملل تقویت خواهد شد. این مشابهت ایدئولوژیک و همبستگی ملازم با آن، هم چنین ایران را قادر میسازد که در وضعی بیسار شبیه به اتحاد شوروی که مدعی رهبری بین المللی جنبشهای کمونیستی بود

۱. سیاست خارجی منطقه ای ایران، ماهنامه سیاسی اقتصادی، چاپ اطلاعات سال ششم شماره ۱ و ۲ مهر

دعوی رهبری جنبشهای اسلامی در سراسر جهانرا داشته باشد^۱،

ایران که از طریق ترکمنستان و آذربایجان با آسیای میانه راه دارد از آغاز آزادی آن کشورها تلاش داشته است با آنها روابط سیاسی و تجارتی داشته باشد. در سال ۱۹۹۳ در کنفرانس که در تهران برگزار شد صنعت نفت و گاز بعنوان یک محور بسط پیوند با جمهوریهای آسیای میانه اعلام گردید. پیشتر از این در سال ۱۹۹۲ ایران با ارمنستان، ترکمنستان، آذربایجان و اوکراین یک سلسله موافقت نامه های دوجانبه برای ساخت پالایشگاه و تأمین نفت امضاء کرد. ضمناً ایران یک موافقت نامه مقدماتی با ترکمنستان در زمینه ساخت یک خط لوله گاز به اروپا امضاء کرده است. قرار است ایران یک بخش ۱۳۵۰ کیلو متری از خطی را که از ترکمنستان شروع میشود و پس از گذشتن از خاک ایران به ترکیه میرسد، بسازد. ایران تنها در سال ۱۳۷۲ (۱۹۹۳) در مجموع ۲۶۲/۳ میلیارد ریال صادرات غیر نفتی با کشورهای آذربایجان، روسیه، ارمنستان، تاجکستان، اوکراین، قزاقستان، ازبکستان، گرجستان و قیرغیزستان داشته است در مقابل

۱. سیاست خارجی منطقه ای ایران، ماهنامه سیاسی اقتصادی، چاپ اطلاعات سال ششم شماره ۱ و ۲ مهر

و آبان ۱۳۷۲ صفحه ۵

۲. سیاست خارجی منطقه ای ایران، ماهنامه سیاسی اقتصادی، چاپ اطلاعات سال ششم شماره ۱ و ۲ مهر

و آبان ۱۳۷۲ صفحه ۶

واردات از این کشورها در مجموع برابر ۶/۱۰۵۸۰ میلیارد ریال بوده است.^۱

بادر نظر داشت منافع سیاسی و اقتصادی جدید ایران و رقابتش با پاکستان و امریکا برای دستیابی بر بازارهای آسیای میانه و قفقاز، ایران سیاست جدیدی را اتخاذ میکند. همان طور که پاکستان میخواست حکومت دست نشانده ای در افغانستان داشته باشد تا به اهدافش برسد ایران هم مانند پاکستان تلاش داشت در افغانستان حکومت دست نشانده ای داشته باشد تا از این طریق بتواند خطوط ارتباطی پاکستان و امریکا را با آسیای میانه قطعه کند و ایران را جاده اصلی ارتباط تجارتي با سایر نقاط جهان بسازد. بنا براین بخاطر همین مقاصد ایران نه تنها از حکومت مؤقت ربانی کاملاً حمایت میکند بلکه در اولین فرصت جنگهای خونینی را توسط ربانی مسعود برهزاره ها تحمیل میکند در حالیکه ایران همیشه ادعا کرده است که او یگانه پشتیبان شیعیان در افغانستان میباشد.

بخاطریکه این سیاست ایران را خوبتر درک کنیم لازم است نوشته یکی از دانشمندان سرشناس ایرانی که متخصص امور افغانستان میباشد را یاد آوری نمایم که در کتابش چنین منویسد: "من بدترین نظامی سیاسی را زمانی که حوزه تمدن ایرانی است و میخواهد این تمدن را حفظ کند به بهترین نظام سیاسی که در حوزه تمدنی غیر ایرانی قرار دارد و

۱. راهنمای کشورهای مستقل مشترک المنافع و جمهوری های بالتیک چاپ ایران

حتی می‌خواهد در جهان عدالت را برقرار کند ترجیح می‌دهم. در باره شخصیت احمد شاه مسعود چنین مینویسد که "احمد شاه مسعود فرمانده برجسته جهادی با حضور نیروهای خود در پایتخت پیروزی تاریخی رزمندگان این کشور را به نمایش در آورد". و در مقابل زمانیکه درباره شخصیت آقای مزاری مینویسد از اوصاف چون، خود خواه، لجوج، فرصت طلب، فاجعه آفرین و استفاده میکند. او بنخاطر که جمعیت اسلامی را یک جریان "ملی" برهان الدین ربانی را یگانه زعیم "ملی" و احمد شاه مسعود را تنها پشتوانه "ملی" می‌پذیرد، مخالفت آقای عبدالعلی مزاری با ربانی و مسعود را مخالفت با جریان "ملی" میدانند. فراموش نه شود زمانیکه حکومت مسعود ربانی بنخاطر سرکوب هزاره ها غرب کابل را زیر حملات شدید هوائی و زمینی و موشکی قرار میدهد افراد و گروه های شیعی غیر هزاره که پرورده ایران است نیز با آنها همکاری میکنند. همین آقای دانشمند ایرانی یعنی چنگیز پهلوان این آقایان را یعنی محمد اکبری، شیخ آصف محسنی و غیره.... را توصیف کرده میگوید که اینها بر خصوصیات قومی بی علاقه هستند و بر جریان ملی کشور (جمعیت اسلامی ربانی) علاقه دارند. این تصورات چنگیز پهلوان دقیقاً آینه دار سیاستهای ایران در افغانستان میباشد. همان طور یک پاکستان می‌خواهد همه ملیتهای

افغانستان را در خدمت پشتونها قرار بدهد ایران هم همین تلاش را داشته است تا تمام ملیتهای افغانستان را در خدمت فقط تاجکها قرار بدهد که از نژاد نجیب آریائی بوده و ایرانی الاصل هستند. اگر در سیاستهای ایران و پاکستان کمی دقت گردد، آنگاه بسادگی فهمیده خواهد شد که چرا آقای مزاری چنین میگفت که: "در افغانستان شعارها مذهبی هستند و عملکرد هائزادی." گرچه ایران با این سیاستهایش موفق نشد که دولت ربانی را کاملاً حاکم گرداند ولی به چند اهدافش از جمله، تداوم جنگ و ناامنی، تضعیف حرکتهای ملی ترک مغولی در افغانستان، دست یافت. با تداوم جنگ و ناامنی در افغانستان ایران موفق شد تا راه تجارتی پاکستان و امریکار از طریق افغانستان مسدود سازد و ثابت کند که ایران یگانه راه امن و مطمئن ارتباطی برای تجارت با آسیای میانه خواهد بود.

طوری که فوقاً ذکر شد کشورهای آسیای میانه بجز تاجکستان، تمامشان از نظر نژادی ترک مغول هستند. ایران که از موج پان ترکسیم هراس دارد، شدیداً دچار وحشت شده است که مبادا در محاصره کشورهای ترک مغول یا تورانی ها قرار بیگیرد که بدون شک تأثیر مستقیم در وضعیت داخلی ایران خواهد گذاشت و حاکمیت اقلیت فارس را در ایران بخطر خواهد انداخت. باید یادآور شد که کشورهای ترک مغول آسیای میانه از سال ۱۹۹۳ بدین سو تلاش دارند تا

با کمک فرهنگی کشور ترکیه الفبای زبان خود را از سیریلی (روسی) به لاتین تبدیل نمایند. این استقلال فرهنگی لسانی کشورهای آسیای میانه شدیداً باعث تشویش جمهوری اسلامی ایران گردیده است. روزنامه جمهوری اسلامی ایران که بیانگر مواضع دولت ایران میباشد دست پاچگی و وحشت و موضع گیری های ایران را چنین بیان میکند:

”گذشته از ویژگیهای منحصر به فرد طبیعی خزر، اهمیت ژئوپولیتیک منطقه نیز از دلایل توجه توسعه طلبان و غارتگران به این منطقه میباشد. وجود دو کالای گرانبهای اقتصادی یعنی ”طلای سیاه“ (نفت) و ”مروارید سیاه“ (خاویار) که در جهان بینظیر است اهمیت این منطقه پربرکت را دو چندان کرده است. بسیاری از سواحل غربی و شرقی این دریا که روزگاری به ایران زمین تعلق داشت در اثر تجاوزات اغیار و خیانت حکام بی لیاقت از پیکره این مرز و بوم منفک و ضمیمه خاک متجاوزین گشت. دو عهدنامه ”گلستان“ و ”ترکمانچای“ که اولی در سال ۱۲۲۸ هـ ق (۱۸۱۳ م) و دومی در ۱۲۴۳ هـ ق (۱۸۲۸ م) با توطئه و میانجیگری دولت انگلستان میان ایران و امپراطوری روسیه بسته شد و بر اساس این دو قرار داد بسیاری از مناطق ساحلی خزر مانند ولایت قره باغ، گنجه، شکی، شیروان، باکو، دربند، بخشی از تالش، داغستان، کل گرجستان و همچنین دشت مغان و لنکران و امتیاز کشتی رانی در بحر خزر به روسیه و گذار شد، همچون لکه نگی بر پیشانی این

مرز و بوم سایه افکنده است.

اکنون بعد از گذشت نزدیک به یک قرن از آن دوران تلخ، بسیاری از مناطق مذکور تحت حاکمیت مستقلی قرار گرفته و مجموعه کشورهای کوچکی در حاشیه دریای خزر شکل یافته که هر کدام در سیاست جهانی نقشهائی ایفا میکنند.

این منطقه تا قبل از فروپاشی اتحاد شوروی منطقه ای بکر و دست نخورده باقی مانده بود اما پس از آن به کانون رقابت قدرتهای منطقه ای و حتی فرا منطقه ای چون امریکا، اسرائیل و ترکیه مبدل گشت. از جمله فاکتورهای مهم که پای بعضی از قدرتهای فرا منطقه ای چون امریکا و اسرائیل و ترکیه را به این منطقه کشانده است، میتواند به موارد زیر اشاره کرد:

۱. وجود ذخایر غنی نفتی در حاشیه دریا خزر که از مهمترین مناطق

نفت خیز جهان به شمار میرود.

۲. وجود کشور قدرتمندی چون ایران در این منطقه و داشتن

فرهنگ مشترک با جمهوری های مسلمان حاشیه خزر و نگرانی

امریکا از نفوذ سیاسی ایران در آسیای مرکزی.

۳. ترک زبان بودن بعضی از کشورهای حاشیه خزر و امید ترکیه به

تحقق "توران بزرگ" در سایه سیاستهای "پان ترکیسم" که البته

ترکیه بیشتر بعنوان اهرم فشار امریکا در منطقه عمل میکند.

۴. وجود کشور وسیعی چون روسیه در بخش شمالی خزر که کشورهای مستقل مشترک المنافع را حیات خلوت خود میداند و سربازان روسی هنوز در بخشی از مرزهای سابق این کشور در آسیای میانه و قفقاز مستقر است.

تضعیف بیش از پیش روسیه که روزگاری یکی از دو قدرت بزرگ جهان بود کماکان مورد نظر امریکا است.

مجموعه این عوامل، حاشیه دریای خزر را به صحنه رقابتهای جدی میان مدعیان منافع منطقه ای تبدیل کرده است.

از سوی دیگر اخیراً یک حوزه بزرگ نفتی در دریای خزر کشف شده که از نظر وسعت در ۲۰ سال گذشته بینظیر بوده است. این حوزه در سواحل جمهوری قزاقستان قرار دارد. اما از آن جا که کشورهای ساحلی دریای خزر در تعیین رژیم حقوقی این دریا هنوز با موانع و مشکلات مواجه هستند به نظر میرسد با اکتشاف جدید، رقابت بین کشورهای منطقه از یکسو و امریکا و روسیه از سوی دیگر وارد مرحله جدیدی شود و این رقابت هم چون گذشته بیشتر در جهت دور نگه داشتن جمهوری اسلامی ایران و روسیه از منابع منطقه و منافع عبور لوله های انتقال نفت باشد.

در ماه های اخیر امریکا و ترکیه تلاشهای زیادی برای احداث یک خط لوله در مسیر "باکو-جیحان" بعمل آوردند و علیرغم مخالفت های

ایران و روسیه با این طرح، با حمایت جدی امریکا قرار داد احداث آن به امضاء سران کشورهای آذربایجان، ترکمنستان، قزاقستان و ترکیه رسید. هدف اصلی این طرح، ممانعت از عبور چنین خط لوله‌های از خاک ایران و هم چنین جلوگیری از انحصاری شدن عبور انرژی صادراتی منطقه به خارج از طریق خاک روسیه ارزیابی میشود. در این میان تلاشهای زیاد ترکیه برای در حاشیه قرار دادن جمهوری اسلامی ایران حاکی از نگرانی این کشور از تقویت قدرت ایران در منطقه است. تحلیلگران سیاسی عقیده دارند علیرغم امضای قرار داد احداث خط لوله "باکو-جیحان" ترکیه هم چنان نگران این است که اگر دولت آقای خاتمی در اصلاحات سیاسی بویژه در سیاست خارجی موفقیت‌هایی کسب نماید، آن وقت تمام آرزوهای ترکیه بر باد خواهد رفت و حتی ممکن است با فشار سیاسی ایران، اجرای این قرارداد با مشکل مواجه شود. در چنین وضعیتی ترکیه برای همیشه در حاشیه قرار خواهد گرفت و در معادلات سیاسی منطقه‌ای آن طور که میخواهد اثر گذار نخواهد بود. از سوی دیگر رادیو مسکو در گزارشی با اشاره به اینکه امریکا ناحیه دریای خزر را منطقه منافع حیاتی خود اعلام کرده است گفت: "واشنگتن تلاش میکند مواضع خود را در منطقه به گونه‌ای تقویت کند که روسیه و ایران را از روند حل و فصل مسایل دریای خزر دور کند. این گزارش حاکی است که فشارهای امریکان تاجیع معینی به بار آورده

و برخی از کشورهای ساحلی خزر به سمت امریکا گرایش پیدا کرده اند. اینکه امریکا از آن سوی دنیا دنبال منافع خود در دریای خزر می‌گردد، بحث دیگری است اما در این میان جمهوری اسلامی ایران در این مناقشات چه موضعی اتخاذ خواهد کرد، محل تأمل است. شرایط منطقه ای نشان می‌دهد که غارتگران غربی در تجاوز به حریم اقتصادی دریای خزر اهداف متفاوتی را دنبال میکند. از مهمترین اهداف امریکا و اسرائیل در این منطقه تهدید مرزهای شمالی و تضعیف موقعیت منطقه ای ایران است که در درازمدت اثرات جبران ناپذیری را به بار خواهد آورد. تهدید امنیت دریای خزر از سوی دشمنان، زنگ خطر را از هم اکنون به صدا در آورده است و اتخاذ تدابیر لازم و داشتن ابتکار عمل در دیپلماسی خارجی از ابتدائی ترین اقداماتی است که میتواند امنیت آینده این منطقه را تضمین نماید. لازم است دست اندرکاران سیاست خارجی کشورمان با آینده نگری و مدنظر قرار دادن منافع کشورمان از تکرار داغ عهدنامه های ننگین گذشته جلوگیری نمایند^۱.

در این رابطه آقای دکتر پرویز رجواند در یک مقاله اش چنین مینویسد: "باید هر چه سریعتر طرح جامع در انداخت، تا دیگران بیاری قدرتهای غربی از آشفتگی های این جمهوری ها و مشکلات اقتصادی آنها بیش از این سوء استفاده نکنند. در جهت یاری دادن به این برادران

دست به کار شد. به منظور تقویت پیوندهای فرهنگی، اقدام در زمینه های زیر باید از اولویت خاص برخوردار شود:

۱. تبدیل خط سیریلی به فارسی و چاپ کتاب: باید کوشید پیش از آنکه فرصت از دست برود و ترکیه به یاری غرب بتواند خط لاتین را جانشین خط سیریلی کند، با انجام مذاکرات جدی و حساب شده، شرایطی فراهم آورد تا خط در این جمهوری ها به خط قبل از سالهای ۱۹۲۳ و ۱۹۲۴ برگردد و بار دیگر خط فارسی رسمیت یابد.
 ۲. پخش برنامه های خاص از رادیو و تلویزیون: وجود برنامه های به زبان های ازبکی، ترکمنی و لهجه تاجکی فارسی، موجبات کشش بیشتر آنها را فراهم خواهد ساخت. از یاد نبریم که نبودن برنامه خشک و تبلیغی بهتر از بودن آنها است و برنامه های به گونه ای شاد و دلپذیر باید تهیه شود.
 ۳. تشکیل جشنواره ها و اردوها و زمینه های فرهنگی و ورزش.
 ۴. فراهم کردن درسهای دانشگاهی، برای تعداد قابل توجه جوانان کشورهای آسیای میانه.
 ۵. ایجاد دانشگاه بزرگ منطقه ای، تا از این طریق بتوانیم کشورهای افغانستان، ترکمنستان، ازبکستان، تاجکستان و ایران را زیر پوشش خود قرار بدهیم.^۱
- با در نظر داشت مقاله های مذکور واضح خواهد شد که ایران در مورد آینده کشورهای افغانستان و آسیای میانه در رابطه با منافع اش

شدیداً مضطرب است لذا اوتلاش دارد در افغانستان تحت پوشش سیاست مذهبی اسلامی از جنبشهای ملی ترک مغول جلو گیری کند. سرکوب وحشیانه هزاره ها و ازبکها توسط مسعود ربانی و بر خوردهای سیاسی ایران با پاکستان و طالبان از آغاز سقوط فاریاب و شیرغان تا به سقوط مزار و بالاخره سقوط بامیان، دلایل کافی برای اثبات سیاست ایرانی، جمهوری اسلامی ایران خواهد بود. اگر دولت افغانستان طرفدار ایران باشد در اتحادیه ها و سازمانهای منطقه ای میتواند برایش مددگار ثابت گردد. در عین حال مرزهایش هم با افغانستان امن میگردد و جلوگیری از قاچاق مواد مخدر هم صورت میگیرد. علاوه بر این خود افغانستان هم میتواند یک کشور مصرف کننده تولیدات ایران در آید.

یکی از موفقیتهای ایران در افغانستان این بوده است که علیرغم اینکه حزب وحدت (هزاره ها) را هیچگونه کمک موثر بجز عکسها و پوستره های رهبران مذهبی جمهوری اسلامی ایران و مقدار خرمای تاریخ گذشته، و کمی سلاح و مهمات، نکرده است، تبلیغات اینکه ایران یگانه طرفدار حزب وحدت است، گوش جهانرا کر کرده است و چنان برچسب کلان "دست نشاندگی" ایران را بر پیشانی حزب وحدت (هزاره ها) چسبانده است که چهره اصلی این ملیت را کسی نتواند ببیند. ایران در حقیقت با این کارش بزرگترین ضربه را بر پیکر ملی این ملت وارد ساخته است. در برابر آن دولت مسعود ربانی (تاجکها) از

تمام امکانات مادی، تبلیغاتی و تسلیحاتی ایران بر خوردار بوده است.

اگر کمکهای پاکستان به گروههای جهادی را با کمک ایرانی ها به گروههای طرفدارش مقایسه کنیم چهره این سیاست ایران بهتر آشکار میگردد. مثلاً دگروال یوسف در کتاب خود مینویسد که: "تا سال ۱۹۸۵ پالیسی حکومت طوری بود که سلاحیکه به افغانستان فرستاده میشود باید ساخته بلوک کمونیستی باشد تا روس ادعا نتواند که کشورهای غربی توسط پاکستان برای مجاهدین سلاح میفرستند". در جای دیگر مینویسد که: "در معامله سلاح و مهمات یک تاجر پاکستانی آنها (سیا) را بسیار بسادگی فریب داد. او بدون اینکه واضح کند که ساخت کجاست مقدار ۳۰ میلیون مرمی را با آنها معامله کرد. تاجر مذکور این مرمی ها را از ارتش پاکستان خریداری کرد که از چندین سال مورد استفاده قرار نگرفته بود. این مهمات را در یک کشتی انتقال داده و کشتی را دور تراز ساحل کراچی متوقف ساخت. سیا برای ما اطلاع داد که کشتی ای را که مقدار مهمات آورده است تحویل بگیرد. این مهمات زمانیکه در راولپندی رسید، معلوم شد بر روی تمام آنها P.O.F.^۲ حک شده است. بخاطریکه با این آرم این مهمات در افغانستان غیر قابل استفاده بود، مجبور شدیم آنرا دوباره به کارخانه

۱. شکست روس نوشته دگروال محمد یوسف صفحه ۱۱۷

۲. Pakistan Ordnance Factory

اسلحه سازی پاکستان بفرستیم تا آرم آنرا پاک کند. باوجود مصرف اضافی، این عمل (پاک کردن آرم) بمدت سه سال طول کشید. در مقابل، هنگامیکه ایران مقدار ناچیزی کمک تسلیحاتی به حزب وحدت میفرستد، بر روی تمام آنها آرم "ایران" و "ساخت ایران" بنظر میرسد. مثلاً نوشته است: وزارت دفاع و پشتیبانی نیروهای مسلح - سازمان صنایع دفاع - گروه کارخانجات صنعتی سید حسن باقری - موشک ۱۰۷ م.م فجر - ابعاد جعبه $۸۷۰ \times ۲۹۰ \times ۲۱۰$ - وزن خالص هر موشک $۸۱/۲۵۰$ کیلوگرام وزن کل: ۴۷۰۵ کیلوگرام - نوع سر جنگی: شدید الانفجار با ماسوره - تاریخ تولید ۶۹. بر روی صندوقهای مهمات علاوه بر کلمات فوق که با خط درشت چاپ شده شعارهای ایرانی مثل "یامهدی ادر کنی" و و بنظر میرسد. بنابراین میتوان گفت که ایران با اینگونه کمکهایش نه تنها قصد کمک با هزاره ها را نداشته بلکه میخواسته که این ملت را بدنام ساخته در دنیا خصوصاً غرب از نظر سیاسی بی اعتبار گرداند.

ما در گذشته برخورد دولت پاکستان را با مهاجرین هزاره تذکر داده ایم که در این صورت باید در جمهوری اسلامی ایران برعکس می بود. اما متأسفانه ایران بدتر از پاکستان با مهاجرین هزاره برخورد غیر انسانی میکند. مهاجرین هزاره نه تنها در ایران رفت و آمد آزاد نمیتوانند

بلکه به بهانه های مختلف توسط پولیسهای ایرانی دستگیر شده جیهایشان را خالی کرده به اردو گاههای بدنام "تله سیاه" و "سنگ سفید" که شرایط آن بدتر از اردو گاههای نازی بوده است برده، تحت شکنجه جسمی و آزار روحی قرار میگیرند. تعداد زیادی از هزاره ها، در این اردو گاهها در نتیجه شکنجه ها، دیوانه شده اند. اکثر آنها بعد از عملی کردن و سپری کردن برنامه های این اردو گاهها، تحویل طالبان داده میشوند و طالبان هم آنها را بنام جاسوس ایران و مخالفین دولت طالبان شکنجه و اعدام کرده جسد های شان را برای مدتهای طولانی بر درختها درهرات می آویزند تا عبرتی باشد برای دیگران. گرچه ایران نه تنها کنوانسیون سازمان ملل متحد در مورد مهاجرین را رعایت نمیکند بلکه توسط سریالهای تلویزیونی و مطبوعات خود حملات و ویرانیهای مغولها را با چهره های مغولی نشان میدهد تا ذهنیت عامه مردم ایران را بر خلاف این چهره تحریک کند. لهذا فعلاً در ایران فقط چهره هزارگی مغول بنام افغانی شناخته شده مورد تحقیر عمومی قرار میگیرد. هزاره ها فقط اجازه دارند کارهای پر مشقت و پست را، که ایرانی ها از آن فراری هستند انجام بدهند. باید متذکر شد که در اوایل جنگ افغانستان تعداد اندک مهاجرین هزاره که در ایران "کارت سبز" دریافت کرده بودند اجازه دارند اطفال شانرا شامل مکاتب کنند. باقی تعداد کثیری که دارای همان "کارت سبز" نیستند و یا برای آنها داده نشده، اجازه

ندارند اطفال شان را به مکتب شامل کنند. در نتیجه آن صدها هزار از اطفال مهاجر هزاره بی سواد مانده اند و به اطفال کارگر مبدل شده اند.

ایران گرچه طالبان را ظاهراً برسمیت نشناخته، اما کنسولگری هایش در بعضی از ولایات افغانستان فعال میباشد. گلبدین حکمتیار، که مکرراً با عملکرد هایش ثابت ساخته که هیچگونه اختلافی با طالبان ندارد و در حقیقت جاده صاف کن طالبان محسوب میگردد، از زمانی که افغانستان را ترک کرده است، در آغوش گرم ایران پناه برده است. ایران از همان آغاز "جهاد" در صدد برقراری ارتباط نزدیک با گلبدین بوده است. در این رابطه آقای ابوشریف زمانی سفیر سابق ایران در پاکستان چنان نقش فعال را بازی کرد که حتی حاضر شد بخاطر رسیدن به اهدافش، مذهب تشیع را ترک گفته به مذهب تسنن بگراید. بعداً رابطه آن با گلبدین بقدری نزدیک گردید که روابط سیاسی به روابط فامیلی و خویشاوندی تبدیل شد.

عربستان سعودی

عربستان سعودی گرچه هزاران کیلو متر با افغانستان فاصله دارد و هیچ مرزی هم با این کشور ندارد، دائم در سیاستهای افغانستان دخیل بوده است. عربستان سعودی قبل از تحول هفت ثور هم با بعضی از گروهها در افغانستان نه تنها ارتباط داشت بلکه کمک هم میکرد. با آغاز جهاد افغانستان کمکهای که سیا به گروههای جهادی میکرد، نصف آنرا به تنهایی عربستان سعودی میپرداخت. در واقع این امر بیانگر این مطلب است که عربستان هم با وجودیکه در راستای عملی کردن پلان امریکا عملاً سهم گرفت، مثل پاکستان و ایران، از منافع خودش هم غافل نماند. عربستان سعودی هم مانند ایران بخاطر حفظ حاکمیت اش سیاست مذهبی اسلامی را دنبال میکند. مسئله زعامت و رهبری جهان

اسلام در حقیقت اساسی ترین علت اختلاف و رقابت این دو کشور قرار گرفته است. نتیجتاً رقابت این دو کشور باعث شده است که درز عمیقی بین مسلمانان شیعه و سنی در سرتاسر جهان بوجود بیاید. پاکستان، افغانستان و کشورهای آسیای میانه از تاثیرات منفی این رقابتهای بدور نمانده اند. در پاکستان اختلافات شیعه و سنی در زمان حکومت نظامی ضیاء الحق و پیروزی انقلاب اسلامی در ایران ظهور میکند. شیعیان پاکستان با کمک و تشویق ایران سازمانهای مذهبی غیر سیاسی را که فقط مراسم مذهبی و عاشورا را برپا میکردند به تشکیلات سیاسی تبدیل میکنند. این گروههای شیعی بدون اینکه واقعیات اجتماعی و سیاسی پاکستان را در نظر بگیرند، اولین شعاری که سر میدهند این است که "در پاکستان فقه جعفری باید بحیث فقه رسمی دولت پاکستان اعلام گردد". این شعار که تظاهراتهای بزرگ، درگیریهای خونین و کشتارهای وحشتناکی را بدنبال داشت، حساسیتهای فراوان در بین مردم پاکستان بوجود می آورد. عربستان سعودی با استفاده از این جو، گروههای تسنن را سازماندهی و کمک مالی نموده بر علیه گروههای شیعی قرار میدهد. در نتیجه چندین گروههای سنی افراطی بنامهای مختلف بوجود می آید. گرچه گروههای شیعی، از شعاری که اول داده بودند عقب نشینی میکنند، اما وقت از وقت گذشته بود و کارد به استخوان رسیده بود. لهذا درگیریهای مسلحانه و خونین اینها که

هزاران کشته بجای گذاشته است تا کنون ادامه دارد. سید احمد ارشاد ترمزی مناسبات عربستان سعودی را با شیعیان چنین بیان میدارد:

”روابط و مناسبات عربستان سعودی بخاطر عقاید مذهبی و مسلکی شان با شیعیان سرد بوده است. بهمین خاطر است که هر فرمانروای پاکستان این شیوه را یک قانون غیر تحریری و بخش پالیسی ملی پنداشته است، که تا حدی که ممکن باشد در سفارتخانه پاکستان در عربستان سعودی کدام نفر از شیعه پاکستان مقرر نگردد، و نه کدام نظامی شیعه برای تعلیم و مانور نظامی در آنجا فرستاده شود. اوضماً مینویسد که در اینجا این حقیقت هم غیر قابل تردید است که در رابطه با عملیات نظامی” دیزرت شیلد و دیزرت استارم“ امریکائی ها، بریطانیائی ها، آلمانی ها، فرانسوی ها، عیسویها، یهودیها، حتی هم جنس بازان و فواحش میتوانند بدون کدام ممانعت در ارض مقدس رفت و آمد داشته باشند، ولی ورود شیعیان پاکستان به عربستان سعودی اکیداً ممنوع است. باید ذکر کرد که ایران هم در مناطق بلوچ نشین مرزی پاکستان، که سنی هستند فعالیتهای مذهبی انجام میدهد برای این که به اهدافش برسد بعضی امکانات رفاهی و مسافرتی در اختیار بلوچها قرار داده است، بطور مثال بلوچهای مرزی بدون پاسپورت پاکستانی فقط با داشتن یک برگ راهداری میتوانند به ایران مسافرت نمایند آنها تمام مواد غذای و

خورا که شان را از ایران دریافت میدارند. پیتروول ایرانی بقدری در آن جا میسر است که نرخ آن از قیمت آب هم پائین تر می باشد. باید یاد آور شد که این فعالیت های ایران در مناطق مرزی پاکستان بخاطر این بوده است که ایران، بلوچستان پاکستان را جزء خاک خود میداند. در این مورد در کتاب جغرافیای مفصل ایران چنین آمده است: "بلوچستان در این منطقه در طول ادوار تاریخ جز خاک ایران بوده است. ولی با دسیسه های مختلف انگلستان، من جمله بهانه حفظ سرحدات هندوستان، قسمتی از آنرا از ایران منتزع و ضمیمه متصرفات خود بنام بلوچستان انگلیس کرد. در برابر فعالیت های ایرانیها، عربستان سعودی توسط گروه های مذهبی سنی، که شیعه را کافر میدانند، موفق شدند که بلوچهارا داخل دایره تعصب مذهبی نماید. که بعداً تعداد کثیری از بلوچها بخاطر تعصب مذهبی شان در خدمت طالبان در افغانستان در آمدند. قابل تذکر است بلوچهای که قبلاً ملی گرا بودند و بپشتونهای بلوچستان رقابت داشتند تحت تاثیر فعالیت های مذهبی عربستان سعودی قرار گرفته، برای حصول اهداف طالبان که پشتون هستند جهت جنگ و به اصطلاح "جهاد" در افغانستان سرازیر شدند.

جنگی را که عربستان سعودی و ایران در پاکستان آغاز کرده بودند تنها در جغرافیای پاکستان محدود نماند. در افغانستان این آتش

جنگ را عرب‌هایی شعله ور کردند که در دوران "جهاد" بتعداد هزاران نفر در آنجا ریخته بودند. عربستان سعودی در حالیکه به خواست امریکا، تلاش داشت شوروی را از افغانستان بیرون کند، با کمک‌های فراوانش میخواست یک پایگاه قوی مذهبی در برابر ایران در آنجا بوجود بیاورد. لازم به تذکر است، کمک‌های که از عربستان سرازیر میشد تنها کمک‌های رسمی دولت عربستان نبود بلکه اشخاص متنفذ و ثروتمند سعودی هم بخاطر جهاد کمک‌های فراوان میکردند. دگروال یوسف در کتابش مینویسد که: "برای گفتن این مطلب هیچگونه باکی ندارم که فقط با پول زکات عربها، نظام تدارکاتی ما حیات داشت. این پول‌هایی بود که شیوخ عرب بطور انفرادی برای جهاد میدادند. بیشترین این کمک‌ها را بنیادگراها تصاحب کردند و میانه روها بخاطر اعمالشان اینجا هم عقب ماندند. سیاف که بخاطر فعالیت‌هایش در بین عربها محبوبیت داشت، از عربها کمک‌های فراوانی دریافت داشته است^۱.

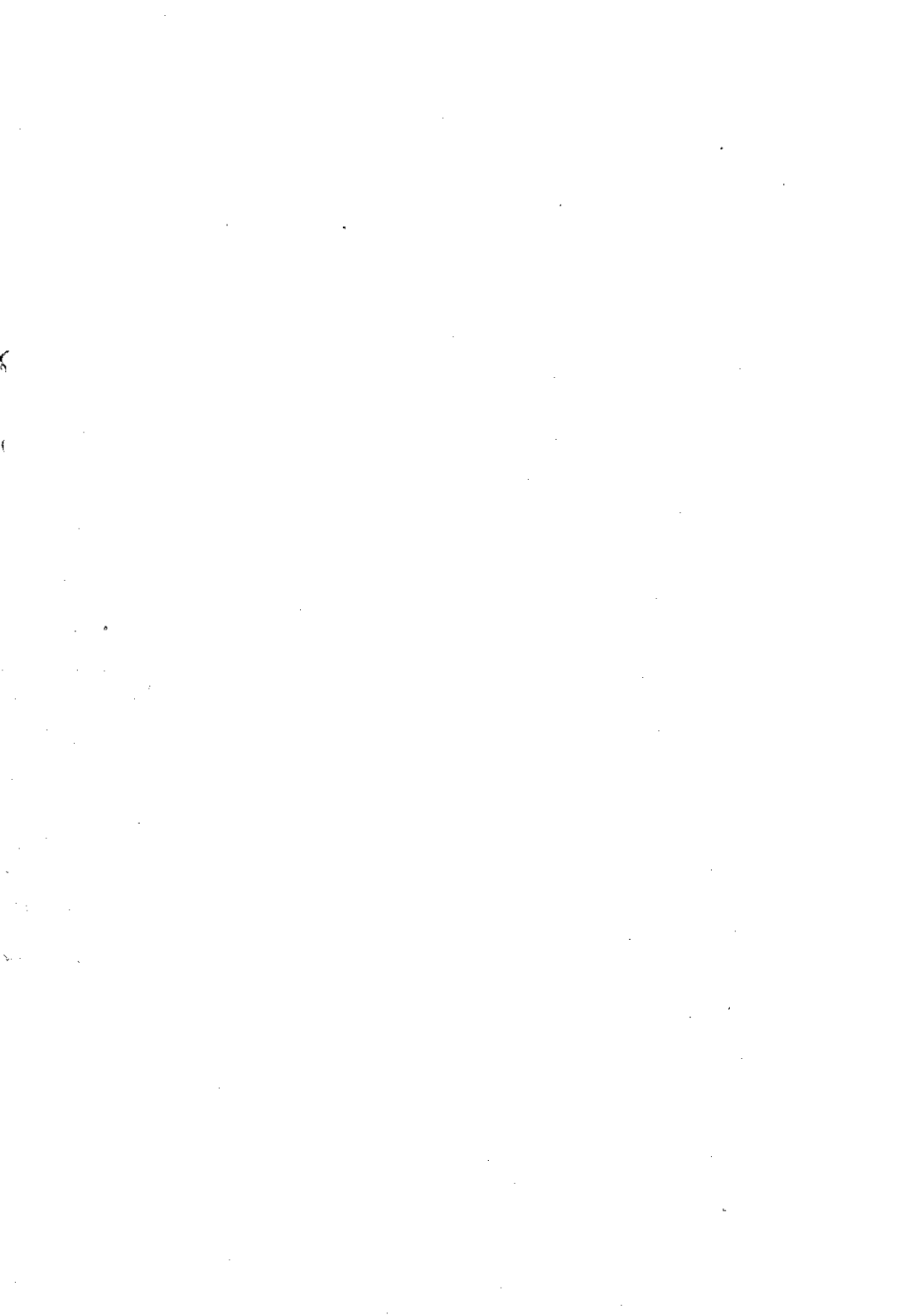
زمانی که شوروی از هم میپاشد، کشورهای آسیای میانه ظهور میکنند و دولت نجیب الله سقوط میکند، عربستان سعودی هم مثل دیگر کشورهای ذیدخل در افغانستان، برای دسترسی به اهداف جدید خود با استفاده از عقاید مشترک مذهبی، گام‌هایی برمیدارد تا در رقابت ایران نفوذ بیشتری در کشورهای آسیای میانه داشته باشد که اکثراً سنی

مذهب هستند. ایران با درک این مسئله از عربستان بیم دارد. داکنتر هوشنگ امیراحمدی در این مورد چنین مینویسد که: "آذریها و تاجکها عمدتاً شیعه مذهب اند، در حالیکه سایرین، بیشتر سنی مذهب اند، عربستان سعودی بویژه از این اختلافات استفاده کرده، دست بنوعی بازی زده که از یک سو فرصت طلبانه از سوی دیگر پیشگیرانه است. سعودی ها در تلاش برای مقابله با نفوذ ایران و در جهت حمایت از احیای دینی محافظه کارانه، نزدیک به یک میلیارد دلار پول در منطقه ریخته اند و به ترویج وهابیگری بعنوان بدیل شیعه گری و سیکولرزم پرداخته اند. ابتکارات آنها هم چنین شامل ساختن مساجد، دادن وعده اعطای یک میلیون جلد قرآن کریم (بخشی از آن تحویل شده است) و پذیرائی از هزاران زائر از آسیای مرکزی میباشد. این سیاستهای تبعیض آمیز موجب پیدا شدن شکاف رو به گسترش میان گروه های مذهبی و قومی شده اند." اگر سیاستهای عربستان سعودی و ایران را در سراسر جهان، خصوصاً در این منطقه بررسی کنیم این سوال در ذهن ما خلق میگردد که ایران، اگر سیاست مذهبی را در این منطقه دنبال میکند منافع و اهداف دارد که قبلاً ذکر شد، ولی عربستان سعودی که هیچ روابط اقتصادی با کشورهای آسیای میانه ندارد بامصرف مبالغ هنگفت برای گسترش آئین مذهبی اش چه منافع را در

نظر خواهد داشت.....؟ در این جانیجه میگیریم که عربستان سعودی و ایران نه تنها از آغاز "جهاد" در افغانستان همگام با سیاست امریکا از حبیب شان مبالغ هنگفتی خرج کردند، بلکه، اختلافات شدید و درز عمیق در بین مذاهب شیعه و سنی نیز ایجاد کردند. در حقیقت عربستان سعودی و ایران، مستقیم و غیر مستقیم وسیله ای در دست امریکا و هم پیمانانش، برای بازی بزرگش قرار گرفته اند، که از سالها بدین سو از همان سیاست تفرقه بی انداز و حکومت کن، استفاده میکنند تا از این طریق بتوانند به سادگی به هدفشان برسند.

ناگفته نماند که در کشمکشهای افغانستان، کشورهای چون روسیه و اکثر جمهوری های آسیای میانه هم به نوبه خود دخیل بوده اند که در برابر هجوم امریکا و کشورهای دنباله روش، یک حالت دفاعی گرفته اند و با کمکهای مادی و تسلیحاتی برای جبهه متحد شمالی تلاش دارند تا دفاع سه جانبه در برابر آنها داشته باشند. در اینجا بادر نظر داست آنچه رویش بحث شد، ثابت میگردد، جنگها یکه در افغانستان صورت میگیرد جنگهای خود مردم افغانستان نمی باشد. بلکه جنگهای است که بخاطر حصول منافع کشورهای بیگانه انجام میگیرد. ممکن است اکثر کشورهای ذیدخل تا حدی به اهدافش رسیده باشند ولی متأسفانه در این راستا مردم افغانستان فقط و فقط قربانی اهداف بیگانه ها گردیده اند و هیچ جای شکی نیست که بیشترین قربانی را در حال حاضر ملت هزاره متحمل شده است.

حرف آخر



گرچه مداخلات خارجی‌ها در افغانستان هنوز هم ادامه دارد. لیکن در عین حال تغییرات جدیدی دیگری در سیمای سیاست منطقه دیده می‌شود که نشان دهنده پلان جدید در سیمای مولود نو خواهد بود. یقیناً این حرکت نو نه تنها تأثیر اساسی بر افغانستان خواهد گذاشت بلکه تغییرات جدی و بنیادی در منطقه و سیاست‌های آن ایجاد خواهد کرد. این تحولات از ایران آغاز می‌شود و قتیکه در سال ۱۹۹۷ اولین شخص میانه رو آقای خاتمی بعد از ۱۸ سال حکومت بنیاد گرای در ایران بحیث رئیس جمهور انتخاب می‌گردد. انتخاب شدن شخصیت میانه رو چون خاتمی از یک طرف باعث تعجب و از طرف دیگر باعث خرسندی جهانیان، خصوصاً آمریکا می‌گردد. گرچه آمریکا بر خورد خوش بینانه از خود نشان می‌دهد ولی بطور محتاط آمیز پیش می‌آید

بخاطر یک مهم ترین مرحله انتخابات که همان انتخاب اعضای مجلس می باشد هنوز انجام نشده است. خاتمی نه تنها در سیاستهای داخلی تغییرات ملموسی بوجود می آورد بلکه در سیاست خارجی ایران در رابطه با غرب انعطاف پذیری از خود نشان میدهد. آقای خاتمی تقریباً سه ماه بعد از انتخاب اش بتاريخ ۸ جنوری ۱۹۹۸ در یک سخنرانی تلویزیونی مخاطب به مردم امریکا در رابطه با سیاستهای خارجی ایران ضمن اینکه از مردم امریکا توصیف بعمل می آورد، سیاست خارجی امریکا را مورد انتقاد قرار داده چنین می گوید: "سیاست خارجی امریکا، بین ایران و امریکا دیوار بی اعتمادی را برپا کرده است. در ادامه گفته هایش می افزاید که لازم است بین مردم امریکا و ایران ارتباطات بیشتری صورت بگیرد، ولی برای برقرار کردن مناسبات بین دو لیتین، فعلاً وقت مناسب نیست. در ابتدا بین دو کشور باید تبادل هیئتهای ژورنالیستان، دانشمندان، نویسندگان، هنرمندان و توریستها، صورت بگیرد". بعداً در طی یک مصاحبه در جواب یک سوال چنین میگوید: "در گذشته از بابت گروگان گیری امریکای ها تأسف میکنیم و عمل آتش زدن پرچم امریکا را هم محکوم می نماییم". موضع گیری، عملکردها و خصوصاً این سخنرانی آقای خاتمی امریکا را خرسند ساخته و آنها بخاطر حسن نیت میگویند که ما در رابطه با تحریمهای اقتصادی

بر ایران نظرثانی خواهیم کرد ضمناً اعلام میدارد که چهل میلیارد دالر که از آغاز انقلاب اسلامی در نزد امریکا متوقف بود، برای ایران خواهد پرداخت. از سوی دیگر سیاستهای خاتمی در داخل ایران برای مردم خصوصاً طبقه جوان جرأت آنرا میدهد که بت وحشت مذهبی ولایت فقیه را شکسته، عکس ولی فقیه را آتش بزنند. این عمل تغییر ۱۸۰ درجه ای ذهنیت مردم ایران را نشان میدهد که آقای خاتمی علمبردار آن میباشد. گرچه در مقابل این سیاستها، خاتمی و طرفدارانش شدیداً تحت فشار ولی فقیه (خامنه ای) و بنیادگراها قرار میگیرد، باز هم در دور دوم انتخابات، که در اوایل سال ۲۰۰۰ برگزار میشود، اکثریت عظیم چوکی های مجلس را در تمام ایران، اصلاح طلبان از آن خود میکنند.

جالب توجه است که از جمله ۳۰ چوکی تهران ۲۸ چوکی را حامیان خاتمی تصاحب میکنند. در رابطه با نتایج انتخابات "اخبار جهان" در یک تبصره خود چنین مینویسد: "از موفقیت میانه روها در انتخابات ایران دنیا بسیار خوشنود است. رهبر اصلاح پسند یعنی خاتمی بحیث رهبر محبوب خصوصاً جوانها در صحنه آمده است، و حالا این امید افزایش یافته است که روابط غرب با ایران به سرعت بهتر خواهد شد. چرا که فعلاً وضع اختناق سابق بنیادگراها وجود ندارد و او برای پیشبرد برنامه های اصلاحی اش بسیار آزاد است. این موفقیت، میانه روها را، امریکا و اتحادیه اروپا خیر مقدم گفته است.

نماینده وزارت خارجه امریکا جیمز روبین گفته که "این رأی گیری، یک لحظه تاریخی بوده و مردم ایران نشان دادند، که آنها آرزومند آزادی بیشتر و خواهان روابط خوبتر با دنیا هستند." وزرای خارجه انگلستان و آلمان ضمن این که اعلام میدارند به تهران خواهند رفت، میگویند که "این رأی نمایانگر این است که مردم ایران میخواهند کشورشان را یک کشور جدید و دیموکراتیک بسازد. روسیه و ترکیه هم بعد از اعلام خیر مقدم، اظهار نمودند که امید میرود ایران حالا از صادرات انقلاب به کشورهای دیگر، منصرف خواهد شد. طوریکه قبلاً هم ذکر شد کشور ایران در این منطقه از اهمیت خاصی برخوردار بوده است. در زمان شاه ایران برای امریکا بحدی اهمیت داشت که سمت نمایندگی امریکا را دارا بود. هرگاه کشوری از این منطقه میخواست با امریکا تماس حاصل نماید، مجبور بود از طریق ایران مراجعه کند. لکن اقدامات شاه ایران و نفوذ شوروی در ایران، امریکا را مجبور ساخت پاکستان را بطور بدیل ایران انتخاب نماید. اکنون که شوروی وجود ندارد و در سیاستهای ایران هم انعطاف و چرخش ۱۸۰ درجه دیده میشود، این یک امر طبیعی است که پاکستان اهمیت سابق اش را از دست میدهد. برعکس، هندوستان که در طول جنگ سرد یکی از مخالفین امریکا بشمار میرفت، از چندین لحاظ برای امریکا و غرب

دارای اهمیت بیشتر شده است. هندوستان با یک میلیارد نفوس خود و با سرزمین وسیع و توانائی اتمی اش نه تنها یک بازار بزرگ برای مصرف کالای امریکا و هم پیمانانش خواهد بود، بلکه یک تهدید بزرگ برای چین در آینده ثابت خواهد شد. هندوستان علاوه بر پاکستان بنا چین هم مرزهای طولانی دارد. در بین کشورهای هند و چین تنازعات مرزی وجود دارد که گاه گاهی به دزگیریهای مرزی نیز می انجامد.

گرچه شوروی کمونیست که یک ابر قدرت جهانی بود از بین رفته است، ولی امریکا و غرب بیم از آن دارند که مبادا در آینده چین کمونیست جای شوروی سابق را تصاحب کند. لذا آنها این تصور را دارند که فقط هندوستان با مساحت وسیع، جمعیت و تکنالوژی اتمی اش قادر است در برابر چین مقاومت کند و از آن گونه پیش آمدها جلو گیری نماید. بنا بر این امریکا تلاش دارد تا مناسبات نزدیک تر با هند، داشته باشد که این نوع برخورد امریکا، اهمیت پاکستان را بطور جدی به مخاطره انداخته است. اگر باز دید آقای کلینتن رئیس جمهور امریکا را از کشورهای آسیای جنوبی مورد بررسی قرار بدهیم درک این مسایل را برای ما آسان تر خواهد ساخت. این دید و باز دید آقای کلینتن از کشورهای بنگله دیش، هندوستان و پاکستان بتاريخ ۲۰ مارچ سال ۲۰۰۰ آغاز شد. باید توجه کرد که در این اواخر بمقدار زیادی از نفت و گاز طبیعی در بنگله دیش کشف شده است. لذا مقصد دیدار آقای

کلینتن از بنگله دیش این بوده است که نفت و گاز آن را بقیمت ارزان برای هندوستان مهیا کند. آقای کلینتن بخاطری که بیشترین حسن نیت اش را برای هندوستان نشان بدهد، مدت پنج روز در هند سپری مینماید. در این دوران جانبین نه تنها کلان ترین قرار دادهای اقتصادی را امضاء مینمایند بلکه در پایان دروه دیدارش آقای کلینتن اظهار میدارد که "امریکا نه فقط قیادت هند را در آسیای جنوبی بلکه در سطح جهانی خیر مقدم میگوید. از یک طرف امریکا اکثر تحریمات را که بعد از انفجار اتمی هند صورت گرفته بود، بر میدارد و از طرف دیگر یک قرار داد سرمایه گذاری به مبلغ چهار میلیارد دلار را با هند به امضاء میرساند. در عین حال حق تولید سلاحهای موشکی و اتمی هندوستان را هم برسمیت میشناسد. در مقابل، از هند وعده میگیرد که هر آن چه منافع امریکا در کشورهای آسیای جنوبی، شرقی، غربی و میانه میاشد با امریکا همکاری کند. بعد از پنج روز دیدارش از هند آقای کلینتن فقط و فقط برای پنج ساعت از پاکستان دیدار میکند. در دوران این دیدار نه تنها کدام قرارداد اقتصادی با پاکستان امضاء نمی کند بلکه بر پاکستان فشار می آورد که در رابطه با دست گیری اسامه بن لادن با امریکا همکاری کند و برای جلوی گیری از دهشت افگنی و تروریزم اقدامات جدی به عمل بیاورد. در رابطه با معضله کشمیر پاکستان را

نصیحت کرده میگوید: "مسئله کشمیر را باید از طریق مذاکره مبنی بر فیصله نامه لاهور حل نماید. در صورت بروز جنگ بایند، نه تنها بر پاکستان خسارات سنگین تحمیل خواهد شد بلکه پاکستان این توقع را نداشته باشد که امریکا بکمک اش خواهد آمد." در دروان سخنرانی اش آقای کلینتن مردم پاکستان را توصیف کرده میگوید: "در دروان جنگ سرد بالاخص در دوره اشغال افغانستان توسط شوروی، امریکا و پاکستان در کنار هم ایستاده بودند البته اظهار تشویش کرده میگوید، موج بنیادگرایی مذهبی یکی از بزرگترین مانع در راه پیشرفت و ترقی پاکستان میباشد لهذا برای پاکستان لازم است که برای سرکوب و نابودی این موج فعالیتهای جدی نموده و سرعت عمل از خود نشان بدهد." در رابطه با پشتیبانی از جنگجویان کشمیر برای پاکستان میگوید که "پشتیبانی از جنگجویان کشمیر برای حمله به مناطق مسکونی آن طرف مرز یک امر نادرست میباشد، و هیچ سودی برای نسل آینده پاکستان نخواهد داشت." قابل یادآور است که در این دوره پنج ساعته هیچ کس تبسمی بر چهره آقای کلینتن نه دیده است. طبق گزارشات بعضی از روزنامه های پاکستان آقای کلینتن قصد دیدار از پاکستان را اصلاً نداشته است. ولی در اخیر تشکیل برنامه های سفرش به آسیای جنوبی، در نتیجه فشارهای ثروتمندان پاکستانی مقیم امریکا که وعده داده بودند برای خانم هیلری کلینتن در انتخابات مجلس سنا نه تنها

کمک مالی خواهند کرد بلکه رأی هم خواهند داد آقای کلینتن راضی میشود که در پایان سفرش از پاکستان هم دیدار کند. این عدم علاقه امریکا را نه تنها مردم پاکستان احساس کردند بلکه پرویز مشرف با سفرهایش به کشورهای مخالف امریکا مثل کیوبا، لیبی و چین وحشتش را بیشتر بنمایش گذاشت. گرچه بعداً پرویز مشرف در یک مصاحبه اش میگوید که "این یک تصور اشتباه است که امریکا کاملاً متمایل به هند شده و پاکستان را بحالش رها کرده است". اما تمام مردم پاکستان به این عقیده رسیده اند که در نزد غرب پاکستان نسبت به هند اهمیتش را از دست داده است.

ما بر این باور هستیم که اگر امریکا برای رسیدن به اهداف نظم نوین جهانی اش میخواهد چین را تحت کنترل داشته باشد و نگهدارد که چین در آینده بحیث یک ابر قدرت در جهان عرض اندام کند، باید هندوستان را از لحاظ سیاسی، نظامی و اقتصادی کاملاً روی پایش ایستاده کند. بنا بر این امریکا باید، مسایلی را که هند با آن درگیر است حل نماید، که بزرگ ترین آن معضله کشمیر میباشد. باید یاد آور شد که هند بتعداد یازده صد هزار، نیروی نظامی دارد. او مجبور است که بتعداد هفت صد هزار آنرا، تنها در برابر چند هزار نفر از جنگجویان کشمیر، در کشمیر مضروف نگهدارد. از یک طرف اگر اکثر نیروهای

نظامی هند فقط در یک منطقه مصروف شده است از طرف دیگر این نیروها روزانه در حدود مبلغ ۹۵۰ میلیون روپیه هندی مصارف بر میدارند که ضربه بزرگ بر پیکر اقتصاد هند محسوب میگردد. لهذا امریکا در تلاش است تا مشکلات و مسایل فوق را برای هند حل نماید. نتیجه این تلاشها زمانی آشکار میگردد و قتیکه بتاریخ ۱۴ جولای ۲۰۰۰، حزب المجاهدین که بزرگ ترین نیروی نظامی مجاهدین کشمیر را تشکیل میدهد برای سه ماه آتش بس یکطرفه را اعلام میدارد. این آتش بس از طرف عبدالمجید دار قوماندان عملیاتی و چهار قوماندانان برجسته دیگر رسماً اعلام میگردد. باید توجه گردد هنگامی که حزب المجاهدین اعلام آتش بس مینماید، قاضی حسین احمد رهبر جماعت اسلامی پاکستان که بزرگ ترین حامی آنها محسوب میگردد، در امریکا با مقامات امریکائی دید و باز دید دارد که یقیناً آنرا یک امر اتفاقی نمیتوان تصور کرد. گرچه در آغاز چنین پنداشته میشد که این پروسه فقط توسط جماعت اسلامی به پیش برده میشود ولی بعداً اظهارات مقامات پاکستانی واضح ساخت که رضایت دولت پاکستان هم شامل این پروسه بوده است. گرچه این اعلام آتش بس ظاهراً نتایج چشم گیری ببار نیاورد اما به عقیده ما این عمل آغاز پایان معضله کشمیر خواهد بود.

فراموش نشود که در دوران جنگ کارگل در ماه جولای ۱۹۹۹ هندوستان شکایت داشت که همراه با نیروهای پاکستانی تعداد زیادی از افغانها هم سهم دارند که این امر تشویش هند را از مداخله مجاهدین افغانی در معاملات کشمیر نشان میدهد. نه تنها هندوستان از مداخلات مجاهدین افغانی تشویش دارد بلکه امریکا هم این پریشانی و تشویش هند را تایید میکند. کارل اندر فرت معاون وزیر خارجه امریکا در طی یک مصاحبه با صدای امریکا چنین اظهار میدارد: "در نزد ما اسنادی موجود است کسانیکه در افغانستان تربیه شده اند در جنگهای چپچینها سهم دارند. اینها در آسیای میانه هم حضور دارند و یقیناً در کشمیر می جنگند که یکی از حادترین مراکز جنگی در جهان محسوب میگردد. در این رابطه ما بسیار مشوش هستیم و هندوستان هم تشویش دارد". هندوستان که قبل از حکومت طالبان با حکومتهای افغانستان روابط نیک سیاسی، اقتصادی و فرهنگی داشت، خصوصاً بعد از مداخلات طالبان در کشمیر، مجبور میگردد سیاستهای جدیدی در مورد افغانستان اتخاذ کند که روی این مسئله بعداً صحبت خواهیم کرد.

اگر با دقت توجه کنیم تحولات جدیدیکه در منطقه پیش آمده، کاملاً به نفع امریکا میباشد که بعد از تلاشهای بسیار با استفاده از تهدید طالبان موفق میگردد در کشورهای آسیای میانه بطور دل خواه

اش نفوذ کند. سفرهای اخیر میدلین آلبرایت وزیر خارجه امریکا در آسیای میانه و اظهارات جانین برای اثبات این امر کافیست. میدلین آلبرایت در دوران سفرش روی این نکته تاکید کرده است که کشورهای آسیای میانه مانند امریکا از بنیادگرایی خطر دارند آنها باید برای نابودی و سرکوب بنیادگرایی با امریکا همکاری نمایند. این موضع گیری امریکا سیاست جدیدی اورا آشکار میسازد و تغییر سیاست امریکا در رابطه با پاکستان و تغییر ظاهری سیاست پاکستان در رابطه با طالبان را میتوان شواهد مبنی بر تغییر سیاست امریکا دانست. تکراراً باید گفت که گرچه امریکا از آغاز تشکیل طالبان ظاهراً بگونه های مختلف ابراز مخالفت داشته است لکن امروز برای هیچ کس پوشیده نمانده است که این مخالفت های امریکا تنها و تنها یک نوع پالیسی بوده است تا هرگاه ضرورت پیش آید که طالبان را از صحنه بردارد، برایش هیچ گونه مشکلی نباشد. اما اظهارات اخیر مقامات امریکائی بیان گر این امر است که امریکا یک تغییر جدی و علنی در سیاستهایش در منطقه آورده است. بطور مثال معاون وزیر خارجه امریکا تامس پیکرینگ در یک مصاحبه با صدای امریکا برای اولین مرتبه پاکستان را متهم کرده گفته است که "پاکستان مستقیماً در افغانستان مداخله نظامی میکند. ما در این رابطه با پاکستان هم صحبت کردیم. گرچه پاکستان این امر را تکذیب کرده است ولی ما یقین داریم که این

یک واقعیت می‌باشد. این رابطه طالبان با پاکستان برای خود پاکستان هم یک معضله بزرگ است. قضاوت این امر در دست خود پاکستان است که آیا حمایت از یک نظامیکه نه تنها دهشت افگنی و تروریسم را تقویت میکند بلکه سهم فعال و بزرگی در تولید و قاچاق مواد مخدر دارد، بنفع اش می‌باشد یا نه؟!...

امریکا از یکطرف پاکستان را در رابطه با طالبان متهم میکند از طرف دیگر با روسیه و هند به توافقاتی میرسد که چون ما تماماً از طرف تروریسم و دهشت افگنی با خطر مواجه هستیم لذا برای سرکوب آنها مشترکاً فعالیت خواهیم کرد. قابل یادآوریست که رئیس جمهور روسیه آقای پیوتین در یک دیدار سه روزه از هند با واجپای در طی یک کنفرانس مطبوعاتی اعلام میدارد که ما هر دو کشور بتوافق رسیده ایم که بخاطر سرکوب دهشت افگنی اقدامات مشترک انجام خواهیم داد.^۱ آنها افزوده می‌گویند که نفوذ رو به افزایش طالبان در افغانستان، برای تمام کشورهای منطقه خطر ایجاد کرده است لهذا روسیه و هند برعلیه طالبان عملیات مشترک انجام خواهند داد. گرچه قرار بود پیوتین قبل از مسافرت به هند از پاکستان دیدار نماید به این مقصد قبلاً یک هیئت خود را در پاکستان فرستاده بود تا مقدمات سفر او را فراهم کند. این

۱ - روزنامه مشرق ۳ نوامبر ۲۰۰۰

۲ - روزنامه مشرق ۴ اکتوبر ۲۰۰۰

هیئت روسی، در مورد افغانستان با پاکستان مذاکرات میکند و در رابطه با مجاهدین چیچن که با کمک عربها توسط پاکستان داخل چیچن میگردد اظهار نگرانی کرده از پاکستان میخواهد که نه فقط جلو اعزام این نیروهای جهادی را بگیرد بلکه آن تعداد از مجاهدین چیچن را که در پاکستان بسر میبرند به روسیه تحویل بدهد. ولی پاکستان در جواب این تقاضای روس عکس العمل مثبت از خود نشان نمیدهد نتیجتاً پوتین از سفرش به پاکستان منصرف میگردد.

امریکا هم با تلاشهای اخیرش موفق میگردد که باهند توافقات را امضاء کند که اگر روزی برخلاف طالبان و اسامه بن لادن عملیات نظامی را انجام دادیم مشترکاً اقدام خواهیم کرد در نتیجه این گونه فعالیاتها و سیاستهای جدی هند در رابطه با افغانستان، پاکستان شدیداً احساس نگرانی میکند لذا وزیر خارجه پاکستان آقای عبدالستار در طی یک مصاحبه با یک ژورنالیست هندی دولت هند را مورد انتقاد قرار داده میگوید که: "اگر پاکستان در رابطه با مسایل افغانستان بی تفاوت نیست بخاطر این است که مرز طولانی با افغانستان دارد ولی هند که هیچ مرزی با افغانستان ندارد با اینگونه فعالیاتها و مداخلاتش، امنیت را در منطقه بخاطر میاندازد". باید یاد آور شد که معاون وزیر خارجه امریکا کارل اندرفرت در دوران یک گفتگو با ارکان کمیته روابط خارجی مجلس سنای امریکا در ماه جولای ۲۰۰۰ پیش بینی کرده بود

که حکومت طالبان تا آخر سال پایان خواهد یافت. در واقع این پیش بینی غیر منتظره از طرف یک کارمند مهم و بلند پایه امریکا علاوه بر این که توجه تمام اذهان عامه جهانی را بطرف: "جنگ فراموش شده" افغانستان مبذول میدارد، بلکه پاکستان را در رابطه با آینده اش پریشانتر میسازد. بخاطریکه پاکستان کاملاً میدانند که اگر طالبان در افغانستان شکست بخورد، به کجا خواهد رفت....؟ اگر جغرافیای افغانستان را در نظر بگیریم، بسادگی درک خواهیم کرد که طالبان در صورت شکست در افغانستان، فقط یک پناهگاه دارد و آن هم پاکستان میباشد. در این صورت پاکستان که از یک سو شدیداً دچار مشکلات اقتصادی و سیاسی و از سوی دیگر در گیر بر خوردهای فرقه گرائی و گرایشهای تجزیه طلبی بر مبنای خواستهای ملی میباشد، این گونه وضعیت برای او قابل کنترل نخواهد بود.

اکثر مفکرین سیاسی و اجتماعی پاکستان بر این عقیده هستند در صورتیکه پاکستان پناه گاه و پایگاه بنیاد گراهای دهشت افکن قرار بگیرد، ملت پاکستان ناگزیر مانند افغانستان دچار جنگهای خونین داخلی خواهد شد و نهایتاً تمامیت ارضی پاکستان به مخاطره خواهد افتاد. بنا بر این پاکستان با درک این مسایل فعلاً در بن بست گیر کرده است که نمیداند چه باید کرد....؟

یک نظر دیگر هم اینجا وجود دارد که اگر طالبان در افغانستان شکست خورده به پاکستان سرازیر می‌گردد، بخاطر یکه تمام زندگی شان را برای جهاد وقف کرده اند، بسیار ساده خواهد بود که از نیروی اینها برضد چین استفاده شود. با این حال پاکستان که یگانه متحد و دوست چین در آسیای جنوبی میباشد به یک پایگاه جهادی بر خلاف کمونیسم چین تبدیل خواهد شد. بناءً چین در این اواخر با پا درمیانی پاکستان کوشش کرده است با طالبان روابط اش را حسنه بسازد. باید یاد آور شد که چین بارها امریکا را متهم کرده است در امور داخلی آن کشور مداخله میکند. رئیس جمهور چین آقای جیانگ ژیمین در طی یک سخنرانی با افسران حزب کمونیست، امریکا و غرب را شدیداً مورد انتقاد قرار داده اظهار داشت که "امریکا و غرب در جهت غربی ساختن و تقسیم چین فعالیتهای نظامی شان را بسرعت آغاز کرده اند".

طوریکه ذکر شد امریکا بخاطر منافع اش چهره سیاستهایش را در منطقه تغیر داده است، در همین راستا راپوری که شورای امنیت امریکا پخش کرده است در شناسائی این چهره و جهت های سیاست نوین امریکا برای ما کمک خواهد کرد. برای تهیه این راپور ضخیم و مفصل تحلیلی و تحقیقاتی، چهارده نفر از شخصیات ممتاز و با نفوذ

امریکائی از جمله، سناتور سابق آقای گیری هارت، آقای وارن ردمین سخنگوی سابق نیوت گنرج و اندریو یونگ سهم داشته اند. در راپور مذکور که بنام "دنیای آینده، قرن بیست و یکم و منافع امریکا" تهیه شده است در مورد تحولات جدید در ۲۵ سال آینده پیش بینی شده است تا امریکا با نظر داشت این تحولات برای آینده اش پلان گذاری نماید. در این راپور در باره کشورهای منطقه چنین آمده است: در پاکستان، ایران، ترکیه، عربستان سعودی، عراق و هندوستان در نتیجه تغییرات دولتی توازن قوای نظامی بهم میخورد، استحکام داخلی پاکستان در نتیجه عدم استحکام سیاسی و مشکلات اقتصادی ضربه خواهد دید. پشتون، بلوچ و مهاجرین (اردو زبانها) برای شان کشورهای مستقلی تقاضا میکنند. در آینده نه تنها بین پاکستان و هندوستان جنگ رخ میدهد بلکه بین چین و هندوستان هم جنگهای مرزی پیش خواهد آمد. در بین افغانستان و ایران امکان جنگ متوقع است که علت بزرگ این جنگ هزاره های افغانستان، قاچاق سلاح و مواد مخدر، اختلاف مذهبی، اهمیت سیاسی و جغرافیائی منطقه و رقابتهای درونی خواهد بود. تاجکستان و ازبکستان هم بخاطر ازبکها و تاجکهای افغانستان وارد این جنگ میگردند و پاکستان هم پایش در این جنگ کشانده خواهد شد. در نتیجه این جنگ، پاکستان علیرغم صلاحیت اتمی اش، ساقط میگردد که باعث فروپاشی مرزهای پاکستان میشود. در این

صورت پاکستان مسئله مهم امنیت جهانی قرار میگیرد که این وضعیت مستقیماً بین هندوستان و ایران برای کنترل بر مناطق سند، پنجاب و بلوچستان درگیری ایجاد میکند. گرچه آقای افتخار مرشد سخنگوی وزارت خارجه پاکستان در مورد این راپور اظهار بی خبری کرده است ولی مفسرین سیاسی و روزنامه های پاکستان در مورد این راپور سر و صدای زیادی را در پاکستان ایجاد کرده اند و دولت پاکستان را شدیداً مورد انتقاد قرار داده و گفته اند که دولت پاکستان برای جلوگیری این گونه پیش آمد هیچ گونه تدبیری ندارد. از طرف دیگر مردم پاکستان که بخاطر عدم امنیت جانی و مالی و مشکلات روز افزون اقتصادی و عدم استحکام سیاسی قبلاً هم در باره سرنوشت شان پریشان بودند، عدم اعتماد شان بیشتر شده مشوش تر گردیده اند. در نتیجه طبق بعضی منابع در یازده ماه اخیر در حدود پنج میلیون نفر از متخصصین، سرمایه داران و نیروی انسانی پاکستان را ترک گفته در کشورهای غرب مقیم شده اند. به گفته جنرال نصیر الله بابر در این دوران در حدود ۷۰ میلیارد دالر از پاکستان به کشورهای خارج انتقال یافته است که اگر نصف آنرا هم میپرداختند، تمام بدهی های پاکستان پرداخت میشد، باین وصف در این اواخر در امریکا یک داستان (ناول) بنام DRAGON FIRE تحریر شده است که در آن همین پیش بینی ها در منطقه را، به شکل داستان

نوشته است. طوریکه در داستان آمده است، چین در ماه می ۲۰۰۷ بر هند حمله میکند، قبل از آن جنگ شدیدی بین هند و پاکستان بوقوع می پیوندد که در نتیجه پاکستان مجبور میگردد تصمیم بگیرد تا از سلاحهای اتمی اش استفاده کند، ولی قبل از اینکه پاکستان موفق به این اقدام گردد، طیاره های جنگی امریکا تمام پایگاه های اتمی پاکستان را نابود میکند. در نتیجه هند پیشروی کرده پاکستان را شکست میدهد که باعث فروپاشی پاکستان میگردد. در این کتاب آمده است که سه ولایات پاکستان یعنی سند، بلوچستان و سرحد با هندوستان یک کنفدراسیون تشکیل میدهند و ولایت پنجاب هم بعداً مجبور میگردد بعنوان یک ایالت وارد حلقه این کنفدراسیون گردد.

قابل یادآور است که نویسنده این داستان یک جلد آنرا بطور تحفه به آقای واجپائی صدراعظم هند تقدیم میکند. این کتاب در حالیکه مورد علاقه او قرار میگیرد، از آن بسیار زیاد توصیف هم میکند.

بعقیده ما این پیش بینی امریکا، یک پیش بینی محض نمیشد بلکه بدنبال خود مقاصد و اهداف بزرگی را دارد. این پیش بینی را از دو نظر میتوان دید. اول اینکه امریکا در حقیقت میخواهد اهداف خود را بهمین شکلی که پیش بینی شده است بدست آورد که این راهورها میتواند زمینه ساز و ذهنیت ساز ثابت گردد. دوم اینکه امریکا میخواهد

عامه جهان را از حقایق دور نگهداشته با این گونه راپورها چهرهٔ اصل پلانهای خود را بپوشاند. در هر دو صورت میتوان گفت که بازی بزرگ دیگر در منطقه در حال شکل گرفتن است، که ممکن است تحولات خونین دیگری را بدنبال داشته باشد. هیچ جای شکی نیست که این بازی بار دیگر از افغانستان آغاز خواهد شد و در این بازی بزرگ، برد از آن کسی خواهد بود که حقایق را دریابد و طبق آن برنامه ریزی کند و فریب واقعیتها را نخورد.

منابع

- ۱ مشرق (روزنامه اردو)
- ۲ جنگ (روزنامه اردو)
- ۳ Dawn (روزنامه انگلیسی)
- ۴ اخبار جهان (هفته نامه اردو)
- ۵ تکبیر (هفته نامه اردو) ۱۳ اکتوبر ۱۹۹۹
- ۶ هیرالد Herald (مجله انگلیسی) دسامبر ۱۹۹۷
- ۷ ایزور Azure (مجله اردو/ انگلیسی) نوامبر ۱۹۹۶
- ۸ افغانستان (مجله پشتو و دری) دسامبر ۱۹۹۹
- ۹ وحدت (هفته نامه دری) شماره های مختلف
- ۱۰ امروز ما (مجله دری) شماره های مختلف
- ۱۱ عصری برای عدالت (مجله دری) شماره های مختلف
- ۱۲ جمهوری اسلامی ایران (روزنامه فارسی)
- ۱۳ ماهنامه سیاسی اقتصادی (روزنامه اطلاعات) سال ششم شماره ۱۱ و ۱۲
- ۱۴ ماهنامه سیاسی اقتصادی (روزنامه اطلاعات) سال هشتم شماره اول و دوم
- ۱۵ نفت و گاز در افغانستان (دری) نشریه سازمان نصر
- ۱۶ سراج (دری) (نشریه فرهنگی نویسندگان افغانستان در ایران) سال سوم شماره نهم و دهم
- ۱۷ سراج (دری) (نشریه فرهنگی نویسندگان افغانستان در ایران) سال ششم شماره ۱۶ و ۱۷
- ۱۸ سراج (دری) (نشریه فرهنگی نویسندگان افغانستان در ایران) سال ششم شماره ۱۸
- ۱۹ احیای هویت (دری) مجموعه سخنرانی های شهید مزاری
- ۲۰ شکست روس (اردو) نوشته دگروال محمد یوسف
- ۲۱ حماس ادارع (اردو) نوشته سید احمد اوشاد ترمذی

نوشته جنرال محمد نبی عظیمی	(دری)	۲۲	اُردو و سیاست
تالیف داکتر ربیع بدیع (چاپ ایران)	(فارسی)	۲۳	جغرافیای مفصل ایران
		۲۴	راهنمای کشورهای مستقل
طرح و تهیه و نشر از گیتا شناسی ایران			مشترک المنافع و جمهوری های بالتیک
نوشته قربانعلی عرفانی	(دری)	۲۵	از کنگره تا کنگره
		۲۶	افغانستان، طالبان و
ویلیام میلی ترجمه عبدالغفار محقق	(مجموعه مقالات)		سیاستهای جهانی
پخش جمعیت اسلامی افغانستان	(کست ویدئوی)	۲۷	دو روز پی در پی
US department of states. Annual Report on International Religious freedom for		۲۸	
1999. (Afghanistan) Released by bureau of Democracy, Human Rights and			
Labour. (Washington DC) September 9, 1999.			

